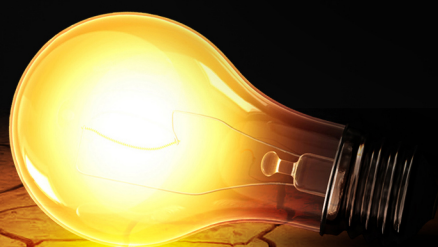


تأثیرگذاری روحانی



دکتر مل لارنس

مترجم : آرینه سرکیسیان

تأثیرگذاری روحانی

دکتر مل لارنس

مترجم : آرینه سرکیسیان

این کتاب ترجمه کتاب

Spiritual Influence

است.

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

بخش اول - نهادن بنیادها

- فصل ۱ - درک تأثیر گذاری ۱۰
- فصل ۲ - پیروی را یاد بگیرید ۲۷
- فصل ۳ - همکاری با خداوند ۳۹
- فصل ۴ - بدست آوردن مرجعیت ۵۸

بخش دوم - ابتکار عمل

- فصل ۵ - کاوش افق های جدید ۷۳
- فصل ۶ - ایده هایی در جریان ۸۴
- فصل ۷ - فرصت ها را غنیمت بشمارید ۱۰۰
- فصل ۸ - خلاق باشید ۱۱۱
- فصل ۹ - رویارویی با بحران ها ۱۲۲

بخش سوم - نفوذ به اعماق

- فصل ۱۰ - گسترش تمییز ۱۳۶
- فصل ۱۱ - در پی حکمت ۱۴۶
- فصل ۱۲ - دریافت قوت ۱۵۸
- فصل ۱۳ - پذیرش اقتدار ۱۷۵
- فصل ۱۴ - ترویج حقیقت ۱۸۶

بخش چهارم - مقابله با مشکلات

- فصل ۱۵ - انتظارات را مدیریت کنید ۲۰۱

- ۲۱۲ فصل ۱۶ - مداومت و پایداری
- ۲۲۲ فصل ۱۷ - پیش بینی جراحات ها
- ۲۳۰ فصل ۱۸ - رسیدگی به انتقادات
- ۲۴۰ فصل ۱۹ - جبران شکستهای گذشته
- ۲۵۰ فصل ۲۰ - تقدیس بلند پروازی

تأثیر گذاری روحانی

قدرت پنهان رهبری

خطاب به خوانندگان :

اگر تصمیم گرفتید که این کتاب را بخوانید یا این که فرد دیگری آن را به شما پیشنهاد کرده است این بدین معنا است، که احتمالاً شما در زندگی تان در جایگاهی قرار دارید که می توانید بر زندگی دیگران تأثیر بگذارید.

گوش کنید! به شما احتیاج است، دنیای ما در بحران قرار دارد. وضعیت فرهنگی ما بحرانی است و ما در کانون بحران هستیم. ما به لشکری از انسان ها نیاز داریم که بتوانند به دعوت خداوند پاسخ مثبت داده، درخواست و تأثیرگذاری مثبتی بر سازمان ها، مدارس، مشاغل، کلیساها و خانواده ها بگذارند. شاید درخواست مردم برای یک رهبری بهتری را شنیده اید. اما معنی رهبری بهتر چیست؟ معنای آن باید چیزی فراتر از "رهبری با اعمال زور" باشد. زیرا تنها افراد ناامید و بی چاره بر این باورند که باید دیکتاتوری وارد صحنه شود و قدرت را در دست بگیرد. "رهبری بهتر" باید چیزی فراتر از روش ها و تکنیک های جدید باشد. با این که ابزارها همان ابزارها هستند و ما به همه آن ها نیازمندیم، اما آنچه واقعاً بدان محتاجیم مفاهیم بهتری هستند و عبارت "بهتر" به طور قطع چیزی فراتر از یک موفقیت است. موفقیت نه از آن نوعی که حسابداری تعریف می کنند. ما به افراد تأثیر گذاری نیازمندیم. به لشکری از آن ها نیازمندیم. افرادی که در مجاورت توده های مردم زندگی کرده و به دنبال منابع حکمت، قدرت و حقیقت بوده و در پی نیرویی باشند که از درون انسان ها شروع به کار کند و تأثیر خود را بر زندگی بیرونی آن ها

بگذارد. عیسی پیغامی داشت که آن را به اشکال مختلف اعلام نمود. این حقیقت که قدرت و حاکمیت خداوند یعنی ملکوت او بر زمین با عمل سرشار از فیض نازل شده و ما هم اکنون این قدرت را داریم که از هرج و مرج های زندگی مان آزاد شویم. عیسی همچنین اشاره کرد روح القدس خواهد آمد و اعمال تبدیل کننده ای را انجام خواهد داد که هیچ انسانی تا به حال نتوانسته آن ها را انجام دهد. اگر چه روح خداوند نامرئی است اما نیروی وی قوی ترین نیرویی است که امروزه در دنیا در حال عمل نمودن است و همچنین ما خدای پدر را داریم که خداوند، ارباب، شبان و مدد کننده ما است. به عبارتی دیگر، پدر، پسر، روح القدس مصمم هستند که انسان ها را از دیوانه خانه پر هرج و مرج و بی قانون این دنیا به بیرون هدایت کنند و خداوند تصمیم گرفته که این کار را بوسیله ما که ابزارهای دست او هستیم انجام دهد. این واقعیت، شادی بخش و تشویق کننده است. پس اگر شما در جایگاهی هستید که می توانید تأثیر مثبتی بر دیگران داشته باشید، اگر به هر صورتی در قسمتی رهبری می کنید، ایمان شما در خداوند به شما قدرت می بخشد، قوتی پنهان که به شما این توانای را می بخشد تا تغییراتی بنیادی در زندگی افراد و سازمان های دیگر ایجاد کنید. اما این قدرت چگونه کار می کند؟ ما چهار بخش این کتاب را با نگاهی بر "نهادن بنیادها" آغاز می کنیم چون به بنیادهای مستحکمی نیاز داریم. سپس به مبحث "عمل نمودن" می پردازیم برای این که خواننده شدیم که عمل کننده باشیم. سپس "کاوش عمق ها" را بررسی می کنیم برای این که در رهبری روحانی ما باید به هسته و مفهوم اصلی آن چیزی که واقعاً هستیم پی ببریم و در آخر "رویاری با چالش ها" را بررسی می کنیم زیرا که ما بی چون و چرا با انتظارات، آسیب ها و شکست هایی در طول مسیرمان روبرو خواهیم شد. احتمالاً شما با خواندن این کتاب پی خواهید برد که باید به عنوان یک رهبر و فردی تأثیر گذار در هر فعالیت و کاری که انجام می دهید، الگو باشید. دستور العمل های بنیادی وجود دارند که، باید در

رهبری روحانی به کار گرفته شوند. این دستور العمل ها با شخصیت فرد، بی عیب بودن وی، تمیز و حکمت، ایده ها و فرصت ها، شکست ها و مداومت وی در ارتباط هستند. رابطه ای که با خداوند دارید شما را در شرایطی قرار می دهد که به قدرت، اقتدار و حقیقت خود خداوند متصل باشید و به وسیله آن کارهای سختی که پیش رو دارید را انجام دهید. اگر چنین بیندیشید که وای چه عالی است یک کتاب دیگر در مورد رهبری داریم، انگار که تا کنون به اندازه کافی در باره این موضوع کتاب نداشته ایم، بنابراین علت اصلی نگرارش این کتاب را با شما در میان می گذارم. به نظر من نیاز ما امروز این است که بحثی واضح درباره تأثیر گذاری و رهبری روحانی داشته باشیم. بحثی که پلی باشد در بین فاصله زیاد رویکردهای واقع گرایانه و رویکردهای ماورالطبیعی که هیچ گاه در عمل به واقعیت منتهی نمی شوند. باید بر قوت روحانی و پتانسیلی که در این قوت وجود دارد و مردم هم به صحت آن ایمان دارند، تمرکز کرده و آن را در رهبری مان در شرایط واقعی زندگی به کار ببندیم. خواه این شرایط در کلیسا باشد یا در محل کارمان، مؤسسات خیریه، مدارس یا خانواده های مان. این کتاب به خودی خود کتاب مدیریت یا رهبری سازمانی نیست. کتب مفید بسیاری در این زمینه ها وجود دارند.

حال بر مفاهیم رهبری نگاهی خواهیم انداخت. مفاهیمی که اساساً در ایجاد سازمان ها و تأثیر بر زندگی اشخاص نقش داشته و باعث ایجاد جنبش های روحانی شده اند، جنبش هایی که دارای ارزش و بیشترین دوام در جهان بوده اند. دوست داشته باشیم یا نه تأثیری که بر مردم می گذاریم، مستقیماً متأثر از شخصیت ما است. این چیز اجتناب ناپذیر است. سخت نیست که درباره رهبری سخن بگوئیم وقتی که منظور ما گماشتن افراد برای انجام کارها یا جا به جا کردن افراد باشد. سؤال عمیق تر این است که چه تغییری باید در تلاشهای ما صورت بگیرد تا کاری که انجام می دهیم در زندگی مردم تأثیری

پایدار داشته باشد. برای همین است که باید نقش تأثیر گذاری را بفهمیم یعنی قدرت پنهان پشت رهبری. تصمیم دارم که از داستان های شخصی در این کتاب استفاده نکنم. اساساً به این خاطر که داستان های جالب بسیار دیگری وجود دارند، اما چیزی که خود را مدیون به انجامش می دانم این است که حداقل توضیح بسیار کوتاهی درباره دیدگاهی که من در مورد این موضوع دارم برای شما ارائه دهم. اشتیاقی به رهبری ندارم اما از هجده سالگی همیشه، آخر خود در جایگاه یک رهبری دیده ام. در دروس پیش نیاز پزشکی ثبت نام کردم اما هیچ وقت کلاس ها را شروع نکردم زیرا که احساس کردم خداوند مرا به سوی خدمت شبانی هدایت می کند. دو سال بعد شغل خدمت شبانی را در کلیسای اسمبروک در وکفیلد، ویسکانزین شروع کردم. خدمتی که سی سال به طول انجامید. ده سال به عنوان کمک شبان، ده سال به عنوان کمک شبان ارشد، و ده سال به عنوان شبان ارشد. هم اکنون خدمتم به عنوان کشیش بسیار گسترده تر است. در طول آن مدت باید رهبری روحانی را می آموختم در زمان های خوب، در زمان های سخت و زمان های غم انگیز. یاد گرفتم که برنامه ریزی کرده و عکس العمل نشان دهم. ابداع و اصلاح کنم. یاد گرفتم که چگونه در مواقع بحرانی و اغلب پیش بینی نشده واکنش نشان دهم. در حالی که با هزاران نفر، میلیونها دلار بودجه و صدها رهبر دیگر سرو کار داشتم اما شرایطی که بیش از همه از آن درس آموختم در مواقعی بوده که در ارتباط تک به تک، قدرت معجزه آسای تأثیر گذاری خداوند بر را مردم دیده ام. اغلب از ناامیدی هایم درس آموخته ام، از ناکامی ها و شکستهایم. من از ناامید کردن دیگران متنفرم، از ناامید کردن خداوند. اما به نظر می رسد که خداوند اجازه می دهد که ما بیفتیم. زمانی که راه احیا و نجات را به دیگران منتقل می کنیم باید آنچه به دیگران می گوئیم را خود با پوست و استخوان چشیده باشیم. مهمترین چیزی که در این باره آموخته ام، ذات انسانی و ذات الهی است. نکته و مسئله مهم در رهبری و تأثیر گذاری روحانی این است، که شما با هسته

اصلی تجربیات انسان ها که با کار روح خداوند در آن ها تکمیل می شود سرو کار دارید و این مفهوم اصلی پیروی کردن و رهبری نمودن است. در طول مسیر خدمتم از رهبرانی که در امور بازرگانی و پزشکی می شناختم، چیزهای بسیاری آموخته ام. همچنین از وکلا، معلمان و مقامات برگزیده آموخته و مشاهده کرده ام که چگونه خداوند از رهبران گروههای کوچک، رهبران در خدمات کودکان، مبشرین و بسیاری دیگر به روشهای خارق العاده ای استفاده می کند. در طول سال ها با تعداد بسیار از رهبران تأثیرگذار که تأثیر آن ها جهانی یا محلی بوده صحبت، کار و مصاحبه کرده ام. گمان می کنم که در ذهن خود فهرستی از "رهبران بزرگ" را که ملاقات کرده ام دارم و مهمتر از آن صفحه هایی از لحظات مهم تأثیر گذاری و رهبری را دارم که متعلق به افراد مختلف است. تاریخ هم در این راستا راهنمای ما است. وقتی که به بیست قرن گذشته نگاهی می کنیم شاهد افرادی هستیم، که تأثیرات کلیدی بر افکار، جنبش ها، انقلاب ها، مؤسسات مختلف داشته اند. در مسیر رهبری به بایدها و نبایدهای بسیاری در زمینه رهبری دست پیدا می کنیم. آزمون و خطاهای بسیار، اشتباهات بسیار، پیروزی های بسیار و شواهد بسیاری که نشان دهنده آن هستند زمانی که ما به عنوان ابزار در دستان تأثیر گذار خداوند هستیم، در واقع در مناسب ترین وضعیت برای خدمت رهبری هستیم. پس اگر شما در یک مغازه، فرد مؤثری هستید یا در یک کلیسا، در گروه کوچکی یا حتی در خانواده خود، امیدوارم که این کتاب شما را تشویق کند، که خود را کاملاً به این کار بسپارید. اجازه ندهید که شکست ها و ناامیدی ها شما را از مسیر منحرف سازند. به این تضمین عمیق دست پیدا کنید که خداوند رهبر ما است و ما باید ابزار دست او باشیم.

مل لارنس

روش مطالعه این کتاب:

رهبری کاری انفرادی نیست. ما به یکدیگر نیاز داریم، تا به قدرت خود تکیه نکنیم و از مسیر منحرف نشویم. ما باید داستان های یکدیگر را بشنویم و بارهای یک دیگر را متحمل شویم. می توانید این کتاب را به تنهایی بخوانید، اما بسیار مفید تر خواهد بود اگر آن را همراه با دیگران بخوانید تا بتوانید در مورد ایده های مختلف بحث کرده و آن ها را بکار گیرید.

کتاب به بیست فصل تقسیم شده که در چهار بخش مجزا نوشته شده است، تا کار کردن روی کتاب در مدت چهار هفته راحت باشد و هر هفته به مطالعه پنج بخش اختصاص پیدا کند. به جای خواندن تمام بخش مورد نظر پیشنهاد می کنم که در میان هر بخش فاصله بیندازید تا بتوانید زمانی برای تفکر درباره تمام موضوعات آن بخش داشته باشید. اگر خواندن هر بخش برای شما بیست دقیقه طول می کشد خوب است که برای تفکر بر روی آن چهل دقیقه وقت بگذارید و در مورد آن دعا کنید، یادداشت بردارید و برای بحث گروهی آماده شوید. و نظرات و سئوالات خود را در اجتماعات به صورت آنلاین با دیگران در میان بگذارید.

بخش اول

نهادن بنیادها

فصل اول

درک تأثیر گذاری

« زشت ترین بدبختی که بشر به خود ریده است وجود مرد حلیم است که هیچ تأثیر گذاری ندارد. »

هرودوت: فیلسوف قرن پنجم ق.م

زمانی که آلبرت اینشتین پنج ساله بود عمویش به وی پرگاری هدیه داد. این پرگار، نظر او را به خود جلب کرد. پرگار به هر سمتی حرکت می کرد. نیرویی نامرئی بر روی سوزن آن وارد شده و باعث می شد پرگار در همان جهت خط بکشد و در محور خود باقی بماند. بعدها اینشتین داستانش را درباره آن لحظه بازگو کرد. لحظه ای که برای اولین بار فهمید باید چیزی عمیق و مخفی در پشت مسائل وجود داشته باشد. این جمله می تواند مثالی باشد، برای زندگی فیزیکدان برجسته ای که زندگی کاریش صرف جستجو برای یافتن مفهوم نیروهای مخفی شد. (مانند اثبات قانون وحدت، فیزیک و متافیزیک و قانون ماده و انرژی که فکرش را به چالش می کشید.) ایده هایی که به صورت خطوط سفیدی بر روی تخته سیاه ظاهر شد و بر روی کاغذ های دانشمندان پرورانه شد، سرانجام برای اینشتین جایزه صلح نوبل را به ارمغان آورد. اصولی که وقتی کشف شد، برای انسان این امکان را بوجود آورد که سلاحی وحشتناک را خلق کند که قادر است شهری را بوسیله شکاف اتم های یک کیلوگرم اورانیوم غنی شده با خاک یکسان کند. او از تمام دانشمندان قرن

بیستم باهوش تر بود. زمانی که اینشتن فوت کرد پزشک آسیب شناسی که مسئول کالبد شکافی وی بود مغز اینشتن را مخفیانه برداشت و شروع به تحقیق بر روی آن نمود. سپس آن را به ۲۴۰ قسمت تقسیم کرده و در محفظه هایی نگهداری نمود. مطالعاتی که در سالهای آتی بر روی مغز وی صورت گرفت تفاوت های کوچکی را آشکار نمود، اما ظاهراً چیزی معلوم نشد که به طور واضح و به معنای خاص کلمه نشان دهنده این باشد که وی واقعاً با دیگران از لحاظ مغزی متفاوت است. والتر ایساکسون که بیوگرافی نهایی آلبرت اینشتن را نوشته است می گوید: "سؤال اساسی در اینجاست که چگونه فکر وی کار می کند نه مغز وی؟" و سپس از خود اینشتن نقل قول می کند: "من هیچ استعداد خاصی ندارم، تنها بسیار کنجکاو هستم."

او متفکری منزوی که با واقعیت های اجتماع قطع رابطه کرده باشد، نبود. وی مدافع پروپا قرص جنبش های اجتماعی بوده و اظهار پشیمانی نمود که روزی به فرانکلین دلانو روزولت نامه نوشت و به وی اخطار داد که اگر آمریکا آلمان را شکست ندهد، ممکن است آدولف هیتلر به بمب اتمی دست پیدا کند. او می دانست که این نامه باعث ایجاد زنجیره ای از عکس العمل ها خواهد شد که بالاخره روزی هیولای اتمی را بوجود خواهد آورد. برای سال ها مجله تایمز لیست افراد تأثیرگذار سال را چاپ می کرد. در آخر قرن بیستم مجله تایمز سئوالی را مطرح نمود که چه کسی تأثیر گذار ترین فرد در قرن پیش و نه در سال پیش بوده است؟ زمانی که مردم نظرات خود را در رأی گیری اعلام نمودند دانشمند یهودی متولد آلمان با موهای به هم ریخته معروفش، مردی که به راحتی در هر جای دنیا شناخته شده است برنده شد. او کسی نبود جز آلبرت اینشتن. او رهبر یا بنیانگذار هیچ جنبشی نبوده است. او هیچ سازمانی را اداره نکرده و حتی بر اساس استانداردهای معمولی دارای شغلی هم نبوده است، اما دیدگاهی که وی نسبت به مسائل نهان داشته، دنیای واقعی پشت عناصر را

گشود. در پی فعالیت های او نیروگاه های هسته ای، طب هسته ای و بمب های هسته ای ایجاد شدند. صفت تأثیر گذار صفتی ناکامل برای توصیف شخصیت اینشتین است. لیست سالانه مجله تایم شامل افرادی تأثیر گذار از فعالان اجتماعی، رهبران صنایع، فرمانداران ایالات، دانشمندان، هنرمندان و رهبران مذهبی است. آن ها رهبرانی بودند که شروع اتفاقات مختلفی شدند، اما همیشه ایده ای یا ایده هایی محرک در پس کاری که انجام می دادند، وجود داشته است. قدرت آن ها در همین امر نهفته است. افراد تأثیر گذار افرادی بودند، که چیزی را در پس پرده ظاهر مسائل درک کرده اند، چیزی نهان که بعداً به عنوان نیروی محرکه تغییر در دنیا، عمل نموده است. تأثیر گذاری قدرت است، قدرتی شگفت انگیز. بوسیله این قدرت برخی از افراد مؤثر، خود را نابود کردند و برخی دیگر به وسیله این قدرت نجات پیدا کردند. تمامی تأثیر گذاری در پس این واقعیت نهفته است که خود فرد تأثیر گذار کیست؟ افرادی که بنیاد زندگی آن ها بر اساس ایمان به خدا قرار دارد، توانایی این را دارند که بر روی افراد دیگر و سازمان ها تأثیر گذاری و حتی چیزی فراتر از یک تأثیر گذاری ساده داشته باشند. آن ها قادرند، که بر نظرات، اولویت ها و هدف های دیگران تأثیر بگذارند. قادرند که ایمان خود را با تأثیر گذاری شان درآمیزند. آن ها قادرند که از ایمان در تأثیر گذاری خود استفاده کنند، خواه کار آن ها در زمینه بازرگانی، خواه کلیسا یا تحصیلات یا هر زمینه دیگری باشد. آن ها می خواهند که ایمان را با تأثیر گذاری خود بیامیزند. زیرا آن ها می دانند که راه ایجاد تغییر دائمی این است که باور داشته باشند، خداوند والاترین تأثیر گذار است. این کتاب درباره مبحث تأثیر گذاری روحانی در رهبری است. هم اکنون هیچ چیز تازه ای درباره چگونگی ارتباط تأثیر گذاری و رهبری وجود ندارد. بسیاری از تألیفات اخیر درباره موضوع رهبری و تأثیر گذاری به معنای قانع کردن مردم، برای خریدن جنسی یا وادار کردن شان به رژه رفتن با صدای طبلی به خصوص اشاره کرده اند، ولی آنچه در عمق وجود

ما و آنچه در بیرون از ما در حال اتفاق افتادن است، مفهوم بهتری برای تعریف رهبری دارد.

تأثیر گذاری درباره نیروهای داخلی صحبت می کند، که قادر هستند نتایج قابل مشاهده ای ایجاد کرده و تأثیری پایدار داشته باشند. مفهوم تأثیر گذاری در درون خود با واقعیت های روحانی در ارتباط است، واقعیت هایی که ایمانداران می دانند و درک می کنند که خالق جهان تنها قدرت تأثیرگذار در پس هر چیز نیکو است. رهبرانی که می خواهند تأثیر گذاری پایدار داشته باشند و باعث تغییرات بنیادی شوند باید زمانی را به درک قدرت و زیر مجموعه های تشکیل دهنده آن اختصاص دهند. آن ها صرفاً با دیدن چیزهای ظاهری قانع نمی شوند. آن ها می خواهند شاهد آن باشند که مردم، سازمان ها، جنبش ها و حتی فرهنگ ها طوری تغییر می کنند که تغییرات آن ها پایدار باشد. آنچه هم اکنون به ذهن شما خطور می کند ایده و نیروی محرکه زندگی آینده شما خواهد بود.

چرا تأثیر گذاری روحانی؟

فرقی نمی کند که این کتاب چگونه به دست شما رسیده است مهم این است که شما دارید زمانی را برای تفکر دقیق درباره بحث تأثیر گذاری روحانی در رهبری معاصر و اشکال مختلف آن اختصاص می دهید. زمانی که رهبری نقش خود را به درستی ایفا کند، نتیجه شگفت انگیز خواهد بود. در غیر اینصورت افراد زیادی آسیب می بینند. اگر در یک سازمان، در کلیسا، در مدرسه، در محل کار یا حتی در خانواده خود رهبر اید، از امتیاز ویژه ای برخوردار هستید. مردم نا امیدانه به دنبال هدایت هستند. آن ها احتیاج دارند که تحت تأثیر مثبت قرار بگیرند. رهبران بسیاری امروزه در جهان وجود دارند.

اما ما به رهبران روحانی نیازمندیم آنان که می دانند، تنها تأثیر گذار دائمی خود خداوند است. پس باید مردم را به سویی هدایت کنند که خداوند بتواند کار تبدیل کننده خود را در آن ها انجام دهد. این نوعی از رهبری است که خود رهبر در آن آگاهی دارد که خداوند تأثیر گذار نهایی است و ما ابزاری در دستهای وی هستیم. ما در نوعی از پیوند قرار داریم که در آن قدرت خداوند با نیازهای انسان ها تلاقی پیدا می کند. پیوند کلمه ای است عالی، به معنای جایی که مفاهیم با یکدیگر ارتباط پیدا می کنند. رهبران بزرگ مسیحی قرون گذشته، همگی بر اساس این اصل زندگی کرده اند که نیروی تأثیر گذار واقعی، آن ها نیستند، بلکه آن ها به وسیله خداوند مورد استفاده قرار می گیرند، خدایی که تبدیل کننده اصلی و دائمی زندگی انسان ها است. خداوند تأثیر گذار حقیقی است. خداوند رهبر است و ما رهبران زیر دست او هستیم و فاصله میان حد رهبری خداوند و ما تنها یک پله نیست. در قسمت بالای پله خالق قرار دارد و در قسمت پایین مخلوقاتش. به عنوان بشر خاکی ما در میان مخلوقات دیگر از جایگاه والایی برخوردار هستیم، اما بهترین روز رهبری برای ما آن روزی است، که درک کنیم نقش کوچکی در احیایی داریم که خالق مصمم به انجام آن است. این چیز خارق العاده است. خداوند تأثیر گذار حقیقی است و ما باید این چیز را در هر زمان ملکه ذهن خود کنیم زیرا، هر قدر که بیشتر در مورد خداوند سخن بگوئیم کمتر درباره خودمان صحبت می کنیم. ما عاشق عمل گرایی واقعی در دنیا هستیم. یعنی دنیا از عمل ما تأثیر بپذیرد به عبارتی زیر ناخن های مان روغن، بر دستان مان تاول و بر پیشانی مان عرق نمایان شود. کلام خداوند ما را به سوی تأثیر گذاری روحانی و رهبری روحانی هدایت می کند.

واضح است که ما برای ساختن ماشین های جدید برای تحقق اهداف مان عجله داریم. ولی اگر ما حکیمانه عمل کنیم باید لزوم وجود محدودیت ها در

عمل گرایی را درک کنیم. زیرا ما می دانیم که در هنگام رانندگی چه اتفاقی برای ما می افتد و رانند ماشین یعنی چه؟ توی گودال افتادن و خراب شدن موتور برای بارهای متوالی. اما وقتی در مورد مکانی عالی در آن سوی افق ها سخن گفته می شود، فکر مان تازه می شود و درک می کنیم هدف رانندگی از خود رانندگی اهمیت بیشتری دارد.

قدرت تأثیر گذاری

تأثیر گذاری کلمه خاصی است، با معنایی غنی و پر بار. کلمه لاتین آن "influential" به معنی عاملی است که باعث ایجاد تغییر شود و معمولاً نیروی است غیر قابل مشاهده و مخفی. به قسمت "fluent" در کلمه دقت کنید که به معنای چیزی است که جاری می شود. ایده اصلی این است که نیرویی بر ما و درون ما در حال عمل کردن است و ما می توانیم این نیرو را برای دیگران بکار ببریم تا بر اعمال و افکار دیگران تأثیر بگذاریم و حتی بر روی جریان وقایع نیز تأثیر داشته باشیم. ما خود تحت تأثیر و همچنین تأثیر گذار هستیم و معمولاً نیرو و قدرت تأثیر گذاری در پشت ظاهر مسائل نهفته است. در قرون وسطی کلمه "influential" به طور خرافی برای جاری شدن نیروهایی به کار رفته است که بر سرنوشت افراد تأثیر می گذاشتند. بعد ها برای اعمال نهان یا غیر مستقیمی که باعث ایجاد تغییر هستند، به کار رفته است. در مفهوم مسیحی خود "influentia" به معنای قدرت نهان عمل خداوند در دنیا بوده که اگر چه نامرئی است اما در خود قوت دارد. امروز ما از کلمه "influence" یا تأثیر گذاری برای توصیف یک فروش قانع کننده یا سخنرانی پر حرارت استفاده می کنیم. اما اگر از کسی بپرسید که تأثیر گذارترین فرد در زندگیش چه کسی بوده، برای شما عمق مفهوم تأثیر گذاری آشکار خواهد شد. تأثیر گذاری نیروی متراکمی است که باعث حرکت عناصر

می شود و آن ها را در حرکت نگاه می دارد. زمانی که به دعوت خداوند برای تأثیر گذاری پاسخ مثبت می دهید، به عمق زندگی افراد راه پیدا می کنید جایی که نقطه نظرات و تمایلات شکل می گیرند، افکار شکوفا می شوند و ارزش ها در آن جا شکل می گیرند و تصمیمات اتخاذ می شوند. تأثیر گذاری امری است روحانی و در عمیق ترین قسمت طبیعت بشری اتفاق می افتد. تأثیر گذاری نوعی از رهبری است که بهترین امکان را برای ایجاد نتایج دائمی فراهم می آورد. شاید وجود دستاوردها در کاری خوب باشند، اما زمانی که بوسیله تأثیر گذاری عمیق حمایت می شوند، تأثیر آن دستاوردها بیشتر شده و بیشتر باقی می مانند. افرادی این چنین استدلال می کنند که روش تأثیر گذاری بر مردم این است که آن ها را به انجام یک سری از کارها وادار کنیم و در اثر گذر زمان افکار و قلب های آنان به خاطر الگوی رفتاری شان تغییر خواهد کرد. به عبارتی دیگر، عمل به باور می انجامد. اما این طرز تفکر با یکی از اصلی ترین اصولی که عیسی مسیح تعلیم داد، در تضاد است. در آن اصل تغییر ابتدا در درون صورت گرفته و سپس تأثیر آن در بیرون آشکار می شود. (متی ۱۵: ۱-۲۰) و آن همان انقلابی بود که مسیح علیه قوانین خشک مذهبی آغاز کرد، که در آن افراد در پی انجام احکام خدا هستند بدون این که به روحی که در آن احکام حاکم است توجهی داشته باشند. تأثیر گذاری روحانی در بطن و روح انسان ها عمل می کند. روح آن ها توسط روح خداوند بر انگیخته می شود. کار اصلی روح خداوند با روح انسان ها است و این که آنان را به شباهت خداوند در آورَد، به شکلی که در ابتدای خلقتشان بودند. این چیز در زمان نزول روح خداوند بر انسان ها و تأثیر بر آن ها صورت می گیرد و همچنین این اتفاق از طریق هزاران مرحله پنهان و نادیدنی انجام می شود.

امروز افراد تأثیر گذار و افراد تحت تأثیر با یکدیگر در ارتباط هستند. خواه آن افراد خود را رهبر بدانند یا نه. برخی از این رهبران، رهبران سالمی هستند،

در حالی که برخی دیگر فاسد و حریص، بد جنس، بد سیرت و فاقد ارزشهای اخلاقی، مرموز و بی مرام. صفت رهبر برجسب کیفی نیست. چرچیل و هیتلر هر دو رهبران بسیار با استعدادی بودند. آن ها بوسیله ایده های بزرگ، کلماتی جذاب و فریبنده و حضوری تشویق کننده بر دیگران تأثیر گذاشتند. این مطلب باید ما را هوشیار سازد زیرا که اغلب رهبران روحانی به ما چیزی درباره نتیجه مسائل و محرک های موجود نمی گویند. برخی از رهبران روحانی مردم را به اوج قله موفقیت می رسانند در حالی که برخی دیگر آن ها را از راه به در می کنند. به ازای هر بیلی گراهام جیم جونزی هم وجود داشته است. جیم جونز یکی از رهبران مکتب تفکری بود که صد نفر از پیروان خود را در جنگلهای گینه به سوی خودکشی دسته جمعی هدایت کرد. پس به این دلیل و به دلایل بسیار دیگری ما از عنوان "رهبر روحانی" در این کتاب استفاده نمی کنیم. تأثیر گذاری روحانی در رهبری تنها به معنی تعلق داشتن به گروه خاصی نیست، بلکه به معنای این است که عضوی از یک جنبش پویا باشیم. رهبری کار خطرناکی است زیرا تأثیر گذاری آن نیرومندی است. وقتی ما افراد را رهبری می کنیم بر این باوریم که وظیفه داریم دیگران را شکل دهیم و این مسئولیت به ما سپرده شده است. باید مطمئن باشیم که این امر یک حقیقت است. در تاریخ بشری بسیاری از افراد که تصور می کردند در جایگاه رهبری قرار دارند در واقع در اشتباه بودند.

چرا انسان ها بر دیگران اعمال نفوذ می کنند؟ در اغلب موارد تنها به خاطر این که رهبری می تواند این کار را انجام دهد، توجیه خوبی نیست که، اعمال نفوذ و تأثیر گذاری انجام گیرد. هر رهبر خود باید گهگاهی باز ایستد و این سؤال را از خود بپرسد که چه چیزی این حق را به من می دهد که بر دیگران تأثیر بگذارم؟ از کجا این طرز تفکر که من بسیار باهوش هستم در من ایجاد شده است؟ فکر می کنم، که هستم؟ و رهبر خوب همواره به جهت یاب

خود توجه می کند. قطب نمایی که اول از همه وی را به سوی مسیر درست هدایت می کند و این قطب نما می تواند نظم بالاتر، هدف، یک فراخوان و یک دعوت باشد. رهبران ضعیف به دنبال راهنما و جهت یاب نیستند. برای این که حرکت رو به جلوی آن ها تنها از روی هوا و هوس و نیروی اراده آن ها است. رهبری که بوسیله نفس خود هدایت می شود، باعث آسیب بسیاری خواهد شد. تنها چیزی که بدتر از بُت پرستی است داشتن نقش بُتی برای دیگران است.

یک تأثیر گذار خوب بر علائم راهنمایی که بر بنیاد های اخلاقی بنا شده است، نگاه کرده و در می یابد که من زیاد هم باهوش نیستم. من بسیار قدرتمند هم نیستم و من به اندازه کافی خوب هم نیستم که بتوانم برای افراد دیگر زندگی خوب را تعریف کنم. اما گویا من این امکان و دعوت را داشته ام که بتوانم به حکمت بالاتری دست پیدا کرده و سعی کنم آن حکمت را زندگی کنم و این فیض را به دیگران نیز منتقل کنم. اینجاست که قدرت تأثیر گذاری روحانی آشکار می شود. آنچه درباره تأثیر گذاری روحانی جالب است این است که در جوهره خود به مفهوم انسانیت می پردازد و درباره مسائلی سخن می گوید که بیش از هر موضوعی در زندگی اهمیت دارند.

تأثیر گذار روحانی با مردم در ارتباط است.

طبیعت انسان ها بسیار پیچیده است. پس دعوتی که برای تأثیر گذاری مثبت بر روی افراد وجود دارد نیز مسئله ای است پیچیده. ما باید تصمیم بگیریم که چه وقت به مردم بگوییم چه کار کنند و چه وقت به آن ها اصولی را یاد بدهیم، که بر اساس آن اصول، خود تصمیم بگیرند که چه کاری باید انجام دهند.

هدف و مقصودی که در آن متمرکز هستیم را باید در یابیم. در یک سازمان هدف می تواند کوتاه مدت و قابل اندازه گیری باشد. در تأثیر گذاری روحانی هدف این است که به مردم کمک کنیم تا بیشتر به شباهت مسیح در بیایند. اندازه گیری این موضوع بسیار دشوار است. ولی در عین حال این تغییر بیش از هر چیز در زندگی افراد اهمیت دارد. بنابراین رهبری روحانی شکل توسعه یافته شاگرد سازی است. تأثیر گذاشتن بر مردم برای این که بیشتر به شباهت مسیح در آیند. این کار باعث ایجاد گروه هایی می شود که دارای شخصیتی روحانی هستند و سازمان های که در خود دارای روح و حیات بوده و فقط به دنبال اهداف سازمانی خود نیستند. تأثیر گذاری درباره زندگی مردم سخن می گوید. تأثیر گذاری روحانی چالش بر انگیز است. زیرا که درباره خود مفهوم زندگی است. مردم در ارتباطات خود احتیاج به کمک دارند در خانواده های خود، در گناهان خود، در اعتیاد خود، در شغل خود، در پول خود، در رویاهای خود و در ناامیدی های شان و چیزهای بسیار دیگری احتیاج به کمک دارند. مردم نیاز دارند که در زندگی شان زمانی که اوضاع بر وفق مراد است نظم داشته باشند و در طوفان های زندگی شان احتیاج به روش های دارند که آن ها را نجات بخشد. مردم می خواهند بدانند که باید به چه کسی اعتماد کنند، و چه انتظاری در آینده می توانند از او داشته باشند و این که آیا کسی به فکرشان هست یا خیر؟ همان سه مفهوم بزرگ "ایمان، امید، محبت".

ما این امکان عالی را داریم که به انسان ها کمک کنیم تا شکوفا شده و حیات نیکویی را که خداوند برای آن ها تعریف کرده، یعنی شالوم خداوند را در زندگی خود داشته باشند. افرادی که قدر شناس هستند به سال هایی که پشت سر گذاشته اند نگاه کرده و از افرادی که آن ها را در طول این سال ها هدایت کرده اند تا تحت عمل تبدیل کننده خداوند زندگی کنند، تشکر خواهند نمود. و به آن ها خواهند گفت: "که تو باعث تحولی بزرگ در زندگی من شده ای.

چیزهای که تو گفتی نقطه عطفی در زندگی من بوده و آن کاری که تو کردی قوت خداوند را در زندگی من جاری کرده است."

برای همین است که تأثیر گذاری روحانی در مورد خود زندگی است. هر پیامی که برای زندگی افراد داریم، خود باید همان گونه زندگی کنیم. چه دوست داشته باشیم چه نه، ما برای دیگران الگو هستیم حتی اگر الگوی زندگی ما از یک الگوی کامل بسیار فاصله داشته باشد. مردم نگاه می کنند که فرد رهبر چگونه با انتقادها برخورد می کند. با بحران ها روبرو می شود، با کمبود های شخصی برخورد می کند، فرصت ها را در می یابد و برای کمک به شخصی فروتن می شود.

دیگر آن روزها گذشته است که مردم به دنبال رهبرانی باشند که در ظاهر کامل اند. افراد بسیاری به این دیدگاه دست یافته اند، که باید فردی را بیابند، که از شکست ها و پیروزی ها گذشته است. مردم می خواهند در زمان درد و رنج ثابت قدمی را در رهبران شان ببینند.

آن ها می خواهند بدانند که چگونه باید گره ای را در زندگی خود بگشایند، با ناامیدی چگونه روبرو شوند و چگونه بر روح های شریر پیروز شوند.

نقش اولویت ها در تأثیر گذاری روحانی :

در جهانی که پر از امکانات بی شمار است، برای این که بتوانیم خوب را از بد تشخیص دهیم یا حتی در مورد خوب و بهتر و عالی درست تصمیم گیری کنیم، نیاز به یک بینش عمیق روحانی داریم. انجام عادت ها، استفاده از رسانه ها، اجتماعات، تعهدات، سرگرمی ها و تصمیم درباره سبک زندگی مسائلی هستند، که با روح ما سر و کار دارند و خداوند درباره همه آن ها احکامی دارد.

اما سؤال اینجاست که آیا می توانیم بفهمیم چگونه باید نقش ارزش ها را در تأثیر گذاری روحانی دریابیم؟

مردم بیشترین زمان و انرژی خود را صرف چیزهایی می کنند که بیشترین ارزش را برای آن ها دارد. سؤال مطرح شده این است که این ارزش ها چه هستند و چگونه این ارزش ها به صورت عملی نقش خود را در زندگی انسان ها نشان می دهند؟ همین چیز در مورد سازمان ها نیز که گروهی از مردم هستند که گرد هم آمده و دارای ارزش ها خاص مشترکی می باشند هم صادق است و ارزش های آن ها نشان دهنده ارزش های غالب بر آن سیستم است. نقش تأثیر گذاری روحانی این است که به انسان ها کمک کند تا ارزش های شان را مطابق با ارزش هایی که خداوند در ذهن خود دارد پایه ریزی کنند. این چیز آنقدرها هم پیچیده نیست. ما باید به افراد مهم در زندگی مان ارزش داده و به آن ها وقت کافی اختصاصی دهیم. باید به تبدیل زندگی افرادی که می توانیم بر آن ها تأثیر داشته باشیم، اهمیت بدهیم. باید برای دنیای خلق شده توسط خداوند ارزش قائل باشیم برای این که در کلام خداوند به وضوح اشاره شده که خداوند جهان را آن چنان خلق نموده که نمایانگر جلال و قدرت او باشد. زنده بودن از لحاظ روحانی بدین معنا است که تمام کارهای خداوند را ببینیم. دیدنی ها و نا دیدنی ها را که جلوه ای از طبیعت متعال او هستند، آن ها را ببینیم.

اگر رهبری ما بر اساس ارزش ها نباشد و ارزش ها در آن سهمی نداشته باشند، هدف ها پوچ بوده و تأثیرات ایجاد شده بی دوام خواهند بود. از سوی دیگر رهبری بر اساس ارزش ها، به معنی بخشیدن چشم اندازی کلی از زندگی، به مردم است.

اما این چیز چگونه امکان پذیر می شود؟ چگونه می تواند فرد تأثیر گذار ارزش هایی را به مردم منتقل کند که زندگی درونی آن ها را تحت تأثیر خود

قرار دهد؟ جواب ساده است سخن و عمل به آن. ما باید در مورد ارزش ها سخن بگوئیم. اما این چیز باید با عمل ما هم خوانی داشته باشد.

نقش زمان در تأثیر گذاری روحانی

مردم برای مدیریت زمان خود احتیاج به کمک دارند. وقتی از ما پرسیده می شود که "چه خبر؟"، جواب از پیش مشخصی که وجود دارد این است: "این روز ها سرم خیلی شلوغه!" این جمله نا مفهوم است. در واقع هیچ پاسخی در باره این که واقعاً چه کار داریم می کنیم، نمی دهد و نمایان گر این است که ما در واقع در نظم بخشیدن به زندگی خود دچار مشکل هستیم. حتی گاهی می تواند علامت این باشد که ما می خواهیم محترم جلوه کنیم، زیرا که امروزه در فرهنگ ما مشغله زیاد به معنی سخت کوشی و تعهد است. مشغله زیاد و استرس دو مشکل اساسی هستند. اما ما آن ها را یک ارزش می دانیم. پس هم اکنون شرایطی برای دست یافتن به برکتی دو طرفه وجود دارد. زمانی که خود رهبران مدیریت زمان را در زندگی شان جدی بگیرند، می توانند اول از همه به خود کمک کنند و راه حل هایی را برای مشکل هرج و مرج و شلوغی خارج از کنترل زندگیشان پیدا کنند و سپس می توانند این راه حل ها را به مردم ارائه کنند. هرج و مرج هرگز یک ارزش نیست.

نقش شخصیت در رهبری روحانی

دروسی وجود دارد که ما خواسته یا نا خواسته باید از افرادی که در ارتش درجه دار بوده اند، بیاموزیم. زمانی که روبرت ای لی دید که سرزمین مادریش ویرجینیا از ایالات متحده جدا شده، بسیار ناامید شد. با وجود این زمانی که

رئیس جمهور وقت آبراهام لینکولن از او خواست که وی رهبری نیروهای ایالات متحده را بر عهده بگیرد، لی از جایگاه خود در ارتش استعفا داد برای این که نمی توانست علیه ایالتی که بسیار دوستش می داشت بجنگد، او تحمل جنگ علیه هم وطنان خود، دوستان و خانواده اش را نداشت و برای همین در خدمت جنبش جنوبی قرار گرفت.

چگونه می تواند شخصی ارتشی را اداره کند، که نیمی از نیروی انسانی و منابعش از جناح مخالف باشند؟ بر اساس شواهد، شخصیت و نبوغ نظامی لی بود که افرادش را به او وفادار نگاه می داشت و آنان را به پیش می برد. لی یونیفرمی ساده می پوشید، اغلب بر روی زمین می خوابید. همیشه در اردوگاه حاضر بود. او هیچ گاه از پیروزی هایش مغرور نمی شد و همیشه مسئولیت شکست ها را بر عهده می گرفت، حتی زمانی که مقصر زیر دستهایش بودند. او همچنین هر روز برای دشمنانش دعا می کرد.

یکی از ژنرال های لی درباره او چنین می گوید: " به عنوان یک سرباز مردم به وی احترام می گذاشتند و به عنوان یک مرد عاشق او بودند. تواضع و طبیعت فروتن وی بود که الهام بخش افراد تحت امرش علیه چنین دشمنان پر قدرتی شد. " این مثالی از قدرت در ضعف است. یکی از نویسندگان معاصر مقایسه ای تاریخی از این مطلب به نگارش در آورده است. او تمام مزیت ها و خصوصیات یک رهبر عالی را در خود دارد اما فارق از هر فساد، او دشمنی بوده بدون نفرت، دوستی بوده عاری از بی وفایی و شهروندی بدون خطا، همسایه ای بدور از عیب جویی، مسیحی ای بدور از ریا، مردی بی گناه، او سزاری بود بدون قدرت طلبی، فردی بدون استبداد، ناپلونی بدون خود خواهی و واشنگتنی بدون جایزه. او مانند یک غلام نسبت به افراد در قدرت مطیع بود و مثل یک پادشاه با اقتدار وفادار به تاج و تخت. به مانند یک زن در زندگی نرم خو، در فکرش چون یک باکره خالص و صادق، هوشیار چون یک راهبه

رومی در حال خدمت. مثل سقراط مطیع قوانین و در آخر در نبردها چون آشیل مشهور. (شخصیت لی به قلم بی-اچ - هیل نوشته شده در ایالت جورجیا در آتلانتا - ۱۸ فوریه ۱۸۷۴)

بر اساس تمام منابع تاریخی قابل استناد، لی دیگران را توسط شخصیت و ایمانش رهبری می نمود. او باور داشت که گناهکار است. او مسیحی وظیفه شناسی بود، مردی که هیچ منصبی را به خود نسبت نمی داد و دنبال کسب اعتبار و آبرو برای خود نبود.

او خود را موظف به پیروزی از عقیده ای می دانست که در آن شخص او مهم نبوده و آن این بود که باید از ویرجینیا سرزمین خود در برابر حملات ارتش دشمن محافظت نمایم و بر این عقیده بود که سازمان های فدرال مرکزی در آخر به استبداد کشیده خواهند شد. او شخصاً با برده داری مخالف بود و چندین سال قبل برده های خانواده خود را آزاد کرده بود. به سخن دیگر این که، او ارتشی را که از لحاظ فیزیکی ضعیف، فقیر، و از لحاظ تعداد بسیار اندک بودند و در زمانی که تمام منطق ها شکست را پیش بینی می کردند به سوی پیروزی هدایت کرد. هیچ کس نمی تواند به شخصی کمک کند مگر بتواند بر او تأثیر بگذارد. با این حال وقتی به روشی که یک فرد به دیگران کمک می کند می اندیشیم، همواره این سؤال مطرح است که آیا قدرت تأثیر گذاری وی از جانب خداوند است یا خیر؟ زمانی که دو ارتش همدیگر را تعاقب می کنند و همدیگر را می کشند و خاک آمریکا را با اجساد می پوشانند، ما تحت تأثیر دلاوری چنین رهبرانی قرار می گیریم. تحت تأثیر شخصیت برخی از آن ها اما در دست آورد ها و ارزشها تفاوتها و تضادهایی وجود دارد و این امر باعث می شود که در ارزیابی که از آن ها انجام می دهیم، دچار تردید شویم. رهبری امروز باید در طول تاریخ به قضاوت گذاشته شود. برخی از پیروزی های امروز ما در بیست سال آینده جلال و درخشش خود را از دست می دهند و

برخی از دست آوردهای ساده ما (یا حتی شکست های ظاهری ما) ممکن است در آخر نقطه عطفی در پیروزی به نظر آیند. این چیز در زمینه های مختلف تأثیر گذاری نیز مصداق دارد. رهبران امور بازرگانی می دانند، که چگونه باید موفقیت را اندازه گیری کنند و ممکن است حتی با افزودن اصول شخصیتی و ایمانی به آن تجارت شان، آنرا مشروعیت ببخشند. اما این لزوماً هدف و خواندگی آن ها را اعتبار نمی بخشد. مزیت رهبران مذهبی این است که از پیش هدف و کارهای آن ها مشخص است. در جامعه پلیسی که در راستای تحقق سیاست های یک کشور خدمت می کنند، وسوسه قدرت و مقام مشکلی اجتناب ناپذیر است. به همین خاطر است که تقریباً برای رهبران سیاسی این امکان وجود ندارد که انگیز های شان را خالص نگاه دارند. انحراف در رهبری همان قدر که ذات گناه آلوده بشری به ما نزدیک می باشد به ما نزدیک است، برای همین است که ما به ارتباط و پیوند در میان ذات الهی و ذات بشری نیازمندیم تا بتوانیم به طور کامل تمامیت و اثر بخشی خود را حفظ کنیم، البته برای این کار روش های عملی مختلفی نیز وجود دارد. رهبری تنها به معنای داشتن شخصیت خوب نیست و در واقع پیوند میان طبیعت الهی و انسانی، تنها امید واقعی یک رهبر، برای اثبات شایستگی هایش است.

تأثیر گذاری روحانی در عصر حاضر :

روشی که در این کتاب به کار خواهیم برد بررسی برخی از اصول کلی تأثیر گذاری روحانی و رهبری است و همچنین به اصول عملی رهبری خواهیم پرداخت و خواهیم دانست که در چه جاهایی پیوند میان ذات الهی و ذات انسانی باعث ایجاد تفاوت در این نوع از رهبری می شود.

به متن های کلیدی کتاب مقدس نگاه خواهیم نمود تا ما را هدایت کنند و در طول مسیرمان داستان هایی از تاریخ، کتاب مقدس و جهان امروز، را مرور خواهیم کرد. در تمام این چیزها ما باید با یکدیگر تلاش کنیم. باید به سختی تلاش کنیم تا نقش ها و توانای های مکمل خودمان را کشف کنیم. اگر این کتاب و اصول آن ها را با دوستانی که رهبر هستند، بخوانیم از نظرات یکدیگر نیز بهره خواهیم جست. استفاده از نظرات دیگران یکی از مهارت های رهبری است. بهترین رهبران همواره خود را متعهد دانسته اند که این مهارت را در خود بیورانند. شاید رهبری باشید که در حال تعلیم باشید. اگر چنین است هم اکنون زمان نهادن بنیادهای درست است و یا شاید رهبری کهنه کار باشید و یا مانند اکثر ما احتیاج به تازگی ای دارید که از همسفر شدن دوباره با شبان نیکو کسب می شود. شاید رهبر یک کلیسا باشید و این نیاز را احساس کنید که تمامیت رهبری روحانی تان احتیاج به بازسازی دارد. یا شاید شغلی را رهبری می کنید و مشتاق هستید بدانید که چگونه می توانید اصول و قوت روحانی را به عنوان یک صفت برجسته در رهبری خود ایجاد کنید. اگر شما معلم هستید یا رهبر یک سازمان خیریه مشتاقانه در خواهید یافت که تأثیر گذاری شما فرصتی است که بتوانید معرفت را در زندگی افرادی که سعی در کمک شان دارید جاری نموده و عزت نفس را به آن ها باز گردانید و همواره با احساس شگفتی به این مسئله نگاه خواهید کرد که خداوند شما را بلی شما را جزئی از این کار قرار داده است. خداوند می خواهد در این دنیا کارهای عظیمی انجام دهد و او می خواهد از افراد معمولی در این کار بازسازی استفاده کند. اما سؤال اصلی این جاست که آیا ما واقعاً حاضر هستیم که از کسی پیروی کنیم، تا در این صورت قادر به رهبری باشیم؟

فصل دوم

پیروی را یاد بگیرید.

« اگر من رهبر مردم هستم باید از مردم پیروی کنم. »

بنجامین دسرایل، قرن ۱۹ وزیر امور خارجه انگلستان

بهترین رهبران، بهترین پیروان هستند و این به خاطر آن است که آنان به شدت تحت تأثیر خداوند و دیگران قرار می گیرند و با غیرت می خواهند آنچه دیگران به دست آورده اند را دریابند و از آن بهره بجویند.

برخی از خطرناک ترین رهبران آنانی هستند که فکر می کنند بسیار بیشتر از دیگران می دانند و تنها به ابتکارات خود علاقه مند بوده و از تنها جدا و جلوتر از دیگران بودن لذت می برند. به این مطلب از این زاویه بنگرید. آیا شما برای افرادی که صرفاً در خط مقدم رهبری هستند، احترام بیشتری قائلید یا برای آنانی که در حین رهبری برای دست آوردها، به افرادی که تحت رهبری شان بودند احترام بیشتری می گذاشتند؟ بهترین رهبرانی که در زندگی داشته اید رهبری کردن خوب را در رهبری کردن نیاموختند، بلکه در حین پیروی کردن فرا گرفته اند.

این رهبران که پیروی را خوب می دانند، هرگز در این توهم به سر نمی برند که بهترین ایده ها تنها به فکر آن ها خطور کرده و هیچ کس دیگر قبل از آن ها به آن ایده ها فکر نکرده است. آن ها به ابتکار ارزش می دهند

ولی این به معنای دور انداختن تمام ایده های قبلی نیست. نو آوری به معنای باز سازی بهترین ها است. واژه نو آوری به معنای نو ساختن و بازسازی است. رهبرهای خوب باعث ایجاد عناصر جدید می شوند و بر این مطلب واقف اند که نو آوری به معنای دور انداختن یک ایده قدیمی نیست. اما آنانی که از نا امنی رنج می برند، همیشه می خواهند دیگران باور کنند که ایده و کار آنان چیز جدیدی است. در بسیاری از مواقع هم این چنین است که یک ایده کاملاً نو ایده ای دزدیده شده ای بوده که به آن رنگ و بوی تازه ای بخشیده شده است. اگر ما داریم چیزی را بر روی ایده عالی فرد دیگری بنا می کنیم، چرا نباید این حقیقت را بپذیریم؟

الگوی ما از خدمت، تأثیر گذاری و رهبری همه ریشه در دعوتی دارد که عیسی مسیح از ما به عمل آورده است. " مرا پیروی کنید." این دعوت به مانند صدای رعد و برق در وسط یک روز آفتابی است. اولین شاگردان مسیح که تبدیل به رهبرانی جسور و عالی شدند، سنگ های بنیادینی برای نسل های بعدی بودند. آن ها رهبرانی، پیرو بودند. زمانی که خام و تازه کار بودند، فکر می کردند که تحت کنترل هستند. اما زمانی که روح خداوند بر آنان قرار گرفت و آنان را پر ساخت دریافتند، تأثیر بنیادینی که می توانند بر دیگران داشته باشند، تحت تأثیر روح خداوند خواهند بود. این تفاوتی بود که در شخصیت شمعون پطرس قبل از قیام مسیح و پس از پنطیکاست شاهد هستیم. قبلاً پطرس اعتماد به نفس بالایی داشت و به اعتقاداتش ایمان راسخ داشت، اما با صورت بر زمین افتاد. اما زمانی که بر اساس اعتقاد و قوتی که می دانست مستقیماً از خداوند نشأت می گیرد هدایت شد، توانست در هر جایی رهبری کند.

داستان از آنجایی شروع شد که :

"و چون عیسی به کناره دریای جلیل می خرامید، دو برادر یعنی

شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید

که دام در دریا می اندازند، زیرا صیاد بودند . بدیشان گفت:

از عقب من آئید تا شما را صیاد مردم گردانم در

ساعت دامها را کنار گذارده، از عقب او روانه شدند." (متی ۴: ۱۸ - ۲۰)

این پیروی از راه رفتنی واقعی و فیزیکی به سوی مسیح آغاز و با مسیح ادامه یافت. پطرس و اندریاس یعقوب و یوحنا برای هیچ سمیناری ثبت نام نکرده بودند. آن ها پاهای شان بر زمین بود، گوشه‌های شان تیز شده و چشمان شان بر مسیح متمرکز شده بود. آن ها به معنای خاص کلمه پیروی کردند. معنای این پیروی آن است که آن ها وارد مشارکتی زنده با مسیح شدند. رابطه ای که در آن شاگردان ۲۴ ساعت در روز با سخنان و اعمال مسیح زندگی می کردند. شکل گیری این شاگردان بر اساس آنچه شنیدند، صورت گرفت. همچنین به وسیله آنچه بر کوه جلیل دیدند زمانی که عیسی افرادی بسیاری را با چند ماهی و چند تکه نان سیر کرد. آن ها آن را لمس کرده، بویدند و چشیدند. مزه ماهی در دهان آن ها بود و در ذهن آن ها جایی را به خود اختصاص داد. تا بعدها مسیح را به عنوان نان حیات که از آسمان فرستاده شده بود، درک کنند. سال ها بعد شاگردان تبدیل به افراد تأثیر گذار و مقتدری شدند و زمانی که جنبشی را آغاز کردند و قرار بود دنیا را تغییر دهند، آن ها می توانستند برگشته و به تجربه پیروی خود از مسیح نگاهی بیاندازند. حتی با وجود این که مسیح از لحاظ فیزیکی دیگر در میان شان نبود ولی آن ها نسبت به زمانی که در میانشان حاضر بود کاملتر او را پیروی کردند زیرا که اکنون بواسطه روح خداوند فهمیده بودند که معنای حقیقی پیروی چیست.

این پیروی باید با گوش سپردن همراه است. اما نه صرف شنیدن کلمات و

یادداشت کردن آن ها در دفتر و به پروراندن مصنوعی شنیده ها در مغز.

رهبری در یک سری دروس در یک یا چند تا سی دی خلاصه نمی شود و ما با گذراندن واحد ۱ و ۲ و ۳ رهبر نخواهیم شد. گوش کردن افرادی که از مسیح پیروی می کردند، فرایندی بود که در آن باید سؤال و جواب انجام می شد. باز هم سؤال و باز هم جواب. شما هم مانند آن ها سرتان را می خارانید، صورت تان جمع می شود، دور می ایستید و به آنچه او انجام می دهد نگاه می کنید، باز هم نزدیک می شود تا نکات بیشتری از او بیاموزید. با فکر آن خوابیده و با همکاران تان درباره آن شخص سخن می گوئید، روی غریبه ها آن را تست می کنید و باز هم سئوالات جدید تر در شما آغاز می شود، حقیقت را می چشید باز برای حقایق بیشتر مشتاق می شوید و آن را در آخر رها می کنید برای این که می دانید وقتی باز هم نزد او باز گردید ضیافتی از تمام این تجربیات برای شما آماده کرده است. مسیح شاگردانش را در خط تولید قرار نداد تا آماده کار شوند بلکه آن ها را با خود به سفر برد. شنیدن از مسیح باید در طول زندگی ما صورت بگیرد. لزوما نباید در بهترین سمینارهای جهان ثبت نام کنیم تا تبدیل به رهبرانی مؤثر شویم. آموزش ما هم اکنون در حال انجام شدن است. هر روزه در حال انجام شدن است. در این مسیر ما مثل افرادی هستیم که از دور صدای خداوند را چون رعد و برق شنیده و در مقابل آن فروتن می شویم. این نوع رهبری تبدیل به حرفه یا یک شغل می گردد.

شاگردان توسط مسیح آموزش می دیدند. زمانی که به شهرها و روستاهای مختلف می رفتند، با مردم مختلف روبرو می شدند، آن ها را شفا می دادند، با آن ها روبرو می شدند، آنان را آرامش می بخشیدند، و گاهی هم توسط آن ها مورد آزار قرار می گرفتند. گاهی شاگردان به مانند قهرمانانی که پیرو قهرمان اصلی بودند وارد شهری می شدند. (متی ۴: ۲۵، ۱۹، ۲۱، ۲۹) و گاهی هم آن ها هم چون مسیح خاک پاهای خود را در زمان خروج از شهری که پیغام را

نمی پذیرفتند می تکانند و از وی پیروی کردند. (لوقا ۹:۳-۵) تأثیر گذاری روحانی همچنین به معنای تشخیص موقعیت هایی است که می توانید تأثیر بگذارید و هم تشخیص موقعیت هایی است که صرف هر گونه انرژی و زمانی اتلاف وقت تلقی می گردد.

مرا پیروی کنید.

امروزه تأثیر گذاری روحانی به معنای دعوت از مردم برای مطابعت به واسطه گوش کردن، نگاه کردن و تقلید است. نه این که بخواهیم این چیز را به شما پیشنهاد کنیم. اما راحت ترین چیز آن است که تنها توسط کلمات دیگران را تحت تأثیر قرار دهیم و احتمالاً پنهانی آرزو کنیم که هیچ کس به خود گوینده این سخنان توجهی نکند، چون همه ما می دانیم که همه چیز در خانه های ما در وضعیت درستی قرار ندارد. تقریباً این کاری احمقانه به نظر می رسد. همه ما تقریباً یا کاملاً از آنچه هستیم احساس خجالت می کنیم. واقعیت امر ما را می ترساند که نباشد مردم زندگی ما را بررسی کرده و دقیقاً بدترین قسمت های زندگی ما را تقلید کنند. اما شخصی مثل پولس دیگران را تشویق می کرد که به وی اقتدا کنند. (۱ قرن بیان ۱۱: ۱، ۲ تسالونیکیان ۳: ۷) و از آن طرف رهبران دیگر او را به خاطر اتهاماتی مورد انتقاد قرار می دادند. در نامه های پولس خود اظهار می کند که از انتقادات دوستان ایمان دار خود درد بیشتری را متحمل شده تا از افراد بی ایمانی که او را به زندان انداختند. آنان که او را زندانی کرده بودند کمتر باعث خستگی و ناامیدی وی می شدند تا دوستانی که از بودن او در زندان لذت می بردند. هر شخصی که نامه های پولس را می خواند بر این عقیده خواهد بود که او یا شخصی است که خودستایی می کند و به سخنان دیگران توجهی ندارد و از دیگران انتقاد

می کند و انتظار پیروی مطلق دارد و یا این که او رهبر و در عین حال پیرویی جسور است که فروتنی اش در اعتراف دائمی وی که " بزرگترین گناهکار است " دیده می شود.

امروزه انسان ها می خواهند بدانند که آیا سخنان و قدمهای رهبران شان در یک راستا قرار دارند؟ آیا تناسبی بین عمل کرد و سخنان رهبران شان وجود دارد؟ یا که این چیزها فقط سخن است و سخنی خالی؟ فریادی که از عمق وجود افراد بر می خیزد این است: " به من خط را نشان نده، شعار ها برای من مهم نیست من نمی خوام تئاتری را شاهد تئاتری باشم. من به حقیقت نیاز دارم. راه را به من نشان بده. راهی که قابل اعتماد است را به من نشان بده. به من ثابت کن راهی که به من نشان می دهی پاسخ مشکلات من است. نشانم بده که این راه حقیقت است. به من بگو چرا باید به خود اجازه دهم که تحت تأثیر تو قرار بگیرم." در بین افرادی که به یک سخنرانی گوش می کنند همیشه افرادی هستند که از رهبران خود تناسب و صحت سخنان و اعمال را انتظار دارند در حالی که هستند عده زیادی از افراد ساده لوح که تحت تأثیر شعاری جذاب یا یک وعده رضایت بخش و تضمین کننده قرار می گیرند. این مشکل در ذات انسانی به سختی جای گرفته و هرگز هم از بین نمی رود. افرادی از قبیل معلمان تلویزیونی، مبشران در حال سفر، و نخبگان بازار یابی وجود دارند، که قادرند پیروان بسیاری را مجذوب خود کنند. آن ها فقط به خاطر این که تعداد پیروانش زیاد است این ادعا را می کنند که خدمت آن ها صحت و اعتبار دارد. در صورتی که این نوع رابطه می تواند همانند رابطه ای از نوع همزیستی مسالمت آمیز باشد که در آن رهبران شادی و سلامتی را به مردم وعده می دهد و در ازای آن مردم از رهبری پیروی می کنند و پیروی آن ها حس خود خواهی رهبر را ارضاء می کند. این خطر همیشه متوجه ما خواهد بود که برخی پیغام شخصی شان را درست و معتبر بدانند تنها به این

خاطر که عده ای از آن ها پیروی می کنند اما تنها دلیلی که این عده از وی پیروی می کنند این باشد که آن ها وعده هایی مبهمی از رضایت و موفقیت را دریافت نموده اند، یا این که آن ها پیروان شان را تنها بوسیله الهام بخشی (کاریزمای) شخصی بدست آورده اند، مانند درخششی از نور که فقط می تواند نگاه را به خود جلب می کند. برخی اقتدار خود را بر اساس آمار و ارقام می سنجند. برای آن ها تعداد بیشتر نمایانگر صحت ادعا است. تاریخ نشان داده است که لزوماً تمام افرادی که رهبر هستند افراد را به سوی حیات رهبری نمی کنند. عکس این مطلب نیز صادق است. برخی چنین ادعا می کنند که اقتدار آن ها به وسیله انحصاری بودن پیروانشان تأیید می شود به این معنا که رهبران این گروه ها بر اساس عضویت افرادی خاص در گروه شان ادعای اعتبار می کنند. یعنی این که اعتبار چنین رهبرانی بر اساس تعداد افرادی که با آن مخالفند و در گروه آن ها شرکت نمی کنند صورت می گیرد و به اندازه موافقان به تعداد مخالفان اهمیت داده می شود. اما روزی که ماهیت رهبری را به درستی درک کنیم متعاقباً روز خود را تنها با این آرزو آغاز می کنیم که مسیح را در هر جایی که ما را هدایت می کند پیروی کنیم.

این مطلب که هنوز هم مسیح شاگردانی دارد که آنان را به شهر ها و روستاهای مختلف می فرستند تا با گناه مقابله کنند و از حق مظلومین دفاع کنند، برای ما آرامش بخش است و این واقعیت بیانگر آن است که اگر چه زمان های بسیاری سپری شده است، ولی با توجه به این که پیشرفت روحانی مشمول گذر زمان است با این حال هنوز این قوت خداوند است که عمل می کند نه قدرت ما. در آخر روز بدون توجه به این که اسم و شهرت ما جایی نمایان شده و یا پیشرفتی صورت گرفته یا خیر. آنچه مهم خواهد بود این است که آیا ما توانسته ایم باعث شویم شخصی در جایی تصویری واضح تر از مسیح دریافت کند یا خیر؟

بهترین هدیه ای که یک رهبر می تواند به دیگران عطا کند الگوی یک پیروی واقعی در زندگی است. اگر باعث شویم که مردم امروز بر ما تکیه کنند صرفاً زمینه ساز ناامیدی آن ها در آینده خواهیم بود و بالاخره مردم ما را ترک خواهند کرد برای این که هیچ رهبری نمی تواند مانند خداوند استوار و پایدار باشد. اگر به مردم بیاموزیم که از مسیح پیروی کنند آن ها را در جهان در شرایطی قرار داده ایم که هرگز تنها نباشند.

اسیر شده

مارتین لوتر یکی از جسور ترین و حتی لجباز ترین رهبران تاریخ است. اگر با نگاهی موشکافانه تر به وی نگاه کنیم خواهیم دید که وی از افراد بسیاری پیروی می کرد او در واقع به طور قاطع متعهد به پیروی از دیگران بود. او راهبی جوان بود. با وجدانی بهم ریخته. اما لوتر از دستورات مربی ارشد خود، کارل ون استابوتیز اطاعت کرده و به دانشگاه برای تحصیل دروس فشرده الهیات رفت. آن جا بود که لوتر توانست مکاشفه شخصی و تازه ای از انجیل فیض داشته باشد و دانست که وی تا ابد باید تمامی افکار خود را بر طبق حقایق بنیادی کتاب مقدس بنا سازد. در جمع مجلس اعیان اروپایی در سال ۱۵۲۱ در جلسه دایت او ورمز که توسط امپراتوری مقدس روم (کلیسای کاتولیک) مدیریت می شد، مارتین لوتر چنین گفت: وجدان من توسط کلام خدا اسیر شده. در حالی که دشمنانش او را شخصی کله شق، گستاخ و لجوج می دانستند، لوتر خود را کاملاً فروتن می دانست.

آنانی که او را از نزدیک می شناختند او را فردی بی ادعا، قابل دسترس و ساده ای می دیدند. وی با زنی معمولی ازدواج کرد و سرپرست خانواده ای بود متشکل از شش فرزند، که آن ها نیز به صورت معمولی به دنیا آمده بودند.

شش دختر، و پسر و شاگردانی که مشتاق زندگی با وی بودند. لوتر در نوشته های آگوستین همان انجیلی را که در نوشته های پولس یافته بود را دید و اجازه داد که آگوستین معلم او باشد. او هیچ ادعای شخصی برای جدا شدن از کلیسای کاتولیک نداشت. طرف های مقابل وی را از آن کلیسا جدا نمودند. او حتی سعی کرد که واکنش های افراطی برخی از طرفدارانش، که نقاشی های کلیسا ها را پاره می کردند، متوقف کند و مانع از آن شده که آن ها تمام اشیای کلیسای قرون وسطی را تخلیه کنند. او می خواست که به سنت ها تا جایی که با کلام تناقضی نداشته باشد، احترام گذاشته شود. او نمی خواست هیچ چیز جدیدی را ابداع کند. ایده بازسازی دوباره کلیسا که امروزه گاهی آن را می شنویم برای لوتر غیر منطقی بود. ابتکار (توسط مسیح). بله، اصلاح بله، اما ابتکار بازسازی شده، خیر.

لوتر رهبری تأثیر گذار بر تاریخ بود. تنها به این خاطر که او مردم را دنبال کرده و از اصولی که بالاتر از شخص خودش بود مطابعت نمود. مهمتر از همه، اعتراف قطعی او درباره حاکمیت خداوند به این معنا بود که او رهبری خود را مستقیماً و عملاً جزئی از اراده و عمل الهی می دانست. لوتر در زندگی خود، در اخلاق، در سیاست و الاهیاتش در پیوند انسانی - الهی قرار داشت. اگر این چنین نبود احتمالاً وی شخصی متزلزل، گناهکار و زاهدی پنهان باقی می ماند و هیچگاه توسط شخصی شناخته نمی شد و اسمی از او آورده نمی شد.

رهبر - پیرو در عصر حاضر

اخیراً در مباحث مدیریت و رهبری کلمه جدیدی استفاده می شود و آن کلمه " رهبر - پیرو " است. اگر چه این کلمه در واژگان انگلیسی هنوز هم وجود ندارد اما در نوشته ها و در سمینارها بسیار مورد استفاده قرار می گیرد.

اغلب کلمه رهبر- پیرو برای مشخص نمودن رهبران و پیروان در یک سازمان استفاده می شود و منطق آن نیز این است که رهبران باید نقش پیروان خود را در یک سازمان درک کنند و بدانند که چرا و به چه روش هایی مردم از آن ها پیروی می کنند و اگر چنین کنند رهبر بهتری خواهند بود. درست است اما اگر بحث در همین جا متوقف شود، این ریسک وجود دارد که ما مردم را به دو گروه رهبر و پیرو تقسیم کنیم. بهتر است این موضوع را از یاد ببریم که همه مردم حتی خود رهبران باید پیرو باشند و انسان هایی که اغلب حتی عنوان رهبری را بر خود ندارند محور اصلی تأثیر گذاری بر دیگرانند. زمانی که رهبران خود را از پیروان می دانند و خود را یک رهبر- پیرو می دانند، قوت جاری می شود. این چنین در نظر بگیرید که هیچ کس به عنوان مثال نمی خواهد از شما پیروی کند چرا که آن ها می خواهند بدانند که با پیروی کردن از شما در واقع از اصولی برتر و حقیقتی متعال پیروی می کنند؟ در تأثیر گذاری روحانی، مردم باید بدانند که آیا توسط خداوند هدایت و رهبری می شوند یا خیر.

آن ها به معنا، رهایی و هدف نیازمندند. اینها مواردی است که هیچ رهبر انسانی قادر نیست به دیگران بدهد. کاری که رهبر می تواند انجام دهد آن است که این ارزش ها را زندگی کرده و آن ها را به دیگران منتقل کند. پس این نکته در عمل به چه معنا است؟

- این به معنای مردمی است که به موعظه ای گوش می کنند و می دانند که پاهای شخص واعظ بر حقایق کتاب مقدس استوار است و نه بر نظر شخصی او.
- افرادی که برای کمک به پروژه ساختمانی هدیه می دهند چون می دانند که قرار است کار ملکوت خداوند توسط آن امکانات ترقی کند.

- مدیر رده پائینی که می داند اصول روحانی صاحب مسیحی آن مجموعه تنها در غالب کلمات نیستند، بلکه اعتقادات راسخ وی هستند که در زندگی واقعی آن ها را بکار می برد.
- معلم مسیحی مدرسه ای که الهام بخش ایجاد احترام در میان شاگردانش بوده و این کار را از طریق نشان دادن احترام به آن ها انجام می دهد.
- نوجوانی که از پدر خود اطاعت می کند زیرا که پدر تنها به دنبال به کاربرد اصول اخلاقی نیست، بلکه می خواهد که فرزندش حقیقتاً از خداوند پیروی کند.
- به معنای جماعت کلیسایی است، که گرد آمده اند تا با گروه های متفاوت پیرامون خود نه تنها در مورد یک موضوع محدود، بلکه موضوعاتی که بتوانند بوسیله آن با دیگران در ارتباط باشند و رشد کنند.

تمام این موارد دلایل دیگری هستند برای این که چرا ما امروز به ارتشی از افراد تأثیر گذار احتیاج داریم. اگر از مردم پرسیده شود که چه کسی بیش از همه در زندگی آن ها تأثیر گذار بوده آن ها عموماً درباره نویسندگان، چهره های تاریخی یا شبانانی که در زمان بزرگ شدن شان داشتند سخن نمی گویند. آن ها تقریباً همیشه در مورد افرادی واقعی سخن می گویند. افرادی که آن ها را شخصاً می شناسند. افرادی که باعث جاری شدن تأثیری مثبت در زندگی آن ها گشته اند. ارتباط با دیگران کلید این مسئله است.

و بالاخره بهترین روشی که افراد تأثیر گذار می توانند به دیگران آموزش دهند که تا آخر عمر از آن ها پیروی کنند. (یا این که روزی آنان خود به خود تبدیل به رهبر شوند) این است که از الگوی رابطه رهبر- پیروی پویایی

استفاده کنند. وقتی که یک رهبر در انجام یک پروژه الگوی همکاری مناسبی را از خود بجا می گذارد و این کار را پر انرژی، با تعهد و با شادی انجام می دهد افراد نظاره گر، قوت را در اتحاد افرادی که برای یک هدف مشترک گرد هم آمده اند را خواهند دید. زمانی که رهبران دربارهٔ بینش جدیدی که از خواندن مطلبی بدست آورده اند سخن می گویند، آن ها به افراد الهام می بخشند که در تمام عمرشان مطالعه کنند. زمانی که یک رهبر دربارهٔ آن چیزی که از مربیان ارشد خود آموخته اند سخن می گوید، دیگران را تشویق می کند که آنان نیز به دنبال یادگیری از رهبران ارشد باشند. و در آخر این که ما از خود چیزی برای ارائه به مردم نداریم مگر آنکه هر کاری که انجام می دهیم آن باشد که مسیح می خواهد و ما خود انتخاب کردیم که پیروان مسیح باشیم. مسیح اساس را برای ما مشخص نموده است. زیرا که برای همین خوانده شده اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و نمونه ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمائید.

فصل سوم

همکاری با خداوند

« هر که به من ایمان داشته باشد همان طور که کرم من گوید از بدن او نهر ها ی آب زنده جاری می شود »

امروز در بسیاری از کشورهای آسیای جنوب شرقی، سال نو با " جشن آب پاشی " آغاز می گردد. بنا به سنن قدیمی مردم به نشانه احترام بر روی یکدیگر آب می پاشند. اما بسیاری این جشن را به صورت خیس کردن وحشیانه و خشن دیگران به افراط می کشند. اگر در آن چهار روز در کوچه و خیابان پیاده روی و رانندگی کنید. با شلنگ، ماشین های آب پاش، هفت تیر های آب پاش، و حتی تشت ها و لیوان های پر از آب مواجه خواهید شد. این جشن پر هیاهو و پر سر و صدا، بسیار لذت بخش است. مردم می دانند که زمان بیرون کردن کهنه ها و آغاز چیز های نو فرا رسیده است. در فستیوال باستانی یهودیان که به جشن خیمه ها معروف است نیز استفاده از آب مرسوم است. در هفت روز این فستیوال رهبر مذهبی آب را از استخر سیلوحا از یک سوی شهر برداشته و آن را در گلدانی طلائی در خیابان های شهر حمل می کند. در زمان حمل آب شیپور ها نواخته می شوند و توجه همه را به خود جلب می کند. گلدان طلائی به قدس الاقداس در هیکل حمل می شود. رابی ها مثلی دارند که چنین می گوید: " آن شخص که هرگز لذت دیدن حمل شدن آب را تجربه نکرده در واقع هرگز در زندگی خود لذت را تجربه نکرده است. "

یک روز در زمان عید خیمه ها وقتی که مسیح در اورشلیم بود، در اصلی ترین روز جشن او برخاسته و با صدای بلندی گفت: " هر که تشنه است نزد

من آید و بنوشد. کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می گوید نهر های آب زنده از بطن او جاری می شود. " گویی صدای او نوای دیگری از شیپورهای در حال نواختن بود. سپس در ادامه در انجیل یوحنا (۷ آیه ۳۹) این توصیف را می بینیم : " اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا روح القدس هنوز عطا نشده بود. چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود "

به یاد داشته باشید که تأثیر گذاری به معنای جاری شدن چیزی برای تأثیر گذاشتن بر دیگران است. مسیح درباره این حقیقت روحانی سخن گفت زمانی که شخصی حیات خداوند را در خود می پذیرد : " نهر های آب زنده از درون او جاری می شود " این تعریفی روحانی از تأثیر گذاری روحانی است.

این نوع تأثیر گذاری را نمی توانید در سمینارهای آموزشی رهبری در حالی که بر صندلی های راحت دور یک میز بزرگ در جایی مثل یک هتل نشسته اید، بیاموزید. در تأثیر گذاری شاید مهم ترین چیزی که باید بیاموزید این است که باید بوسیله پر شدن از روح خداوند، توانایی خود را برای رهبری و خدمت به دیگران ارتقا بخشید. شما در پی جاری شدن حیات و حقیقت خداوند هستید. و قوت این حیات و حقیقت بر زندگی دیگران جاری شده، باعث تغییراتی ابدی در آن ها خواهد شد. خارق العاده است! چه تغییراتی در کیفیت رهبری ما ایجاد می شود اگر ما خود را متعهد به داشتن چنین روشی در زندگی مان بدانیم؟ خداوند از طریق اشعیا چنین می گوید :

"و خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تو را در مکان های

خشک سیر خواهیم کرد و استخوان های تو را قوی

خواهم ساخت و تو مثل باغ سیراب و مانند چشمه آب و

مانند چشمه آب که آبش کم نشده خواهی بود " (اشعیا ۵۸: ۱۱)

یوحنا توضیح داد که اشعیا در مورد حقیقتی روحانی سخن می گفت که در زمان نزول روح القدس اتفاق می افتد (چنان که در کتاب اعمال نوشته شده) در زمانی که خداوند کاری استراتژیک در دنیا آغاز کرد و ایمانداران را به عنوان ابزاری به کار برد.

تأثیر گذاری روحانی مبتنی بر رابطه ای واقعی با خداوند است. در آن رابطه است که ما دیگران را طور دیگری می بینیم. پتانسیل ها و مشکلات شان را می فهمیم و نقش مان را به عنوان یک رهبر در مورد آن ها به صورتی متفاوت درک می کنیم. اگر واقعاً می خواهیم به مردم کمک کنیم و صرفاً به عنوان محرکی برای انجام کاری نباشیم، بلکه بر زندگی آن ها تأثیر پایداری به جا بگذاریم، باید با خداوند همکاری کنیم.

وقتی که کلمه "روحانی" را بکار می بریم افراد چیزهای متفاوتی را درک می کنند. جای تعجبی نیست زیرا که این کلمه خود عمداً توجه ما را به سوی چیزی فراتر جلب می کند. چیزی که فراتر از اندازه گیری و تحلیل است، فراتر از هر توصیفی در فرهنگ لغات است. "روحانی" کلمه ای است که به ما یادآوری می کند، چیزی فراتر از جسم هستیم، که کار ما چیزی فراتر از پرتاب کردن آجر و خمپاره و دنبال کردن صفحات گسترده در یک کامپیوتر است و ما چیزی فراتر از بدن های متحرک هستیم و خداوند که خود روح است نیرو و انگیزه بخش تمام فعالیت های صحیح روحانی است.

انسان ها که به شباهت خداوند آفریده شده اند طبیعتاً روحانی هستند و تأثیر گذاری روحانی به معنای، بیدار کردن مردم است برای این که واقعاً درک کنند که چه مخلوقاتی هستند. مثل ارتشی که در خواب است و قرار است ما آن ها را بیدار کنیم، تا وظیفه بزرگی که بر دوش دارند را، انجام دهند.

باید در مورد بکار گیری کلمه روحانی مراقب باشیم برای این که گاهی برخی از مردم این کلمه را برای اشاره به گروه خاصی از مردم برگزیده بکار می برند که رابطه خاصی با خداوند دارند.

برخی از ناستیکهای اولیه بر این باور بودند که مردم در سه گروه خاص قرار می گیرند و تعلق آن ها به این گروه ها از پیش تعیین شده است.

این سه گروه عبارت بودند از "روحانی ها" "نفسانی ها" و "جسمانی ها". برخی از مردم ذاتاً روحانی هستند. برخی دیگر پتانسیل ارتقا به آن درجه را دارند و برای دیگران هیچ امیدی نیست. مانند نظام طبقاتی تفکیکی. این نوع تفکر، تفکر نخبه سالاری را پرورش می دهد که با آنچه کلام خداوند درباره پتانسیل تمام مردم تعلیم می دهد، در تضاد است. گاهی به گونه ای بسیار ظریف برخی از مردم خود را "روحانی" تر از افراد دیگر می دانند. اما در واقع این چیز به هیچ وجه درست نیست.

تمام انسان ها به شباهت خداوند آفریده شده اند و پتانسیل و اشتیاق زنده بودن از لحاظ روحانی را دارند. هدف کلی یک رهبر روحانی این است که انسان ها را به سوی اشتیاق روحانی شان نسبت به خداوند راهنمایی کرده و سپس آن ها را به سوی داشتن زندگی هدفمند هدایت کنند. هیچ انسانی تا به حال به دنیا نیامده که "روحانی" نباشد.

پس تفکر کتاب مقدس در مورد "روح و روحانی بودن" چیست؟ کلمات عبری و یونانی در عهد عتیق و عهد جدید کاملاً واضح هستند. ruach در عبری و neuma در یونانی هر دو به معنای باد یا نفس هستند. این اسم عمداً شبیه چیزی قابل لمس است. باد قدرتمند است. نفس نشانه واضحی برای حیات است. باد و نفس هر دو نامرئی اند و تأثیر گذار.

"خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی

وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد." (پیدایش ۲: ۷)

نخستین کلمات دربارهٔ آدم و آخرین کلمات دربارهٔ مسیح (آدم آخر) یکسان هستند. "ای پدر به دست تو روح خود را می سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود." (لوقا ۲۳: ۴۹) به عبارت دیگر واژهٔ روحانی تنها به زیر مجموعه ای از فعالیت های بشری اطلاق نمی شود و به این معنا نیست که هر گاه که به کلیسا می رویم "روحانی" هستیم و به محض خارج شدن از در تبدیل به موجودی کودک و ناهنجار می شویم و رهبران صرفاً خاطر این که بارها در طول روز در مورد مسیح و پدر سخن می گویند "روحانی" نیستند. داستان خلقت در پیدایش باب ۱ به ما می گوید که تمامی انسان ها عمیقاً و به طور تغییر ناپذیری روحانی هستند. به سخن ساده این که خداوند ما را بدین گونه خلق کرده است. اما برای این که انسان ها رابطه شان با خداوند قطع شده و تصمیم گرفته اند این حقیقت را رد کرده و مانند حیوانات زندگی کنند و نه در شباهت به خداوند، دنیا احتیاج به بیداری روحانی دارد. زمانی که کلمهٔ "روحانی" را با کلمهٔ تأثیر گذاری ترکیب کنید به این اعتراف مهم هدایت خواهید شد که، اگر رهبران بتوانند تأثیر گذاری شان را با کار روح خداوند و شرایط روحانی مردمی که رهبری شان می کنند پیوند دهند، آن زمان است که رهبران می توانند به اهداف بالا و بهتری در رهبری شان دست یابند. این قوت نهانی است که در تأثیر گذاری روحانی وجود دارد. در کلام خداوند کلمهٔ "روح" به دو صورت آمده است روح با حرف "ر" بزرگ و دومی "ر" کوچک. که اولی اشاره به خداوند دارد که روح است و دومی مربوط به روح انسان ها است.

ابعاد افقی و عمودی ارتباط

بهرتر است که اشاره ما به " داشتن روح " با اشاره ما به " داشتن کیسه صفا " یا " داشتن ریه " را یکسان ندانیم. همچنان که سی.اس.لوپس تعریف می کند، بشر جسمی نیست که روح داشته باشد، یک شخص روحانی است که دارای بدن است. به عبارت دیگر در مرکز آن شخصی که ما هستیم آن قسمت غیر مادی وجود داد، که به شباهت خداوند آفریده شده است و بنابراین دارای توانایی هایی خارق العاده ای است که عبارتند از : استعداد، احساسات، اراده، خلاقیت، اخلاقیات و نوع دوستی. اما در عین حال این بخش از وجود ما بسیار آسیب پذیر و مستعد انحراف است. انحراف هایی که روح انسان ها را به سوی طمع، خشونت، بد جنسی، خودستایی و فسادهای دیگر می کشاند. آنچه انسان را از حیوانات دیگر متمایز می کند روح اوست. اگر انسان ها مخلوقاتی روحانی هستند پس رهبران در مورد پتانسیلی عالی برای خوب یا بد بودن مسئول هستند. رهبری، تأثیر گذاری موجودی روحانی بر موجود روحانی دیگری است. بنابراین کلیت کار رهبری کاری است روحانی، برای این که شامل به حرکت و داشتن و برانگیختن انسان ها می شود. اگر رهبر بر انتخاب های دیگران تأثیر بگذارد، ارزشهای شان را شکل دهد، آن ها را به سوی مأموریتی هدایت کند، افکارشان را پرورش دهد، محیطی را مهیا کند که در آن افراد بتوانند با دیگران کار کنند، آن موقع است که وی با روح آن ها سر و کار داشته، حتی صرف نظر از این که در چه محیطی وی این کار را انجام می دهد. پس ما در کلیسا ها، مدارس، شرکت ها، دفاتر، و خانواده ها به تأثیر گذاری روحانی و واقعی نیازمندیم. این بعد افقی تأثیر گذاری است.

اما مسئله به اینجا ختم نمی شود. روح دیگری که وجود دارد خداوند است. چنانکه مسیح می گوید: " خداوند روح است و هر آنکه او را پرستش کند، می باید به روح و راستی بپرستد " (یوحنا ۴: ۲۴) در طول قرن ها

مباحث مسیحی در مورد خداوند گاهی کلمه "روح" بیشتر به توصیف هایی اشتباهی از خداوند اشاره نموده است. خدای بدون حالت، غیر قابل لمس، بدون محدودیت و قیاس های فیزیکی است. (در کلیسای ارتدکس شرقی که به vianegativa معروف است) چنین بیان شده که اینها نکات خوبی برای توصیف، واقعیت وجودی خداوند است. اما باز هم به چیزهای بسیار کمی در مورد خداوند اشاره می کند. نفس و باد دو کلمه ای هستند که به شکلی عالی برای تعریف انسان ها به عنوان روح و خداوند به عنوان روح متعال به ما کمک می کنند. نفس نمایان گر حیات است. اگر نفس نباشد، حیات هم نیست. باد نامرئی است، غیر قابل پیش بینی است می تواند آرام یا پرهیاهو باشد. پس دو بعد وجود دارد که رهبری را مسئله ای روحانی می کند. اولین، انسان ها (که در طبیعت خود روحانی اند) که بر دیگر انسان ها که (آن ها هم روحانی هستند) تأثیر گذارند و دوم انسان ها که از جانب خداوندی که خود روح است تقویت و به کار گرفته می شوند. اینها ابعاد افقی و عمودی تأثیر گذاری روحانی هستند و در این حالت است که پیوند الهی - انسانی صورت می گیرد.

در زندگی واقعی

بیاید این مفاهیم را در زندگی واقعی تصور کنیم. بعد افقی تأثیر گذاری روحانی زمانی است که :

- مدیر دفتری آن چنان احترامی برای تلاش و همکاری کارمندانش قائل است که باعث می شود جو دفترش به صورت دیگری باشد. جو محل کار هر روزه نکته مثبتی بر زندگی کارمندان اضافه می کند. آن ها در آخر روز زمانی که کارشان را ترک می کنند خسته هستند اما از پا در نیامده اند. مدیر با

ارزش نهادن به هویت مردم تحت رهبریش آن ها را رهبری می کند نه بوسیله از بین بردن هویت آن ها.

- معلمی که ترم را با شناختن شاگردان خود به عنوان یک شخصیت خاص شروع می کند و زمانی کافی را برای این کار اختصاص می دهد و صرفاً به صورت کلیشه ای وظایفش را انجام نمی دهد. انگیزه معلم این است که زندگی شاگردان خود را شکل دهد او برای این کار دید و رویا دارد و فقط به انتقال اطلاعات ساده، انجام تکالیف و رسیدن به تعطیلات تابستانی آینده اکتفا نمی کند.

- یک رهبر اجتماعی که برای کاهش جرم در یک قسمت از شهر برنامه ریزی می کند و این کار را توسط تمیز کردن محیط آن منطقه، پاک کردن و از بین بردن نمادها و جملات زشت از روی دیوارهای آن منطقه و لیست کردن نام همسایگان برای اعمال برنامه نظارت بر ساکنان آن منطقه انجام می دهد. این کار باعث بازگشت احترام به آن منطقه می شود.

- رهبر جوانان یک کلیسا در حال قدم زدن با شاگردی است که مادرش با بیماری سرطان دست و پنجه نرم می کند. کشمکش دو ساله چیزی جز درد و ظاهری بد برای مادر وی در بر نداشته است. و رهبر جوانان می داند که روز بعد از تشییع جنازه مادر این جوان تازه خدمت شخصی اش به این جوان آغاز می شود.

اینها نمونه هایی از فرصت هایی هستند که هر روز برای ما وجود دارند تا بتوانیم کاری بکنیم که به شأن تمام انسان هایی که به شباهت خداوند آفریده شده اند احترام گذاشته شود.

در زندگی واقعی بعد عمومی تأثیر گذاری روحانی، زمانی اتفاق می افتد که:

- شبانی که موعظه اش را در روز یکشنبه در حالی آغاز می کند که خود شرایط زندگی بسیار سختی را پشت سر گذاشته و درمانده شده است، احساس خستگی می کند و مردد است. اما ایمانش را بر خداوند و حقایق کلام او قرار داده و قوت روح را در زمان موعظه اش احساس می کند.
- یک مشاور مسیحی که داستان وحشتناک تجاوز یک نوجوان را که توسط یکی از خویشاوندان وی انجام گرفته را می شنود و در ابتدا هیچ کلمه ای به زبانش نمی آید، اما سپس کلمات هدایت بخش و آرامش بخشی گویی از منبع ماورالطبیعی به او عطا می شود و او آگاه است که روح خداوند کلمات درست را در زمان درست به او عطا کرده است.
- مردی در حضور دوست ایماندار خود اعتراف می کند، بیشتر عمر خود را در زنا به سر برده است و دوست ایماندار برای توصیف فیض و داوری خداوند جملاتی را به کار می برد که قبلاً هرگز به زبان نیاورده بود و او می داند که خداوند عطای کلام حکمت را به وی بخشیده است. آن ها روشی را برای رهایی از این مسئله در پیش می گیرند.
- رهبر یک سازمان خدماتی که یک روز خود را در دعا می گذراند و ناگهان ایده های کاملاً جدیدی برای خدمت به ذهن او خطور می کند و در هفته های آینده، طی گفتگو های دقیق، این مسیر جدید خدمتی مورد آزمایش قرار می گیرد و توسط دیگران نیز آزموده می شود و آن ایده جدید به کار گرفته

می شود. اما تمام این چیزها از زمانی آغاز می شود که الهامی واقعی در زمان دعا به او عطا می شود که شاید اگر آن رهبر زمانی را به دعا اختصاص نمی داد هرگز آن چیز به آن ها عطا نمی شد.

همکاری با خداوند با سر فرود آوردن در حضور او آغاز می شود.

رهبری روحانی بوسیله دعا و پرستش آغاز می شود. نه فقط هفته ای یک بار پرستش، مثل زمانی که یک شخص در یک پرستش دسته جمعی با گروهی همراه می شود. بلکه دعا و پرستش به عنوان روشی برای زندگی و نحوه تفکر. یک زندگی که در آن دعا و پرستش به صورت مداوم وجود داشته باشد باعث می شود که خود را بیشتر به خداوند تسلیم کرده و در شرایط بهتری قرار بگیریم که خداوند بتواند از ما استفاده کند. دو کلمه ای که در عهد جدید پرستش را توصیف می کنند تعظیم (به معنای لغوی یعنی زانو زدن و خم شدن) و خدمت می باشند. در زمان های گذشته افراد در حضور پادشاهان و دیگر حاکمان به نشانه تسلیم به آن ها تعظیم می کردند و ایمانداران نیز همین کار را با شادمانی در حضور خداوندی که پادشاه مطلق است انجام می دهند. پرستش از ابتدا تا انتهایش از سرود خواندن تا دعا کردن و تمام کلماتی که در آن به کار می رود، مفهوم روحانی عمل تعظیم و سر فرود آوردن را می رساند.

اسقف اعظم ویلیام تمپل پرستش را این چنین توصیف کرد:

"پرستش تسلیم تمام وجود ما به خداوند است. بیدار شدن وجدان ما در حضور مقدس وی است. تغذیه فکر بوسیله حقیقت او، خالص سازی تخیلات ما توسط زیبایی مطلق او، و باز شدن قلب ما به سوی محبت او و تسلیم اراده ما به اهداف او است و همه این چیزها در عمل ستایش او با یکدیگر جمع شده

است. ستایش خداوند در طبیعت ما انسان ها احساسی است که از نفس ما جدا است. بنابراین بزرگترین درمان برای خود کامگی بشر، که ریشه تمام گناهان وی نیز هست، ستایش خداوند است."

دعا و پرستش دائماً جایگاه مهم ما را در جهان تقویت می بخشد. ما در جهان به عنوان پسران و دختران آدم و حوا و پسران و دختران خداوند در جایگاه خاصی قرار داریم. بالاتر از فرشتگان و پایین تر از خداوند. زمانی که رابطه مان با خالق مان قطع باشد، عجیب و غریب و خطرناک می شویم. زمانی که حیات مان به خداوند وصل است، قدرتمند و در میان تمام مخلوقات ممتاز هستیم. زمانی که پرستش و ستایش می کنیم به او مرتبط هستیم اما وقتی که تصمیم بگیریم خداوند را ستایش نکنیم، رابطه ما با وی قطع می شود. زمانی که ما از الگوی دعای همیشگی پیروی می کنیم در پیوندی قرار می گیریم که در آن با خداوند، برای خداوند، توسط خداوند و زیر دست خداوند زندگی می کنیم. زمانی که ما خود را در مقابل حقیقت کلام خداوند باز می کنیم افکار ما گسترش پیدا کرده و می توانیم دور نمای کاملتری از هر موضوعی در زندگی داشته باشیم.

این مطلب مانند این است که از کوهی بالا رفته و به منظره ای بنگریم و وقتی از قله کوه به آن منظره نگاه کنیم بالاخره کاملیت آن صحنه را می بینیم و هر جزئی از آن را و این که چگونه آن جز در کل قرار دارد را در خواهیم یافت. زمانی که به همراه دیگر ایمانداران پرستش می کنیم، لحاظاتی در اتحاد مشکلات، تعصبات و الویت های خود را فراموش می کنیم. در دعا و پرستش است که وضعیت کلی ما به عنوان افراد تأثیر گذار روحانی شکل می گیرد و ما بهتر می توانیم مسائل را مدیریت کنیم. در آن زمان پایه های رهبری ما نهاده می شود زیرا که ایمان داریم خداوند حاکم بر همه موارد است.

همکاری با خداوند به معنای خدمت است.

کلمهٔ دومی که در عهد جدید وجود دارد کلمهٔ "latreuo" است که به معنای خدمت کردن است. اخیراً گرایش جدیدی برای استفاده از کلمهٔ "رهبران خادم" به وجود آمده است. کلمه ای که رابرت گرین لیف در کتاب معروف خود به نام "رهبری در خدمت" برای اولین بار به کار برده است. بسیاری از رهبران در طول سال ها در زمینه های سیاسی، نظامی، بازرگانی و رسانه ای بر دیگران تأثیر گذاشته تا از آن ها سودی عایدشان شود. از سودی ساده گرفته تا اختلاس های نجومی. همیشه در درون انسان ها گرایشی برای کنترل دیگران وجود دارد. رهبری در خدمت این اصل را به ذهن می سپارد که خدمت واکنشی است به خواندگی ای که در آن گرایش ما بیشتر به سوی دادن است تا گرفتن. ما به عنوان رهبران مسیحی باید به خود یاد آوری کنیم که انگیزه گرفتن همواره در کنار انگیزهٔ دادن حضور دارد. هیچ کدام از ما کاملاً از آن اشتیاق درونی آزاد نیستیم. آن اشتیاق همواره در درون ما وجود دارد و ما همواره این سؤال را از خود می پرسیم که "در این کار چه چیزی به من می رسد؟"

مشکل این است که در زمان رهبری، چون رهبری در نام خداوند صورت می گیرد بنابراین راه های بسیاری وجود دارند که بتوانیم بوسیله آن ها سودی بدست آوریم. ما باید این حقیقت را خالصانه بپذیریم که وسوسه هایی در مورد رهبری وجود دارد که شامل سود مالی، موفقیت، امتیاز و مقام هستند. حتی یک چاپلوسی کوچک می تواند به مزاج رهبر به خوشمزگی یک شکلات مرغوب باشد. گاهی وضع از این هم بدتر می شود، گوئی مقام رهبری صفت عدالت را نیز به همراه خود به یدک می کشد و این مخرب ترین وسوسه برای یک رهبر است. برای این که با پیغام فیض مسیح و مأموریت تأثیر گذاری روحانی در تضاد است. هیچ ایرادی ندارد که به خاطر خدمت و تأثیر گذاری و

رهبری در خود احساس رضایت و پیروزی داشته باشیم اما گذشتن از حدود این احساس و تبدیل آن به حس این که من جایگاه خاصی در حضور خداوند دارم، گویی بسیار ساده اتفاق می افتد. این احساس ظریفی است که در درون ما به وجود می آید و باعث نزول وضعیت روحانی ما می شود. این حس همیشه حاضر است و برای همه افراد ممکن است اتفاق بیفتد. احساس عدالت شخصی درونی مان می تواند مانند یک هیولای بزرگ و پر سر و صدا سر بر آورد و آن زمزمه ای است در گوش ما که به ما می گوید: "ما در حال درخشش هستیم. " قبل از آنکه از وجود این حس آگاه شویم ابتدا به این فکر می کنیم که ما از دیگران برتر هستیم و چون شیفته این احساس شدیم باید شروع به تغذیه آن بکنیم و همواره به خود بگوئیم که انگیزه های ما خالصانه است. مانند معتادانی که همیشه باید مواد در دسترس شان باشد، رهبران نیز همواره ذهن شان مشغول کسب مقام می گردد. زمانی که ما از این مرز عبور کردیم دیگر به عنوان خادم عمل نمی کنیم و آینده تأثیر گذاری صحیح را در کار خود کشته ایم. نیروهای تاریکی برای تخریب رهبری روحانی به روشهای پیچیده ای نیاز ندارند، ایجاد اعتیاد به مقدار کمی آدرنالین در وجود رهبر برای آن ها کافی است.

شاید به همین خاطر باشد که در کلام به کلمه رهبری زیاد اشاره نمی شود. کلمه رهبری را تنها ۲ بار در مدرترین ترجمه های انگلیسی عهد جدید مشاهده می نمائیم. البته این به این معنا نیست که رهبری واژه ای غیر کتاب مقدسی است، اما تمام فرم های رهبری در عهد جدید برای افرادی که دارای کارهای خاصی هستند، استفاده می شود و اشاره خاصی با عنوانی کلی به عنوان اسم عام نمی شود.

چه کسی بزرگترین است؟

زمانی که شاگردان در شهر کفر ناحوم قدم می زدند، چند نفر از آن ها با یکدیگر سخن می گفتند. بحث در بین آن ها داغ شد و تبدیل به منازعه شد. اگر چه شاگردان سعی می کردند که با صدای پائینی سخن بگویند، اما این باعث نشد که مسیح صدای آن ها را نشنود. پس متوجه جملاتی شد که بین آن ها رد و بدل می شد. وقتی به مقصد خود رسیدند، مسیح از آن ها پرسید : که در راه در مورد چه چیزی بحث می کردید؟ آن ها سکوت کردند و هیچ سخنی نگفتند. در انجیل مرقس چنین نوشته شده است که آنان سکوت کردند زیرا در راه بر سر این که چه کسی در میان شان بزرگترین است بحث می کردند. سپس آنچه مسیح به آن ها گفت باید بر افکار همه رهبران مسیحی در تمام دوره ها حک شود. مسیح آن ۱۲ را دور خود جمع کرد و از آن ها خواست که بنشینند و سخنان خود را چنین آغاز کرد، " هر آنکه می خواهد که در میان شما اولین باشد باید آخرین باشد و باید خادم همه باشد."

اگر رهبران مسیحی در زمان های مختلف همین یک فرمان مسیح را پیروی می کردند دنیا امروز به صورت دیگری بود. اگر هزاران رهبر مسیحی امروزه در رفتار خود به عنوان یک خادم واقعی عمل کنند و جایگاه آخرین را مخصوص خود بدانند، آنگاه دنیا شاهد قوت و نه ضعف و شاهد اقتدار و حقیقت کلام خداوند خواهد بود که از طریق جملات و اعمال آن رهبران جاری می شود. زمانی که سعی می کنیم همیشه راه خود را به سمت جلو باز کنیم، جلال خداوند از طریق ما آشکار نمی شود و ما آن جلال را از بین می بریم.

خداوند هر که را می خواهد برمی افرازد. مردم باهوش هستند و قادرند تمییز دهند که کدام یک از رهبران به زور می خواهند روی سن باشند و کدام یک از آن ها از این که در سن هستند متعجب، گیج و حتی دستپاچه اند.

رهبران در کانون توجه در میان اجرا کنندگان منتخب روی سن هستند و نور خداوند بر آن ها به صورتی می تابد که همه چیز و همه کس در آن نمایان می شود و رهبران خوب در سخنان خود آشکار کننده کلام زنده خداوند و خود خداوند هستند که خالق همه چیز و همه کس است و نه اشاره کننده به شخص خودشان.

مسیح پیغام واضحی را اعلام کرد و اصولی را بیان نمود که در آن تمام تلاش های اشتباه ما را برای تأثیر گذاری و رهبری نمایان می کند. " ملکوت خداوند در میان شماست. " خداوند در مسیح قوت و اقتدار نهان خود را بر زمین اعلام و آن را جاری نمود. پدر قوانین دنیا را تغییر داد. او استانداردهای رهبری را تغییر داد. هم اکنون آنچه که کوچک به نظر می رسد سر آغازی صحیح برای بزرگترین کارها است. درست مانند درخت بزرگی که از یک دانه خردل کوچک پدید می آید. هم اکنون می دانیم که تأثیر گذاری مانند خمیر مایه در یک تکه خمیر بزرگ عمل می کند. همانند دانه خردل با آنکه قابل مشاهده نیست، ولی به درون نفوذ کرده و تخمیر نموده و بالا می آید. گروه کوچکی از رهبران پیرو آنند در دستان خداوند ابزاری باشند که جهان را تغییر دهند. چه بسا پیغامی که بسیار احمقانه به نظر می رسد ولی در خود دارای بالاترین حکمت است. اگر رهبری بر بنیاد پیغام اصلی مسیح در مورد آمدن ملکوت خداوند، بنا نشده باشد، نمی تواند موفق باشد.

وقف شده

مرد جوانی در مقابل نقاشی از دومینیکو فتی به نام " ecce homi " (اینک آن انسان) در موزه ایستاده بود. در آن نقاشی مسیح به پایین نگاه می کند در حالی که سرش خم شده و تاج خاری بر سرش فشرده شده است.

در توصیف این نقاشی این چنین نوشته شده است. "من این کار را برای تو کردم. هم اکنون تو برای من چه می کنی؟" گویی مرد جوان در حقیقتی گیر افتاده بود که احساس می کرد که مسیح مستقیماً با او سخن می گوید.

او در خانواده ای برجسته و قدرتمندی در اروپا به دنیا آمد و در کاخی پر جلال در آلمان بزرگ شد. اما وی در طول زندگیش تمام ثروت و امکاناتش را صرف خدمت به مسیح کرد. نیکولاس لودویک کونت زین زندوف نشانه هایی از ارتباط خاص با مسیح را در سال های اول زندگی خود نشان داد. در سن شش سالگی با مسیح مثل دوست ساعت ها سخن می گفت، او می گوید: "هزاران بار در روز صدای او را که با قلبم سخن می گوید، می شنوم و با چشمان ایمان او را می بینیم." هویت او از مسیح سرچشمه می گرفت و نه از اجداد و تبارش.

"در میان تمام خصوصیات مسیح عالی ترین خصوصیت وی بزرگواریش است، و از تمام کارهای بزرگوارانه ای که تا کنون در جهان شنیده ام، بهترین شان این بوده که خالق باید برای فرزندانش جان دهد."

به عنوان مردی جوان او در مورد انتخاب شغل آینده اش سردرگم بود. آموزش برای شروع خدمت یا پذیرش جایگاهش به عنوان یک کُنت. در زمان نوجوانی گروهی مخفی از پسران جوان از طبقه برجسته اجتماعی را گرد آورده بود. هدف این گروه که به گروه دانه خردل معروف شدند، این بود که از قدرت و نفوذ افراد مرفه جامعه برای تحقق اهداف خداوند استفاده کنند. در سال ۱۷۲۲ گروه "Moravians" از او اجاره گرفتند تا در زمین های وی ساکن شوند. این واقعه باعث شد بنیاد مکانی به نام "hernhut" گذاشته شود، که به معنای "خداوند می نگرد" است.

زین زندروف در روح خود با رویای "moravians" همراه بود. وقف قلبی آن ها به خداوند و تعهد آن ها نسبت به مأموریتی که مسیح به پیروان خود

سپرده بود باعث شد، این گروه بنیاد گرا تبدیل به اولین افرادی شوند که اولین مسیونرهای پروتستان را به نقاط مختلف دنیا فرستادند. آن ها به سوی ملل دیگر در جزایر آمریکای مرکزی فرستاده شدند و سپس برای تأثیر گذاری به سوی آفریقا، آمریکا، روسیه و سرزمین های دیگر فرستاده شدند. این کار در تمام زندگی زین زندروف نیز گسترش یافت و باعث شد که وی نیز به آمریکا سفر کند تا در میان بومیان آمریکا خدمت کند.

خصوصیت بر جسته زندگی زین زندروف وقف عمیقش به مسیح بود. او مردی بود که با خداوند همکاری می نمود و بر حیات روحانی و شخصی تأکید داشت که نباید فقط محدود به خود آن شخص بماند و باید این حیات را به دیگران نیز منتقل کند. کار آن ها نتیجه و تأثیر عظیمی داشت. روای او در خدمات بشرتی بود. وی حتی در جنبش های بزرگی مثل جنبش متدیست ها که توسط جان و چارلز ولسلی بنیان گذاری شد، تأثیر زیادی داشت. ایمان زین زندروف مسیر بشرتی قوی در خود داشت و این ایمان نتیجه رابطه شخصی و عمیقش با خداوند بود. این اصلی است که همه ما باید آن را بیاموزیم. قبل از آنکه بتوانیم کار مفیدی برای عده زیادی انجام دهیم باید کارهای را انجام دهیم که رابطه شخصی ما با خداوند را استحکام می بخشد. این آن جایی است که قوت ما از آن نشأت می گیرد. این تنها جایی است که قوت همیشگی ما از آن نشأت می گیرد.

همکاری با خداوند در عصر حاضر

مثال هایی که در مورد وقف گفته شد مباحث بسیاری را در رهبری روحانی در عصر حاضر به وجود می آورد. آیا زین زندروف در دنیا امروز می تواند الگویی برای رهبری مسیحی باشد؟ یا نمونه ای از مسح خداوند بر

شخص خاصی در زمانی خاص باشد؟ این سؤال را می توانیم بر اساس تعالیم کتاب مقدس درباره پری روح القدس پاسخ دهیم. از یک سو انگار که خود روح القدس در زمان های سرنوشت سازی در تاریخ عمل می کند. اصولاً کاری که روح القدس انجام می دهد فراتر از توقع ایمانداران است و همیشه از انتظارات حاکم بر کلیسا پیشی گرفته است. از سوی دیگر هر کسی که در زمینه رهبری روحانی مشغول است باید بداند، که اصل و اساس کار رهبری اش همکاری با خداوند است. هیچ کس دیگری نباید بنشیند و منتظر زین زندروف یا بن هوfer یا گراهام دیگری باشد. تأثیر گذاری روحانی متعلق به امروز است و خداوند میلیون ها شخص تأثیر گذار بی نام نشان را دارد که ادعایی ندارند و هر روزه در خدمات ساده ای به کار گرفته می شوند.

این افراد ساده معلمانی هستند که نامشان هرگز در روزنامه ها چاپ نخواهد شد. شبانانی هستند که هرگز مؤلف کتابی نخواهند بود. مدیرانی هستند که هرگز نامی از آن ها در مجلات نخواهد بود. هنرمندانی هستند که اثرات هنری شان در زیر لایه های مختلف همکاری با دیگران مدفون خواهد ماند، نویسندگانی که موجب تغییراتی در دنیا می گردند. برای آن ها پاداش کارشان همان وقف بیشترشان به خداوند است. برای آن ها منظور از رهبری بخشنده بودن و پرداخت بهای همیشگی است و هیچ چیز فراتر و پیچیده تر از این امر برای آن ها وجود ندارد. امروز بسیاری تعداد آن افرادی که می خواهند رهبرشان واقعاً با خداوند در ارتباط باشد. آنان دیگر کمتر تحت تأثیر نمایش های روحانی قرار می گیرند و سریعاً در مورد چهره هایی که زندگی آن ها آنقدر خوب به نظر می رسد که نمی تواند واقعی باشد، مشکوک می شوند. مردم بیشتر و بیشتر می خواهند که خداوند در رهبرشان کار کند برای این که خود آنان نیز اشتیاق آن را دارند که خداوند در درون شان کار کند.

پس قوانین نبرد ما تقریباً واضحند. هر ابزاری را به کار بگیرید و هر کاری را انجام دهید تا در خداوند ریشه دوانده و مستحکم شوید، زیرا تنها تأثیر گذاری پایداری که می توانیم در زندگی دیگران داشته باشید، این است که به آن ها تأثیراتی که خداوند در زندگی ما گذاشته است را، تقدیم کنید.

فصل چهارم

بدست آوردن مرجعیت

«اگر مردم مرجعیت شما را می‌پذیرند، همه چیز حل شده است و اگر مرجعیت شما را نپذیرند، دیگر هیچ چیزی کار ساز نیست.»

ساتور امریکایی آلان ک سیمون

بالاترین ارزشی که برای هر رهبری وجود دارد اعتماد است. اگر در میان رهبران و افرادی که رهبری می‌شوند اعتماد وجود داشته باشد، هر هدف منطقی‌ای قابل حصول می‌گردد. اما بدون اعتماد حتی ساده‌ترین اهداف نیز مانند قله‌های دست‌نیافتنی خواهند بود. رهبر باید درک عمیقی از این مطلب داشته باشد که اعتماد را باید به طریقی جلب کند. زیرا که اعتماد تنها با گفتن این که به من اعتماد کنید بدست نمی‌آید. پذیرش به رایگان و به راحتی صورت می‌گیرد اما اعتماد چیزی است که شما باید آن را بدست آورید و جلب اعتماد دیگران از آنجایی آغاز می‌شود که رهبر در زندگی خود نمونه کاملی باشد.

زمانی که به کلمهٔ کاملیت فکر می‌کنیم صفاتی نظیر صداقت، فروتنی و انگیزه‌های درست به ذهن ما خطور می‌کند. این صفات به راحتی دست‌یافتنی نیستند مخصوصاً وقتی که می‌بینیم همهٔ ما به عنوان رهبران موجوداتی وامانده، پر از کاستی و آسیب دیده‌ای هستیم. افرادی که رهبری روحانی را به خوبی انجام می‌دهند اکثراً از آنجایی شروع کردند که فهمیدند نمی‌توانند از دیگران انتظار داشته باشند که به آن‌ها اعتماد کنند. آن‌ها پیش

فرض خود را بر این نمی گذارند که مردم باید به آن ها احترام بگذارند. آن ها برای کسب این احترام و اعتماد تلاش می کنند.

زمانی که مسیح برای شاگردان خود این مثل را بیان کرد دقیقاً همین مقصود را دنبال می کرد. دو مرد بودند که در معبد دعا می کردند، یکی فریسی که از خداوند تشکر می کرد که مانند مرد گنهکار دیگر نیست و این که هفته ای دوبار روزه می گیرد، همیشه ده یک خود را می پردازد و شخصی دیگر مردی دنیوی بود که دعا می کرد و حتی جرأت نمی کرد چشمانش را به سوی آسمان بلند کند. او بر سینه خود می زد و چنین می گفت :

"خداوندا بر من گناهکار رحم نما" مسیح فرمود که دعای مرد گنهکار شنیده شد و این چنین اضافه کرد " هر آنکه خود را برافرازد پست شود و هر که خود را فروتن سازد، سرافراز می گردد."

با این وجود زمانی که دیدگاه دیگران نسبت به ما این باشد که ما بسیار پر ابهت و پر جلال و مغرور هستیم، ما کارمان را مثل اشعیا با این جمله آغاز نکرده ایم که " ای خداوند بر من رحم کن زیرا که مردی ناپاک لب هستم. " یا از آنجایی که شمعون پطرس کار خود را آغاز کرد که " از من دور شو ای خداوند زیرا که گناهکارم." در میان انبیای بزرگ، بزرگترین نبی یعنی اشعیا و برجسته ترین نماینده از میان پیروان مسیح یعنی شمعون پطرس هر دو کار خود را با یک نوع اعتراف آغاز کردند. پس داشتن اعتبار و اعتماد با این اعتراف آغاز می شود که ما لیاقت داشتن آن اعتبار و اعتماد را نداریم. رهبرانی که می خواهند الهام بخش دیگران باشند، نباید حتی کوچکترین نجوایی از این وسوسه که آن ها بی خطا، کامل و بی نقص هستند را در خود راه دهند. رهبران به خاطر تقدس شخصی در میان مردم اعتبار ندارند. بلکه اعتبار آن ها به خاطر آن تقدیس و جدا شدنی است که خداوند برای هدف مقدس خود در زندگی رهبر انجام داده است.

زمانی که ما عدم کاملیت خود را پذیرفتیم خداوند شروع به بنای چیزی نو و مستحکم در زندگی ما می کند. زندگی جدیدی که از سنگ های شکسته زندگی قبلی ما بنا می شود. شمعون پطرس ماهیگیر، معنای ساختن دوباره زندگی خود را نیک می دانست او می دانست که پس از فروپاشی زندگیش در پی یک شکست شخصی ساختن دوباره آن چه بهایی دارد. مسیح وی را پطرس یعنی صخره نامید اما او بعداً فهمید که معنای آن چیست. یعنی این که چگونه خداوند سنگ های شکسته را بازسازی می کند و به آنان برای استفاده در پروژه عظیم خود، اعتماد می کند. "و به او تقرب جسته، یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرم. شما نیز مثل سنگ های زنده بنا کرده می شوید و به عبادت روحانی و کهنات مقدس تا قربانی های روحانی و مقبول خدا بواسطه عیسی مسیح بگذرانید." لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید، تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید."

کمال چیست؟

واژه "Integritas" در لاتین به معنای "کامل و یکپارچه" است. اعداد کامل اعدادی هستند مثل ۱۰، ۷، ۳ که قابل تقسیم نیستند. هیچ کسر کاملی ندارند، هیچ نکته مبهمی در مورد آن ها وجود ندارد. کمال حالتی است که در آن تکمیل شدن، منطق داشتن، یکپارچگی و ارتباط وجود دارد. معماران و مهندسان از کلمه کامل برای ساختمان ها، پل ها و برجهایی استفاده می کنند که به خوبی طراحی شده اند و هرگز فرو نخواهند ریخت به خاطر آنکه آهن، لایه های بتن، پیچ و مهر ها، شیشه و سیلیکون ها آن چنان با یکدیگر ادغام شده اند که پایداری و استحکام را برای ساختمان به ارمغان بیاورند. اما مهندسی

یک ساختمان کامل به معنای در نظر گرفتن انعطاف پذیری آن نیز است. آسمان خراشی که به صورتی غیر حرفه ای بوسیله مواد انعطاف ناپذیر ساخته شده باشد، مستعد آن است که با اولین زمین لرزه خفیف نیز فرو بریزد. اگر تا به حال بر پشت بام یک آسمان خراش ایستاده اید و احساس کرده اید که ساختمان با هر حرکت باد تکان می خورد، شاید واقعاً همین طور باشد.

به عبارتی دیگر کمال به معنای ساختن چیزی تنومند و سفت نیست، بلکه ساختن چیزی است که ماندگاری داشته باشد. آیا این گونه نیست، که مؤثر ترین و قوی ترین رهبران قادرند در زمان هایی مشخص از خود انعطاف پذیری نشان دهند؟ رهبران حکیم برنامه ریزی می کنند، اما انعطاف پذیری خود را نیز حفظ می نمایند. کتاب یعقوب به ما در باره عدم انعطاف پذیری در طرح و نقشه های مان هشدار می دهد. (یعقوب ۴: ۱۳-۱۶) رهبران حکیم افراد را در گروه ها و سازمان ها قرار می دهند اما در عین حال به یاد دارند که آن ها انسان هستند و صرفاً شبیه چرخ های یک ماشین نیستند. این رهبران می داند که باید در رهبری کردن آن ها به آزادی های فردیشان احترام گذاشته شود.

در عهد جدید در کتاب اول پطرس از تمثیل "مسکن روحانی" که از "سنگهای زنده" ساخته شده استفاده می شود. تأثیر گذاری روحانی با تأسیس سازمان ها و نهاد ها و بنای ساختمان ها آغاز نمی شود. بلکه با بنا کردن انسان ها و اجتماع آن ها شروع می شود و این مجموعه از انسان ها نهایتاً سازمانی را به وجود می آورند. حتی در این صورت نیز کمال این سازمان ها بر اساس نیروی انسانی که درون آن ها وجود دارد سنجیده می شود. دانشگاه های بزرگ، کلیساها و سازمان های خیریه تمامیت خود را از اعتماد و کمالی که در تک تک اعضای بنا کننده آن است کسب می کنند و تلاش این است که این سنگ های زنده با یکدیگر با مهارتی خاصی در ارتباط باشند.

پس چرا یک رهبر خود را ملزم می داند که در زندگی و خدمت خود کامل باشد و کاملیت را در خود بپروراند؟ اغلب اوقات تفکر ما درمورد این که شخصی کامل است، این است که آن شخص از کارهای زشت و جرم های بزرگ مانند دزدی، رسوایی های جنسی و استفاده از مواد مخدر اجتناب نماید. اما اجتناب از جرم های بزرگ و خصوصیات اخلاقی بد، ساده ترین نوع تفکر در مورد کمال و اعتبار است. کمال کیفیت و فرایندی است برای زندگی. تعهدی است برای تمام زندگی که در آن شخص دائماً در حال بنا نمودن و باز سازی شخصیت خود است و در عین حال همیشه رهبر این چیز را در ذهن خود دارد که چقدر نسبت به ملاک های خداوند قاصر آمده. فرایند کمال این است که هرگز پایان نمی یابد. هدف در بدست آوردن کمال در زندگی این است که در میان زندگی اجتماعی و خصوصی ما انسجام وجود داشته باشد. فرد تأثیر گذاری که در اجتماع یک شخصیت دارد و در زندگی خصوص اش شخص دیگری، دارای یکپارچگی نیست. اگر چهره اجتماعی فرد با شخصیت واقعی در تضاد باشد بسیار خطرناک است و بدترین حالت زمانی است که فساد شخصیتی زیر نقاب چهره اجتماعی پنهان شود. بسیار دردناک است مشاهده این که در دوره های مختلف چگونه رهبران دارای تأثیر و جایگاه بالای اجتماعی، چهره واقعی خود را پنهان کرده اند. گاهی دیگران این کار بیهوده آن ها را متوجه می شوند و گاهی هم این اتفاق نمی افتد.

تشابه چهره واقعی و اجتماعی به معنی این نیست که رهبر هرگز نمی تواند زندگی خصوصی خود را داشته باشد و اصلاً به این معنا نیست که باید تمام جزئیات زندگی خصوصی فرد نزد عموم اعلام شود. هر کس زندگی شخصی خود را دارد و جزئیات کامل در مورد کشمکش های شخصیش باید در میان گروهی قابل اعتماد عنوان شود. با وجود تمام پیچیدگی هایی که در متعادل کردن زندگی خصوصی و اجتماعی یک رهبر وجود دارد، یک قانون غیر

قابل تغییر وجود دارد و آن این است : " آنانی که در سمت رهبری هستند نمی توانند در زندگی خصوصی خود یک چهره داشته باشند و در زندگی اجتماعی خود چهره ای دیگر. " کاملیت در وجود یک شخص به معنای یک پارچگی شخصی در وجود او است. نا کامل بودن شخصیت یک فرد همچنین به معنای جدا بودن باور او از عمل کردش و جدا بودن استعداد آن فرد از اراده وی است. مانند شخصی که شخصیتی دو گانه دارد و خود علیه بی بند باری جنسی موعظه می کند در حالی که افراد نامشروع مختلفی در زندگی خود او حضور دارند. بحران هایی که در زندگی و مرجعیت یک رهبر اتفاق می افتد اصولاً سر از تیتیر روزنامه ها در می آورند. اما مسئله ترسناک دیگری وجود دارد. یک رهبر می تواند به طرز زیرکانه دارای شخصیتی ناکامل باشد، اگرچه در چنین موارد برای وی رسوایی به بار نمی آید اما در عین حال آن رهبر در شخصیت خود عدم کاملیت و یکپارچگی را نشان می دهد. مثلاً طمع خصوصیتی است که کمتر دیده می شود، اما باعث از بین رفتن مرجعیت بسیاری از رهبران می گردد. طمع می تواند خود را زیر پوشش کلماتی نظیر دید و اشتیاق برای کار خداوند پنهان کند. اما زمانی که طمع محرک اصلی در یک رهبری باشد، انگیزه های اصلی در وجود رهبر رنگ می بازد. دلیلی که مسیح فرموده هیچ کس نمی تواند هم خدا و هم ممونا را در یک زمان خدمت کند همین است که کاملیت یک رهبر می تواند در طول خدمتش فدای طمع مالی وی شود. تعلق خاطر متفاوت یک رهبر در زندگیش باعث از بین رفتن تعلق خاطر اصلی در رهبری او می شود. رهبران که دارای دوگانگی شخصیت هستند همواره در کانون زندگی خود دچار بحران شخصیتی می گردند و زمان زیادی طول نمی کشد که رهبری آن ها از هم بپاشد.

فهرستی که در مورد خصوصیات یک رهبر در اول تیموتائوس ذکر شده، بیانگر همین مطلب است. اصولاً این لیست در مورد اسقفان کلیسا است اما می تواند نمونه ای باشد برای کاملیت روحانی همه افراد.

"این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می طلبد. پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب به تعلیم باشد نه میگسار یا زنده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگ جو، و نه زر پرست. مدبر اهل خانه خود، به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند. زیرا هر گاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند چگونه کلیسای خدا از نگاهبانی می نماید؟ نه جدید الایمان که مبدا غرور کرده به حکم ابلیس بیفتد اما لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک نام باشد که مبدا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود" (اول تیموتائوس ۳: ۱-۷)

چند نکته اصلی در اینجا وجود دارد: کنترل نفس، رابطه سالم، نیک نامی که هیچ کس به طور کامل این صفات را در خود ندارد و هیچ آیه ای از کتاب مقدس به حداقل ملاک برای داشتن کاملیت اشاره نمی کند. اما خصوصیات ذکر شده در این قسمت تصویری کلی از کاملیت را به ما ارائه می دهد. کاملیت به معنای بی گناه بودن نیست. داود مردی ناکامل بود که توسط خداوند خوانده شد تا فقط یک کار ساده انجام دهد. شبانی کند. کاری که او انجام می داد با آنچه وی در قلبش داشت یکسان بود. (مزامیر ۷۲: ۷۸) " پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد. " در اینجا به دو جنبه مختلفی از رهبری روحانی می پردازیم. کاملیت و مهارت. این اصول برای امروز ما نیز کاربرد دارد. مهارت

ممکن است که ما را به موفقیت برساند اما کاملیت به همراه مهارت امکان ایجاد تأثیرات پایدار را افزایش می دهد.

پیشرفت با حفظ کاملیت

جان اهل آنتیاک واعظی بود ساکن در پایتخت سوریه در قرن چهارم میلادی، زمانی که توسط امپراطور رومی آرکادیوس و همسر وی یودوکسیا به خدمت گرفته شد تبدیل به قدرتمند ترین رهبر مسیحی زمان خود شد. آن ها وی را به عنوان رهبر کلیسای قسطنطنیه (استانبول امروزی) گماشتند. به عنوان اسقف اعظم او با نفوذترین رهبر مهمترین شهر زمان خود بود. این شهر با آلساندریا و روم در ارتباط بود. اما در آخر جان اهل آنتیاک از سمت خود بر کنار شد. از شهر تبعید شد و محکوم به مرگ گشت. تنها و تنها به این خاطر که کاملیت خود را فدای هیچ چیزی نکرد. او برای خدمت در کل امپراطوری به منصب اسقفی گماشته شده بود. یک روز زمانی که امپراتور وی را به نزد تخت سلطنتی در قسطنطنیه احضار کرد او نرفت. اما سربازان حکومتی او را دزدیده و به نزد امپراطور بردند. در آن زمان جان به عنوان بهترین واعظ زمان خود بسیار معروف بود. مردم برای شنیدن موعظه های وی هجوم می آوردند و معمولاً با تشویق های خود موعظه او را متوقف می کردند. (در یک موعظه جان حاضرین را به خاطر تشویق های مکرر و ایجاد مزاحمت در روند جلسه توبیخ نمود، اما این کار را چنان حکیمانه انجام داد که مردم برای او دست بیشتری زدند.) روش که وی استفاده می کرد در زمان خود منحصر به فرد بود. توضیح آیه به آیه متن اصلی کتاب مقدس و تبیین کار برد عملی آن در اخلاقیات و عرف های زندگی روزمره، مردم را برای شنیدن موعظه های وی در کلیسا جمع می نمود.

جان به عنوان اسقف اعظم قسطنطنیه، که یکی از مهم ترین مراکز مسیحی آن زمان بود، در کلیسای مرکزی موعظه می کرد. اما او قوانین خدمت و وجهه اجتماعی را رعایت نمی نمود. در اوایل زندگی راهبانه ای داشت و بعد از آن نیز این تعهدات اصلی را یعنی ساده زیستی، تواضع و ایمان بی ریا را حفظ نمود و به محض رسیدن به قسطنطنیه، وسایل گران قیمت پیشینیان آنجا را فروخت و سود حاصل را به فقرا داد. او لباس های ساده ای بر تن می کرد. همیشه افراد را به خاطر دلایل مهم در خانه خود می پذیرفت اما هرگز این کار را برای نمایش اجتماعی انجام نمی داد. برای بدست آوردن توجه و رضایت امپراطور و همسرش وارد بازی های سیاسی نمی شد. حتی زمانی که که باید با سیاست ها و رفتار افراد در رأس قدرت برخورد می شد او از این کار اجتناب نمی کرد، حتی اگر آن افراد امپراطور و زنش بودند.

مردم زمانی که دیگر بسیار دیر شده بود پی بردند که امپراطور او را دستگیر نموده و از در پشتی کلیسا سوار بر قایقی کرده و تبعید نموده است. زمانی که این اتفاق آشکار شد در شهر شورش هایی برپا شد، شخصی کلیسا بزرگ را به آتش کشید. (بعدها گروه های مختلف این اتهام را به گردن یکدیگر انداختند). چند هفته بعد جان به سر خدمت خود باز گشت، اما حس کمال گرایی وی را بر آن داشت که همان درس نبوتی ای که قبل از دستگیر شدن به دیگران می آموخت را، ادامه دهد. گویی که با علم بر این که منتظر تقدیری خطرناک است، باز چون قبل موعظه کرد. باز هم هیرو دیا میرقص و باز هم درخواست وی سر یحیی در یک سینی خواهد بود. "اشاره به زن امپراطور یودکسیا بود). در تبعید بعدی وی را به بیابان فرستادند و در همان جا بود که وی در معرض آفتاب شدید و گرما قرار گرفته و جان سپرد.

چند نفر از ما اگر به بالاترین مقام نافذ و قدرت روحانی برسیم و امکان دسترسی به رهبران قدرتمند سیاسی را داشته باشیم آیا خواهیم خواست یا

خواهیم توانست که با وسوسه داشتن امتیازات و خود بینی مقابله نماییم؟ آیا جسارت آن را خواهیم داشت که در مقابل نا عدالتی سخن بگوئیم؟ آیا همه افتخاراتی که برای یک فوق ستاره وجود دارد را پس خواهیم زد؟ جان چیزهایی را که در بیابان آنتیاک آموخته بود را با خود به تخت و مقامش در قسطنطنیه برد. آیندگان وی را به خاطر شیوایی سخنانش جان زبان طلایی خواندند. وی در زمان خود فکر می کرد که واعظ ساده ای بیش نیست.

چالش های عصر حاضر

موضوعات اصلی کاملیت در قرن ها و فرهنگ های مختلف یکسان باقی می ماند. انسجام شخصیتی، یک پارچگی در شخصیت اجتماعی و شخصی، داشتن شخصیتی سالم، همگی در بطن تأثیر گذاری روحانی قرار دارند. اما امروزه ما با چالش های خاصی در مورد کامل بودن روبرو هستیم. امروزه نقاب های بیشتری در دسترس ما هستند که می توانیم از آن ها برای فریب اجتماعی استفاده کنیم. عصر فیس بوک، تویتر و دیگر شبکه های اجتماعی امکان آن را ایجاد می کنند که فرد تأثیر گذار در اجتماعی بتواند بازتر و شفاف تر با دیگران در ارتباط باشد اما در عین حال این امکان را ایجاد می کند که وی بتواند به سادگی پشت تصویری که توسط یک دوربین و کامپیوتر ساخته و تغییر داده شده، پنهان شود. در عصر حاضر ما می توانیم مثل جادوگران شهر اوز پشت یک پرده خود را مخفی کرده و از یک ماشین استفاده کنیم تا با ابهت جلوه کنیم.

مسئله دیگر این است که اصول اجتماعی در زمان حاضر بسیار بیشتر در هم شکسته است. رهبران مجبورند که کارشان را ادامه دهند با وجود این که خود و زندگی شان دچار مشکل است. سر درگمی های اخلاقی، اعتیاد و

بیگانگی با خانواده پشت صحنه زندگی شخصی رهبران بسیاری است. برخی گمان می برند که باید از کار رهبری کناره بگیرند تا این که بتوانند به نیازهای شخصی خانواده خود رسیدگی کنند. اما اغلب زمان ها کار صحیح آن است که به کار خود ادامه دهند به این خاطر که می دانند هیچ تضمینی برای آرامش و رضایت در زندگی زمینی وجود ندارد. بسیاری از انبیا با مخالفت های شدید روحانی روبه رو هستند. در دنیای تجارت، رقابتی تاجران، تاجران دیگر هستند اما در رهبری روحانی مانع، نیرویی شدید، قدرتمند و خبیث است. یعنی خود شریر. در تجارت مشکل رقابت است اما در رهبری روحانی مسئله رقابت نیست بلکه جنگ است.

همه ما متأثر از وضعیت بد اجتماعی هستیم. وقایعی نظیر افسردگی و دلسردی در جامعه بی داد می کند. در برخی مواقع علت این است که رهبر دارای خانواده ای درهم شکسته است و در روابط خود دارای مشکل است و علت آن است که در زندگی خود در جاهایی کم کاری می کند و در مواقع دیگر رهبران از همان الگوی ناسالم که در حکومت کشورشان وجود دارد در رهبری خود استفاده می کنند. متأسفانه بسیاری از ایمانداران با این امر موافق هستند که رهبران مسیحی در عمل کرد خود هیچ فرقی با رهبران حکومتی ندارند و همان الگوی فاسد رفتاری، در مورد رهبران مسیحی نیز صدق می کند.

بگذارید زمانی به آسیب شناسی این مطلب اختصاص دهیم. مشکل اصلی رقابت است. افراد با نفوذ همواره خود را با یکدیگر مقایسه می کنند. اگر به مشکلات موجود در بین رهبران عهد جدید نیز بنگریم حتماً به این مسئله پی خواهیم برد. این که جدا و جلوتر از دیگران باشیم به ما احساس قدرت و بالا بودن مقام می دهد. اما امروز این رقابت چندین برابر بزرگ نمایی شده است. امروزه با بهتر شدن ارتباطات و تکنولوژی تقریباً هر چیزی قابل اندازه

گیری است و بسیاری از رهبران نیز می خواهند که موفقیت روحانی را در غالب آمار و ارقام بسنجند. این کار با الهیات ملکوت خداوند که مسیح آن را به ما آموخت در تقابل است و اغلب آنچه رقابت بیهوده میان رهبران روحانی را تقویت می کند، محرکی روانشناسانه است. در دنیایی سقوط کرده و اجتماعی سقوط کرده و وضعیت روانی سقوط کرده، مردم و ما همواره نیاز داریم که دلیلی برای زندگی خود داشته باشیم. قدرت و مقام وسوسه هایی اصلی برای یک رهبر هستند. امروزه با یک نیاز ساده روانی که همانا احساس خود ارزشمند بینی است روبرو هستیم. ممکن است در مورد نداشتن شایستگی موعظه کنیم، اما در قدم بعدی در موعظه مان تمام چیزها در رهبری خود را شایسته و نیکو جلوه دهیم. اما واقعاً چرا رهبرها این کار را انجام می دهند؟ تا چه حد رقابت ما از غرور و یا نقطه مقابل آن یعنی از عدم امنیت شخصی ناشی می شود؟ چرا ما نمی توانیم خطراتی که در پی کار رهبرانی که بر اساس شخصیت آسیب دیده خود و یا نفس مغرور خود عمل می کند را ببینیم؟ چرا نمی توانیم تشخیص دهیم که چه زمان هایی محرک ما در واقع رقابتی است که گرفتارش هستیم و داریم تمام کاری که در تلاش به ثمر رساندش هستیم را از بین می بریم؟ چرا ما در مقابل خداوند شرمند نمی شویم؟

اگر بخواهیم مثبت تر به این قضیه نگاه کنیم. اشتیاق عموم مردم برای داشتن رهبرانی کامل باعث می شود که رهبران نا کامل فیلتر شوند و منبر و میکروفن به افرادی سپرده شود، که زیاد هم مشتاق نیستند که در صحنه باقی بمانند. امروز دیگر جوانان زیاد تحت تأثیر سبک سخنوری رهبران قرار نمی گیرند. آن ها دنبال اصل ماجرا هستند. آن ها از رهبران روحانی خود انتظار دارند که در زندگی اجتماعی و شخصی خود یکسان عمل کنند. اگر چه در واقع هیچ راهی برای مردم بیرون برای کنترل این مسئله وجود ندارد. این امکان وجود دارد که رهبران به جماعت دروغ بگویند و هر کس می تواند به

گروه بازرسان دروغ بگوید. اما حداقل کار این است که امروزه انتظار برای کمال رهبران امروز با صدای بلند اعلام می شود و امید است که این موضوع به طور قطعی از رهبران مطالبه شود. خوب خواهد بود اگر مردم برخاسته و از رهبرانش کاملیت را انتظار داشته باشند. قدرت مردم عادی در این جا مشخص می شود که می توانند با انتخاب به پیروی کردن از رهبری خاص و بی توجهی به رهبرانی که دنبال قدرت هستند و کاملیت را در رهبری شوخی می گیرند، باعث تقویت اصول کاملیت در رهبران شان شوند.

"کمال و راستی حافظ می باشند زیرا که منتظر تو هستم" (مزامیر ۲۵: ۲۱)

در بخش ابتدایی این کتاب درباره موضوعاتی از قبیل "نهادن بنیادها" تفکر کردیم. در فصل اول به معنای تأثیر گذاری پرداختیم. هریک از ما که در نقش تأثیر گذاری بر دیگران هستیم باید که خواندگی خود را محترم بشماریم. دنیا در مشکلات بسیاری غرق شده است. ما به رهبرانی نیاز داریم که به عمق مشکلات مردم و سازمان ها نفوذ کنند. تأثیر گذاری روحانی قدرت پنهان پشت رهبری است و قدرت درونی برای ایجاد ایده های بزرگ، حکمت خالص و حقیقت قابل اعتماد است. تأثیر گذاری تنها به معنای قانع کردن و یا مهارت در فروشندگی نیست. تأثیر گذاری قدرت پویایی است و تفکر ما را به صورت بنیادی تغییر می دهد و این فکر را نهادینه می کند که تأثیر گذاری ما بر زندگی دیگران، بر خود خداوند استوار است. در بخش دوم ما به آموختن پیروی پرداختیم. بهترین رهبران همیشه بهترین پیروان هستند. آن ها در تمام دنیا به دنبال ایده های خوب، ایده های حکیمانه و قابل اعتماد می گردند. آن ها از الگوی پیروان مسیح پیروی می کنند، که پس از آنکه خود تبدیل به رهبرانی قدرتمند شدند، سرسختانه تر از قبل شروع به پیروی از مسیح نمودند. سومین

چیزی که به آن پرداختیم همکاری با خدا بود. رهبری روحانی بر مبنای دعا و پرستش و تسلیم به خداوند و خدمت به او بنا می شود و در فصل چهارم به لزوم کاملیت اشاره نمودیم. رهبران باید در زندگی شان به دنبال تحقق کاملیت باشند و در زندگی خود تناسب و یکپارچگی را داشته و حفظ کنند. گفتن این چیزها راحت است، اما دست یافتن به آن ها به دلیل مشغله های این زندگی بسیار سخت است. کاملیت از آنجایی آغاز می شود که بپذیریم به هیچ وجه کامل نیستیم و تنها خداوند است که قادر است زندگی در هم شکسته، مخشوش و مشوش ما را سر و سامان ببخشد. او این کار را برای ما انجام می دهد و این امکان را به ما می بخشد که تلاش و اشتیاق خود را برای رشد در کاملیت بیشتر کرده و آن را به سوی اشتیاقی عمیق تر برای تأثیر گذاری در زندگی دیگران تبدیل کنیم و آن زمان است که تأثیر گذاری واقعی اتفاق می افتد.

آماده شدن برای تأثیر گذاری روحانی با کسب مهارت آغاز می شود. برای این که بتوانیم مثالی تاریخی برای این مطلب بزنیم می توانیم به پولس اشاره کنیم. تقریباً ما هیچ چیزی درباره چند سال زندگی پولس در عربستان، قبل از آغاز خدمت عمومی اش، نمی دانیم. این سال ها، سال های سکوت بودند. زمانی خصوصی برای وی. می توانیم این چنین تصور کنیم که مهم ترین کاری که پولس در آن سال ها انجام داد "نهادن بنیادها" برای رهبری اش بود و اکنون وی آماده عمل نمودن بود.

بخش دوم

ابتکار عمل

فصل پنجم

کاوشی افق های جدید

« به راستی که کوشش و جستجو در تار و پود روح همه انسان ها وجود دارد. »

فرانک بورمن - فضا نورد آپولو ۸

روح خداوند با ارزش ترین و گسترده ترین نیرویی است که در دنیا کار می کند و فراتر از یک پیغام، فراتر از یک عقیده و فراتر از یک نقشه عمل می کند. روح خداوند مانند بادی عظیم و اساسی بر روی اقیانوس ها حرکت می کند و ما را به سوی سرزمین های ناشناخته به پیش می برد. به همین خاطر است که رهبران هرگز نمی توانند در یک مکانی بی حرکت باقی بمانند. آن ها نمی توانند زمانی را که در یک وضعیت خاص هستند در همان جا بلا استفاده بمانند، حتی اگر آن وضعیت در آن زمان خاص خوب باشد. تأثیر گذاری روحانی به معنای پویایی و حرکتی دائمی است. کاوشی دائمی از افق هایی جدید. این اصل هم در بعد شخصی و هم جهانی صادق است. مسیح به پیروان خود که همگی آن ها رهبر - پیرو بودند، دستور داد که از اورشلیم (حوزه شخصی آن ها) شروع نموده و به سوی یهودیه (تأثیر گذاری منطقه ای) و سپس سامره (به سرزمین های خارجی) و تا اقصی نقاط جهان (تمام دنیایی که بشر در آن ساکن است.) به پیش بروند. پس رهبری مسیحی در سالم ترین و جسورانه ترین حالت خود خدمتی پیش رونده و گسترش یابنده است، که از یک سو ماموریت خود را بر نقشه جهان با مسافت های مختلف مشخص نموده و از سوی دیگر هر شخص در این خدمت جایگاه فردی خود را

دارد. رهبران خوانده شده اند که با عواقب رنج های انسان ها، آشوب های ذهنی آن ها و نتایج ظاهری گم گشتگی بشر دست و پنجه نرم کنند، که هیچ کدام از این ها، کار ساده ای نیست.

این خدمت به طور جدی خدمتی شخصی است. مسیر ما به سوی اقصی نقاط جهان با قدم ساده بعدی آغاز می شود و آن ملاقات با افرادی است که هرگز آن ها را ندیده ایم، رفتن به جاهایی است که هرگز نرفته ایم، و انجام دادن خدماتی است که هرگز قبلاً آن را انجام نداده ایم. اما کاوش حقیقی که بر اساس ایمان راسخ و جسارت استوار است، سر آغازی است برای گسترش ملکوت خداوند.

مردم از کاوش گران پیروی می کنند.

هر کس علاقه دارد که چیزهای جدید و تازه را تجربه کند. کاوش فریبنده و نیرو بخش است. کشف چیزهای جدید به ما یاد آوری می کند که زندگی هنوز ادامه دارد و هنوز چیزهایی در زندگی وجود دارد که ما هنوز ندیده ایم و هر کدام از ما ممکن است پتانسیل هایی داشته باشیم، که هنوز کشف نشده است.

رهبری کاوشگرانه برای مردم این پیغام را دارد، که شما به عنوان رهبر آن ها معتقدید که هنوز چیزهای زیادی در اطراف تان وجود دارند که تازه بوده و پیروان شما هم برای جستجو و یافتن این چیزهای جدید دعوت شده اند. شما خود نیز هنوز کاملاً نمی دانید که آن چیزهای جدید کدامند؟ اما شما می دانید که مسیر شما صحیح است و با این که نور بر آن افق های دور دست تابیده شده، اما هیچ کس هنوز به آن مقصد نهایی زندگی دست نیافته است.

رهبران مردم را بر اساس دانسته های شان از آینده تشویق به پیروی و انگیزه مند نمی سازند، بلکه با این انگیزه آن ها را به جلو می رانند که آن چه آن ها از آینده انتظار دارند بر اساس حقیقت بوده و امکان پذیر است.

رهبری کاوشگرانه به معنی :

. سازمان خدماتی که افرادی را به سوی کشوری جدید می فرستند.
کشوری که سابقاً رفتن و خدمت به مردم آن جا ممنوع بوده است.
. کلیسایی که دوره درسی جدیدی را برای جماعت خود آغاز می کند.
دروسی که نگاهی عمیق به زندگی مسیح بر اساس انجیل لوقا می اندازد و هدف آن ها از این دوره این است که حقایق کشف شده از این دروس، باعث شکل گیری زندگی جماعت شده و آن ها را به سوی پیشرفت روحانی هدایت کند.

. گروه کوچک و برگزیده ای که توسط کمیته کلیسایی تشکیل شده اند تا به خانواده های زیادی که در آن شهر پناهنده هستند، خدمت کنند.
. رهبر یک شرکت که از تجارت خود برای کمک به حل مسائل محلی و اجتماعی آن منطقه استفاده کرده و سعی می کند که تعاریفی نو برای رشد روحانی و اقتصادی در جامعه ارائه دهد.

. رهبر یک کسب و کار کوچک که تخصص او در تعلیم و آموزش حرفه خود است، عضو کلیسای مرکزی می شود تا بتواند با در اختیار گذاشتن مهارت و آموزش های خود سطح بی کاری را در کلیسای پائین آورد.
. کلیسایی که به جای ساختن مکانی جدید برای تجمع اعضای خود تصمیم می گیرد که به سه کلیسای کوچکتر تقسیم شود.

رهبرانی هستند که بر این باورند، باید همواره پروژه کامل و دیدی کامل از چیزهایی که هنوز اتفاق نیافتاده را در اختیار داشته باشند و آن را کاملاً برای

اعضا با جزئیات توصیف کنند. اما تأثیر گذاری روحانی اغلب در زمانی بیشتر موثر واقع می شود که افراد جذب رویایی می شوند که حتی هنوز کاملاً شکل نگرفته است و آن ها نیز می توانند جزو افرادی باشند، که چیزها و افق های جدیدی از آن رویا را کشف می کنند.

مردم نمی خواهند صرفاً مانند گله ای باشند که گرد هم آمده اند، بلکه آن ها می خواهند که پیروان کاوشگران باشند. پس به عنوان مثال یک شخص در قلب خود باری برای جمعیت پناهنده ای که در آن شهر زندگی می کنند دارد، او با دیگران شروع به صحبت درباره این نیاز اجتماعی کرده و کم کم این بار قلب او تبدیل به یک رویا در ذهن او می شود. این دید جزئیات نداشته و نحوه دستیابی به اهداف آن هنوز مشخص نیست. اما این دید صرفاً فیض خداوند است، که توسط خلاقیت های پر از رحمت و بخشش آن افراد، به سوی آن گروه پناهنده جاری می شود. او این دید را با افراد بیشتری در میان گذاشته و نظر آن ها را جویا می شود.

دو حالت ممکن است اتفاق بیافتد : ۱ - دیگران نیز ممکن است آن نیاز را دیده و همان بار را در قلب خود احساس کنند و شروع به افزودن ایده های جدیدی برای آن بکنند. مثلاً ایده هایی برای تحصیل، اشتغال، اسکان و تأسیس کلیسا های جدید به آن اضافه کنند و فکرهای جدیدی برای تحقق این ایده ها به شما پیشنهاد کنند. به عنوان مثال جمع آوری کمک ها، مهارت های مورد نیاز، ارتباط با افرادی که کار مشابه ای را انجام می دهند. مانند رهبران کلیدی در حوزه های مختلف که ممکن است، علاقمند به شرکت در این پروژه باشند. بتدریج نقشه کار شکل می گیرد. این برنامه تنها برای یک سال طرح ریزی می شود و نه برای ده سال برای این که رهبران می دانند که این کاوش و پروژه می تواند با چالش ها و خدمت های پیش بینی نشده ای مواجه شود. در سال اول ده دوازده نفری مشغول به انجام آن کار می شوند، اما در سال دوم و سوم چند صد نفر برای همکاری در این پروژه ثبت نام می کنند و بالاخره یک

مؤسسه برای ادامه این کار تأسیس می شود. سه سال طول می کشد تا این سازمان بتواند به سه راه اصلی برای کمک به پناهندگان دست پیدا کند و پنج روش را که به بن بست ختم شده و بی نتیجه می ماند را حذف می کند. آن ها دائماً با مؤسسات مختلف در کشور مرتبط بوده و تجربیات آنان، باعث شکل گیری سازمان های دیگر می شود. اگر چه این سازمان، به روش های عملی خاص خود دست یافته، اما همواره رویکرد کاوشگرایانه خود را در مورد آن کار حفظ می کند و واقف است که خداوند ممکن است هنوز افق های جدیدی برای کار آن ها باز کند که آن ها به تنهایی قادر نیستند به آن افق ها دست یابند.

ادامه مسیر با ایمان

ابراهیم نمی دانست که وعده خداوند برای بخشیدن ملتی عظیم به او چه معنای دارد، به خصوص که در روز مرگش زمانی که تنها اولادش یک پسر است و تنها زمینی که دارد زمینی بود که زنش را در آن دفن نموده بود. افراد تبعید شده در زمان حکومت پارس از بابل به سوی اورشلیم باز می گشتند، نمی دانستند که چگونه قرار است ملت خود را از نو احیا کنند در حالی که ملتهای مجاور دائماً خواستار نابودی آن ها بودند. شاگردان مسیح در شام آخر زمانی که مسیح به آن ها وعده روح القدس را داد که مشاور اعظم آن ها خواهد بود گفت به آن ها قوت خواهد داد تا بتوانند به راستی و با قوت در زمان حضور در دادگاه سخن بگویند. آن ها هیچ نمی دانستند که چگونه قرار است قوت و هدایت را بدون حضور مسیح داشته باشند.

پولس رسول هزاران مایل را در چهار مسافرت طولانی با پای پیاده، سوار بر اسب، سوار بر کشتی طی نمود و کلیساهای جدیدی را در هر جا که شرایط آن سرزمین ها مساعد بود تأسیس نمود. شواهد تاریخی هیچ فهرستی از تمام شهرهایی که او رفته، زمان بندی های مسافرت های وی، و هیچ شاخصی برای

موفقیت های وی به ما ارائه نمی دهد. اهالی تسالونیکي که او را به خوبی پذیرفتند و آنتی ها که در مقابل پیغام وی مقاومت کردند هر دو برای برنامه وی حائز اهمیت بودند.

با این حال در هر کدام از این موارد، پس از آنکه پیروان کاوشگر قدم های ایمان را یکی پس از دیگری بر می دارند، پاسخ سؤالات آنان عطا می شود و قانع می شوند که خدمت آن ها بر اساس برنامه های استراتژیک انسان ها تعریف نشده است، بلکه بوسیله او که آن ها را به این مسیر هدایت کرده است. همانطور که خداوند قوم اسرائیل را توسط ستون آتش هدایت می کرد. آیا ایمان دارید دیدی که، خداوند برای هر یک از ما دارد بسیار بالاتر از هر دید و رویایی است که ما خود به آن دست یافته ایم؟ شما هرگز نخواهید دانست که این کاوش، شما را به کجا هدایت خواهد کرد.

در سال ۱۸۰۴ گروهی به دستور رئیس جمهور وقت آمریکا توماس جفرسون اعزام شدند تا یکی از بزرگترین سفرهای اکتشافی دریایی را در تاریخ آمریکا شروع کنند. سرزمین های که آن زمان برای آمریکاهایی شناخته شده بود محدود به شرق می سی سی پی می شد که کمتر از یک سوم منطقه گسترده آمریکای امروزی را شامل می شد. آنچه در غرب وجود داشت یعنی تمام مناطقی که اقیانوس آرام را نیز شامل می شد، همگی مناطق ناشناخته ای بودند. مسئولیت به عهده مری و لویس و ویلیام کلار و چند نفر دیگر که تحت فرماندهی آنان بودند گذاشته شد، تا به سوی غرب به پیش رفته و برای مقاصد تجاری آمریکا به دنبال راه های آبی به سوی اقیانوس آرام بگردند.

هجده ماه بعد این سفر اکتشافی در مورد هدف اولیه خود با شکست روبرو شد، چون هیچ راه آبی وجود نداشت که مرز شرقی و غربی آمریکا را بهم پیوند دهد. این واقعیتی است که در مورد اکتشافات وجود دارد، ممکن است هرگز آن چیزی را که انتظار داشتید به دست نیاورید. اما آنچه در آخر بدست می آورید حتی از تمام انتظارات شما هم فراتر خواهد بود.

افرادی که در سفر اکتشافی لوپس و کلارک همراه آن‌ها بودند اولین شهروندان مناطق جدیدی شدند که در حال شکل‌گیری بود. آن‌ها افرادی بودند که سرزمین‌های خالی و وسیع را دیده و تنهایی و زیبایی آن‌جا را تجربه کردند. گرمای سوزان آن مناطق و زمستان‌های سختش را از نزدیک دیدند. آن‌ها اولین کسانی بودند که به کوه‌های راکی رسیده و برای عبور از آن‌ها تقلا نمودند و بالاخره به اقیانوس آرام رسیدند. آن‌ها گونه‌های بیشماری از حیوانات وحشی را کشف نموده و با انسان‌های قبایل بزرگ غربی ملاقات کردند در حالی که هرگز نمی‌دانستند ملاقات‌های آن‌ها با این افراد دوستانه خواهد بود یا برعکس.

بارها و بارها به این فکر کردند که چگونه می‌توانند، آنچه را که شاهدش هستند، برای دوستان، خانواده و ماموران حکومتی که نسبت به آن‌ها پاسخ‌گویی دارند، تعریف کنند. آیا اصلاً این افراد سخنان آن‌ها را باور خواهند کرد؟ آن‌ها ۱۷۹ درخت و گیاه را که قبلاً ثبت و شناسایی نشده بود را کشف کردند، آن‌ها نه با پنج یا ده بلکه با چهل و هفت قبیله جدید روبرو شدند، که قبایل پانس و تتون سیوکس و چینی و تیلاموک جزو آن قبایل بودند و هم‌چنین آن‌ها ۱۲۲ گونه ناشناخته از حیوانات، ماهی‌ها و پرندگان را شناسایی کردند. لوپس و کلارک حداکثر سعی خود را کردند تا بتوانند برای افرادی که در شرق زندگی می‌کردند خرس خاکستری، گرگ صحرایی، خوک آبی، ماهی قزل‌آلای پولاد سر، بز کوهی و گوزن شمالی را توصیف کنند زیرا که تمامی این جانوران برای آن مردم ناشناخته بودند.

آنچه که در این سفر اکتشافی، لوپس و کلارک بدان دست یافتند، هیچ ربطی به تجارت و موفقیت آن‌ها نداشت بلکه با خود آن سرزمین در ارتباط بود. آن‌ها برای یافتن راه‌های تجارت به آن مأموریت فرستاده شدند، اما به چیزی بسیار مهم‌تر دست یافتند.

برای مردم الهام بخش خواهد بود اگر این اعتراف ایمان را از رهبران شان بشنوند، که وسعت خداوند، طبیعت او، راه های او و کارهایی که او انجام می دهد هنوز کاملاً برای ما شناخته شده نیست و باید برای کشف آن ها تلاش کنیم. ما کاوش گر هستیم. باید در طول مسیر مان نقشه های مان را اصلاح کنیم زیرا که همواره دید ما نسبت به واقعیت ها محدود بوده و گاهی منحرف می شویم. باید به مرزهایی فراتر از مرزهای نقشه های خود حرکت کنیم.

این کار ایمان می خواهد، ایمانی زیاد. برای سال ها طراحان نقشه ها هیولای بزرگی را بر روی نقشه های شان در قسمتهای دریاهای کشف نشده ترسیم می نمودند و این بدان معنا بوده که اگر از مرز آن نقشه ها پا را فراتر بگذاریم با بزرگترین ترسهای مان در زندگی روبرو خواهیم شد. اکتشاف ریسک است، نه فقط ریسکی برای سازمان، بلکه ریسکی شخصی است.

متوقف نمودن اکتشافات

موانع بسیاری وجود دارند که می توانند اشتیاق، سئوالات، شک ها و ترس ها ما را سرکوب کنند. یک ابتکار عمل جدید چه هزینه ای برای ما و منابع ما خواهد داشت؟ آیا پیغام ما پذیرفته می شود؟ آیا ممکن است روش های ما با شکست روبرو شوند؟ آیا افرادی که تازه برای آن کار منصوب شده اند از کار خود راضی خواهند بود؟ آیا این حرکت برای افراد حسی شبیه به آزادی یهودیان از اسارت را خواهد داشت؟ آیا این حس شبیه حس خستگی آنان از بیابان خواهد بود، یا این که شبیه حسی که زمان ورود به سرزمین موعود داشتند؟ آیا مردم در این اکتشافات جدید به شیر و شهد خواهند رسید یا این که صرفاً وارد مرحله جدیدی از قحطی و خشکسالی خواهند شد؟ این ها نکات بسیاری مهمی هستند که می توانند اشتیاق برای کشفیات جدید را در درون ما از بین ببرند.

ترس/از شکست : در اکتشافات واقعی ما باید هر پیش فرض را در مورد ملاک های پیروزی یا شکست کنار بگذاریم. اگر بخواهیم بر اساس هدف و مقصود تعریف شده اولیه که کشف راهی برای غرب بود سفر کلارک و لويس را بسنجیم، این اکتشاف با شکست روبرو شد. اما این جستجو نتیجه ای بسیار پربارتر از حد تصور آن ها برای شان در برداشت.

اهداف/محدود : تعریف یک سفر رسیدن از نقطه الف به نقطه ب است. یک تحقیق تعریفی بسیار پیچیده تر دارد. یک تحقیق ماموریتی پویاست. جستجویی است که برای دستیابی به آنچه فراتر از دید ماست مربوط می شود. دید و رویا مکاشفه حقایق است، نه مشاهده اعداد و ارقام بر روی کاغذ. اگر اهداف و مقصودمان از یک ماموریت تنها بر چشم انداز خودمان از آینده استوار نمائیم، نتیجه این خواهد بود که هرگز نمی توانیم افراد را به سرزمین های ناشناخته هدایت کنیم.

فقدان/کنجکاوی : بدون اشتیاق فکری و روحانی هیچ رهبری تا کنون نتوانسته چیز جدیدی را کشف یا کار مبتکرانه ای انجام دهد. رهبران بی تفاوت باعث پرورش پیروانی بی تفاوت و کسب نتایج نامناسب می شوند. کنجکاوی نوع خاصی از اشتیاق است. غریزه ای است که می گوید : "هنوز چیز های بیشتری وجود دارد، می دانم که وجود دارد. خداوند آزادانه در حال عمل نمودن است و اگر چشمان ایمانم باز باشد، خواهم دید که او امروز در دنیا و در دنیای شخص من چه کار می کند." هر انسانی به نوبه خود منحصر به فرد است. ما باید در مورد هر حرکت روح خداوند کنجکاو باشیم و کنجکاوی ما فقط بر راهی که وقت و پول و انرژی خود را صرفش نموده ایم، نباشد.

تعهد برای کاوش

اشتیاق برای کاوش می تواند موتور محرکی برای رهبری روحانی باشد. گاهی این کاوش شکل سفر به خود می گیرد و افراد بسیاری برای رفتن به

سفری چند ساله تجهیز می شوند. اما کاوش می تواند تجربه ای هر روزه برای ما باشد. کاوش و جستجو همیشه نیاز به بودجه ندارد. همیشه نیاز نیست که شما منتظر تأیید کمیته ای برای شروع باشید. ما قادریم که در بیست و چهار ساعت آینده یا حداقل در هفته یا ماه آینده مکانی نزدیک برای کاوش خود پیدا کنیم، بدون این که نیاز به ماه ها تدارک برای آن کاوش داشته باشیم.

روزانه کلام را بخوانید و پس از هر مطالعه یک دیدگاه و موضوع جدید را ثبت نمایید. قدم فراتر گذاشته و برای ملاقات با رهبران دیگر که خارج از دایره خدمتی شما هستند درنگ نکنید. برای سفر به مکانی که هرگز ندیده اید خواه آن مکان در همسایگی شما باشد و خواه در آن سر دنیا، همت کنید. اما برای این کار باید آماده باشید که تمام پیش فرض های خود از فقر روحانی و فیزیکی که فکر می کنید در مکان های مختلف با آن روبرو می شوید را کنار بگذارید و چشمان تان را برای مشاهده فیض خداوند در آن مناطق باز نگاه دارید. ما باید برای کشف مسکن روحانی خودمان، از خود آمادگی نشان دهیم. به مکان پناهگاه سری بزنید و کمی در آنجا بمانید. این کار می تواند با رفتن به یک بیمارستان یا مرکز مراقبت های پرستاری یا مأموریت نجات، کلیساهای محلی یا یک آسایشگاه باشد.

کاری انجام دهید که تا بحال انجامش نداده اید. نقش و خدمت موقت آموزش روحانی را بپذیرید. آخر هفته خود را به خدمت در سطح شهر اختصاص دهید. سعی کنید به اختلاف میان دو شخص رسیدگی کنید. معلمی کودکان بیمار را به عهده بگیرید. در برنامه ترک اعتیاد برای یک نفر راهنما باشید. ما باید حاشیه های امن خود را بشناسیم تا قادر باشیم خود را فراتر از آن ها توسعه دهیم. این بدان معنا نیست که بدنال مسائل ناراحت کننده باشیم و واضح است که نمی خواهیم قهرمان جلوه کنیم.

روش دیگری برای فرار از حاشیه امن خود، کشف چیزهای مخفی است. بیرون از آنچه ما هم اکنون با آن آشنا هستیم. جایی است که می توانیم بدون

حواس پرتی کار خداوند را با دیدی واضح تر مشاهده کنیم و پس از آن در پیوند با خداوند است که می توانیم فراتر از تصورمان با او همکاری نمائیم.

فصل ششم

ایده‌هایی در جریان

« افکار بزرگ در مورد ایده‌ها بحث می‌کنند، افکار متوسط درباره وقایع و افکار کوچک درباره افراد. »

ادانور رزویت

آزمون ساده‌ای وجود دارد که این چنین است : " چشمانتان را ببندید و برای سی ثانیه آینده درباره یک فیل صورتی فکر نکنید. فراموش نکنید که شما نباید در مورد فیل صورتی فکر کنید، آماده‌اید. شروع کنید."

چقدر توانستید این کار را انجام دهید. این آزمایش در مورد نحوه عمل کرد ذهن شما به شما چه می‌گوید؟ مهمترین تأثیراتی که ایده‌ها بر زندگی ما دارند، نامرئی است، گاهی بسیار کوچک و اغلب انتزاعی هستند. آنچه من درباره اش سخن می‌گویم همان ایده‌ها هستند. آن‌ها افکار ما را بر می‌کنند و برای اعمال ما چون نیروی محرکه عمل می‌کنند. آن‌ها دیدگاه ما را از واقعیت‌ها شکل می‌دهند و مهم‌تر از آن نحوه پذیرش ما از واقعیت‌های جدید را تشکیل می‌دهند. ایده‌ها گاهی دستورات ذهنی هستند و گاهی عقایدی کامل. زمانی که این ایده‌ها با خلاقیت در هم می‌آمیزند نتیجه باعث جاری شدن ایده‌های خیالی می‌شوند که گاهی مانند یک قطره در فکر ما می‌آیند و گاهی چون سیل بر آن فرو می‌ریزند. مردم اغلب توسط خیالات شان برانگیخته می‌شوند و در این زمان است که معمولاً موضوعاتی نو اتفاق می‌افتد.

برخی از رهبران اظهار می‌دارند که بیشتر اهل عمل هستند تا ایده دادن. اما در پس هر عملی ایده‌ای وجود دارد مگر این که شخصی کاری را بدون فکر

کردن انجام دهد. به صورت غریزی همچون حیوانات. ایده ها هسته تأثیر گذاری روحانی هستند. آن ها واقعیت های قدرتمندی هستند که از یک شخص به شخص دیگری منتقل می شوند. ایده ها به ذهن ما وارد می شوند و از آن خارج می گردند. آن ها قادرند کاشته شده و رشد یابند. می توانند تغییر شکل داده گسترش یابند. این چنین بنظر می آید که آن ها بخودی خود دارای حیات می باشند. هر رهبر همواره باید از خود این سؤال را بپرسد که بهترین ایده ای که من می توانیم به دیگران ارائه دهیم چیست؟ آیا ایده ای عالی وجود دارد که خداوند بوسیله آن مرا تحت تأثیر قرار داده تا من نیز قادر باشم آن ایده بزرگ را به دیگران منتقل نمایم؟

یکی از نیکوترین کارهایی که خداوند برای هر یک ما انجام می دهد این است که افکار ما را شبیه به ایده های خود بسازد. او همواره ما را بوسیله جریان ثابتی از تصاویر واقعی و مفاهیم متعال تحت تأثیر قرار می دهد. ایده های خداوند ذات بشری را در نظر می گیرد که ممتاز و پر جلال است اما در هم شکسته و آسیب دیده، دارای اخلاقیات اما اخلاقیاتی که فاسد شده اند. ایده های خداوند حقایقی را هم در مورد ذات او منعکس می کند. محبت او، عظمت او، نیکویی او، قدوسیت او. خداوند ایده هایی که فراتر از افکار ما هستند را، جاری می سازد و تعجیبی ندارد زمانی که در مورد مفاهیم بزرگ و عظیم سخن می گوئیم، سرمان می خواهد منفجر شود.

قدرت افکار

فیلم اکشن اینسپشن از ایده های علمی تخیلی برای شرح داستان یک دزدی خارق العاده استفاده می کند. یک دزد و جاسوس حرفه ای تکنولوژی خاصی را ابداع می کند که وارد ضمیر ناخود آگاه قربانیان خود می گردد و زمانی که آن ها خواب هستند ارزشمندترین اسرار آن ها را می دزدد. این کار زمانی امکان پذیر است که فرد مورد نظر به طور مصنوعی توسط دارو به خواب

عمیقی فرو رفته باشد. پس وی قادر است شخصیت ها و موقعیت های جدیدی را به درون خواب خود وارد کرده و آن ها را هدایت کرده و به اطلاعات مهم مورد نظر دست یابد. نکته اصلی داستان این چنین است که نتایجی ناخواسته به همراه القای ایده ها به افکار بدست می آید. شخصیت اصلی داستان ایده ای را در ذهن همسر خود جاسازی می کند و آن ایده این بود که دنیایی ما توهمی بیش نیست. این فکر در ذهن همسر وی ریشه دوانده و تمام افکار او را در بر می گیرد و بالاخره خرابی به بار می آورد. به نیروهای قدرتمندی که در تاریخ وجود داشته اند، بیندیشید. همه آن ها قبل از آنکه تبدیل به تجربه ای در زندگی بشری شوند ایده ای بیش نبودند. قبل از آن لحظه ای که چاشنی بمب در روز ۱۶ جولای، ۱۹۴۵ بر روی سکوی فلزی ۱۰۰ فوتی در صحرای نیومکزیکو کشیده شود، بمب اتم تنها در حد یک تئوری بود. تنها یک ایده بود اما تنها در چند ثانیه نور خیره کننده و انفجاری شدید به وقوع پیوست و آن ایده تبدیل به نیرو شده نیرویی که باعث ترس ملت ها شد و باعث تغییرات جغرافیایی جبران ناپذیر. قبل از آنکه کسی فکر کند دموکراسی می تواند برای مردم نتیجه ای داشته باشد این مفهوم صرفاً یک ایده بود که به شکل یک تئوری در شهر های یونان باستان به مباحثه گذاشته می شد. قبل از این که برادران رایت اولین پرواز خود را بوسیله اولین هواپیمای ساخت دست بشر در کیتی هاوک انجام دهند یک نفر ایده ایرودینامیک را در سر داشت. بالی که باعث ایجاد مکش در قسمت بالایی خود شده و بالا بردن ماشین سنگین تر از هوا را برای آن بال امکان پذیر می کند. در سال ۱۹۸۲ شبکه جهانی متشکل از از شبکه های به هم پیوسته طبق معیارها و اصول طراحی شد و اینترنت نام گرفت. اما اساس آن ایده ارسال داده ها به صورت بسته های مجزا و گزینش بسته ای در شبکه های ارتباطی دور بود که در سال ۱۹۶۰ ایجاد شده بود.

ایده های عالی اجتماعی دیگری نیز وجود دارند مانند ازدواج که در حقیقت اتحاد میان یک مرد و یک زن است و یا آزادی و برابری، عدالت و

قانون موقعیت های اقتصادی و تحصیلات عالی، تمام تجربیات واقعی زندگی و اینچنین موارد تنها به این خاطر به حقیقت پیوستند، که ابتدا ایده های آن ها وجود داشته اند. این چنین ایده ها یک دفعه از آسمان بر سر اشخاص ساده لوح نیافتاده، بلکه مردم ایده های خوب را و همچنین ایده های بد را برداشته و سپس خود تبدیل به قهرمانان آن ایده ها شده اند. این چیز می تواند تأثیر گذاری پر قوتی داشته باشد.

چه بسیارند نگارندگان کتاب مقدسی که تاکید کرده اند، زندگی که ما اکنون پشت سر می گذاریم می تواند و باید توسط اصولی برتر، اداره و شکل داده شود. می توانیم این اصول را حقیقت یا حکمت یا حتی عدالت بنامیم و ما بر این باوریم که این ایده های جدید هنوز هم جاری می شوند. از ساختار و بنیاد های ایده هایی که در سر داریم، الویت ها، تصمیم ها و اعمال ما نشأت می گیرد و آن چه ما در زندگی انجام می دهیم به خاطر ایده هایی است که در ذهنمان جاری شده اند و سپس از ما به خارج تراوش نموده و پیرامون ما را تحت تأثیر خود قرار می دهد. ایده ها مهم هستند. آن ها نیروهایی قدرتمند و نامرئی هستند که قادرند بر یکدیگر اثر مثبت داشته باشند یا به آن ها زیان برسانند.

ایده های بزرگ نیازمند تفکر عمیق هستند.

تأثیر گذاری روحانی در مورد چیزی، عمیق تر از ظاهر مسائل است. بنابراین ما با مقایسه ها و مسائل و ایده های منطقی عمیق تری، سر و کار داریم. اگر تفکر شما سطحی باشد نتیجه گیری آن نیز سطحی خواهد بود. تمام آنچه برای تفکر عمیق درباره مسائل نیاز است زمانی است برای مشاهده، کاوش، مطالعه، مباحثه و تحقیق در مورد مسائلی که با آن درگیر هستیم. تمام این کارها باید بر اساس این عقیده باشد که برای داشتن تأثیرات پایدار بر دیگران باید در لایه های عمیق ارتباطی، منطقی بین مسائل ایجاد کرد. تفکر

عمیق بیشتر بر پایه سخت کوشی بنا شده است تا نبوغ. افرادی که نگاهی انتقادی به ایمان دارند، چنین فکر می کنند که تفکر روحانی به منزله فدا کردن عقل و فکر است. درکی که این منتقدان از روحانیت دارند این است که، افراد روحانی خود انتخاب کرده اند تفکر نکنند. آن ها نمی توانند بفهمند که چگونه ممکن است، شخصی چیزهای روحانی و مبهم را به مسائل تجربی و علمی ترجیح دهد. اما اگر تمام انسان ها روحانی هستند به این خاطر است که به شباهت خداوند آفریده شده اند که خود روح است، پس روح هرگز نمی تواند علیه تفکر و منطق عمل کند. در عوض روح اوج فکر و نظم است. باهوش بودن باعث نزدیک شدن ما به خدا نمی شود. اما نزدیک بودن به خدا باعث تقویت ذهن ما شده و اشتیاقی را در ما برای پیدا کردن ارتباطی منطقی برای تمام زندگی مان بوجود می آورد. افرادی که معتقد و متعهد به تأثیر گذاری روحانی هستند باید افرادی باهوش باشند زیرا آن ها می دانند که فکر ما هدیه ای فوق العاده از سوی خالق است. خالق که فکر او بالاتر از هر فکر دیگری قرار می گیرد. این رهبران مشتاق درک بیشتری هستند و برای گسترش درک و منطق خود را متعهد می دانند. دیدگاه آنان به زندگی این است که زندگی تجربه و آموزش است و تحقیق و مطالعه ساده را راهی می دانند برای سیراب نمودن جان های تشنه خود.

در پس تصمیم گیری های ضعیف در رهبری همواره این سئوالات مطرح می شود که آن ها چه فکری کردند که نتایج بدین گونه شد؟ حقیقت آن است که افراد تصمیم گیرنده اصلاً فکر نکرده اند. همواره افراد بی حکمت و بدون مهارت در جایگاه های مهم تأثیر گذاری منسوب می شوند و به همین دلیل است که ما شاهد شرایط غیر منطقی هستیم. بدهکاری های عظیم مالی، تصمیم گیری های عجولانه کاری، خدمات کلیسایی که دور از تمام بنیادهای کتاب مقدس عمل می کنند و هزاران عملکرد دیگر نمونه هایی از این اشتباهات هستند.

قحطی اندیشه

امروزه جریان های قوی فرهنگی وجود دارند، که تفکر عمیق را بی ارزش دانسته و آن را تخریب می کنند. برای مثال عجله ما در جستجو برای یافتن راهی برای تعمیر یک چیز باعث می شود که تفکر عمیق در مورد آن چیز برای ما غیر جذاب باشد. زیرا وقت و انرژی بسیاری لازم است که به جواب مورد نظر برسیم. هیچ حد و اندازه ای برای بحث و مشورت ما وجود ندارد. ما به مطالعات مختصر علاقه مندیم تا مجبور نشویم مطالعاتی طولانی انجام دهیم زیرا برای خواندن کتاب های بسیاری که در مورد یک موضوع وجود دارند سر در گم می شویم.

ما زمان کمی را برای تأمل بر آنچه می خوانیم و تماشا می کنیم اختصاص می دهیم زیرا همیشه کانال دیگری برای دیدن وجود دارد و سایت دیگری برای مراجعه باز است. ما مانند شبهی هستیم که از یک شی براق به شی دیگری به سرعت در حال حرکت هستیم. برکت اطلاعات بسیار گسترده که امروزه در دسترس ما است از سویی لعنت است زیرا هم چون قطعاتی به کوچکی یک بیت تقسیم شده اند و این اطلاعات در محفظه هایی که مقادیر بسیار زیادی اطلاعات دیجیتالی را در خود ذخیره می کنند پراکنده شده اند. گزارش اطلاعاتی ما امروزه دیگر نظم قدیمی که در کتاب ها و مجلات چاپ شده وجود داشت را ندارد. چند فکر را به هم می بافیم آن را ایمیل می کنیم، آنرا در وبلاگ یا تویتر خود قرار می دهیم. حالا دیگر نوشته شما ثبت شده است فردی یک نیم کره آن طرفتر ممکن است کلمات شما را به اندازه جملات شخصی که یک عمر را صرف کسب مهارت در آن زمینه خاص کرده معتبر بداند. امروزه هر کس می تواند ناشر باشد. امروزه در اوج دموکراسی برای اظهار نظر هستیم. جایی که نظرات یک وبلاگ نویس به اندازه نظرات مقاله نویس نیویورک تایمز در دسترس است.

اما اگر مسئله اعتبار این نظرات نادیده گرفته شود نظرات یک وبلاگ نویس در مورد کشوری در جایی دیگری از دنیا نمی تواند به اندازه یک گزارشگر حرفه ای که خود در آن کشور زندگی می کند موثق باشد. این سخنان نصیحت نیستند حتی انتقادی درباره ابزارهای ارتباط جمعی هم نمی باشند. ابزارها صرفا ابزار هستند. رادیو سپس تلویزیون و اکنون اینترنت ابزارهای عالی هستند. آن ها وسائل نقلیه ای هستند که حامل محموله هایی عظیم اطلاعاتی هستند. ما باید این وسائل را بشناسیم و بدون مقاومت بر آن ها سوار شویم و به این سو و آن سو برویم. فکر ما گرسنه است اما تغذیه مناسب برای آن چیست؟

تفکر و خلاقیت

ظرفیت ما برای تفکر منطقی ریشه در جایگاه ما به عنوان مخلوقی دارد که به شباهت خداوند آفریده شده است. اگر می خواهیم توسط تأثیر گذاری روحانی باعث جلال خداوند شویم باید زمان و تلاش کافی برای تفکر عمیق درباره هر تصمیمی که می گیریم اختصاص دهیم. چگونه انتظار داریم که بر دیگران تأثیر گذاری داشته باشیم، اگر دلایل منطقی پشت سخنان ما وجود نداشته باشد؟ کتاب مقدس به ما می آموزد که ذهن ما و ظرفیت آن برای تفکر و اندیشه، علامتی واضح است که ما شبیه خدا آفریده شده ایم. این تصویر خدا در انسان ها است. تفکر ما جدا از کارهایی دیگر ما به عنوان انسان مثل احساس و اراده عمل نمی کند، بلکه ما برای تحقق ایده ها و شکل دهی زندگی مان از فرمان استفاده می کنیم. ذهن ما قادر است خداوند را بشناسد. اما هیچ علاقه ای به تسلیم شدن به او ندارد. (رومیان ۸ : ۷) نیروهایی روحانی وجود دارند که باعث کوری ذهنی انسان ها می شوند. (۲ قرن تیان ۴:۴) برخی از معلمان هستند که بر ذهن دیگران تأثیر منفی می گذارند و آن ها را به سوی

جسم، فساد و تباهی هدایت می کنند. (کولسیان ۲ : ۱۸ اول تیموتائوس ۳ : ۸ تیتوس ۱:۱۵)

ذهن ما باید تازه شود این اصلی ضروری در تأثیر گذاری روحانی است. " و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده خدا چیست. " (رومیان ۱۲ : ۲) ذهن ما تنها تا زمانی مثبت عمل می کند که در ارتباط با خداوندی باشد که آن را آفریده است. افکاری که از لحاظ روحانی تازه گشته اند از اراده انسانی فراتر رفته و طالب اراده الهی می گردند. برای رهبری هر شخص و هر گروه و هر سازمانی باید ذهن های ما تبدیل شده باشد تا در مسیری که خداوند ما را برای آن آفریده است حرکت کنیم.

جاری شدن ایده ها

ایده های مهم، نیروی محرکه هر پیشرفتی هستند. آن ها بنیادهای نامرئی پس هر موضوعی هستند که ما در حال بنا کردنش هستیم. این ایده ها هستند که جوهره تأثیر گذاری روحانی را در ما تشکیل می دهند. اگر تأثیر گذاری عنصری است که جاری شده و باعث تغییر می گردد، نیرویی که غیر قابل لمس و مخفی است پس ایده ها مانند شبکه ای از جریان های زیرزمینی هستند که دائماً به درون ما در حال ورود و خروج هستند و باعث می شوند که بوسیله آن ها بتوانیم بر دیگران تأثیر گذاری داشته باشیم. رهبری های بزرگ بر پایه ایده های بزرگ بنا شده اند. اما ما باید بدانیم که یک ایده چگونه کار می کند؟

استیون جانسن در کتاب خود به نام " ایده های خوب از کجا می آیند؟ " تصور غالبی که در این مورد وجود دارد را به تصویر می کشد. او این فکر که ایده های بزرگ به صورت کامل بر ذهن افراد نابغه خطور می کنند را مورد انتقاد قرار داده و در تحقیقاتی که در مورد علم اکتشاف و نوآوری انجام داده

است، این چنین اثبات می کند که برخی از بزرگترین ایده ها از خطا و انحرافات حاصل شده است. او همچنین این فرایند را " حدسِ کُند " می نامد و این چنین توصیف می کند که گاهی ایده بزرگ اختراعی بسیار مهم، صرفاً آرام آرام به ذهن یک شخص خطور می کند و وقتی که در ارتباطات اجتماعی مورد بحث گذاشته می شود به عنوان ایده ای عالی شناخته می شود. جانسون هم چنین می گوید، که چگونه ممکن است افراد مختلف ایده های کوچک و جزئی داشته باشند که وقتی این ایده ها به هم وصل می شوند به یک مفهوم و ایده کاملی می توان رسید. انقلابی که در قرن ۲۱ در مورد انتقال اطلاعات و ارتباطات وجود دارد این امکان را به ما می دهد که ایده های کوچک خود را با دیگران به اشتراک گذاشته و ایده های کامل کننده ایده خود را بیابیم. لازم است که ما در رهبری خود تمام ارتباطات را زنده و پویا نگاه داریم تا ایده های کوچک ما بتوانند ایده های مکمل خود را یافته و با آن ها ترکیب شده و نیروی تأثیر گذار واقعی را بوجود آورند.

اگر ما نتوانیم تصمیم بگیریم که چگونه باید ایده هایی که برای خود و ایده هایی که برای تأثیر گذاری بر دیگران داریم را، آگاهانه انتخاب کنیم، همواره شرایطی آشفته در رهبری ما وجود خواهد داشت. برای شروع ایده های کلیدی نکاتی در کتاب مقدس وجود دارد که چارچوب ایمان منطقی را برای ما تعریف می کنند. در کتاب مقدس داستان خلقت، سقوط، نجات و جدال مانند داستانی با سیر منطقی است که به اوج خود می رسد. ایده های عالی دیگری نیز وجود دارند که ریشه در ذات خود خداوند دارند مثل عدالت و محبت او، یا هدف و مأموریتی به عنوان تکلیف که به کلیسا ارائه شده است یا کمک به انسان ها برای این که شاگرد مسیح شوند.

در سطح دیگر ما باید در یابیم که چگونه همه این مفاهیم در زندگی جسم می پوشند. شاهد مسیح بودن امروزه به چه معناست؟ چگونه ممکن است که حقیقت خداوند را به حاضرین مشکوک به این مسئله منتقل کنیم؟

کلیسای محلی چیست و چگونه باید مأموریت خود را انجام دهد؟ معنی رهبری در تجارت چیست؟ تفاوت بین تأثیر گذاری روحانی و تأثیر گذاری ساده چیست؟

در زمان هایی زندگی می کنیم که سیلی از ایده های متفاوت هر روزه در حال جاری شدن هستند. برخی از این ایده ها بسیار بد و برخی حیات بخشند. ما می توانیم باز ایستیم و با هر ایده ای که بر سر راه ما جریان می یابد سازش کنیم و با آن همراه شویم یا آنچه را که می خوانیم یا کل مکالمات و کنفرانس هایی که در آن شرکت می کنیم یا ارتباطاتی که به آن علاقه مندیم را خود انتخاب کنیم.

رهبران اغلب با پذیرش ایده های تحمیلی دیگران دچار مشکل می شوند. اگر دیگران به موفقیت دست یافته اند، به خاطر این است که کتاب های آن نویسنده بخصوص را مطالعه نموده اند و در آن کنفرانس شرکت کرده اند یا در آن سازمان به خصوص عضو هستند. شاید ما هم با انجام دادن همان کارها موفق بشویم. اما رویکرد شجاعانه تر آن است که ما خود تصمیم بگیریم. رهبرانی که قادرند خارج از چارچوب های زندگی رهبران دیگر فکر کنند و به ایده های واقعاً تازه ای دست پیدا کنند و آن ایده ها را در اختیار دیگران قرار دهند، آن ها باعث بوجود آمدن ایده های مبتکرانه می شوند. ایده هایی که ممکن است دیوانه وار غیر واقعی به نظر آیند. این رهبران قادر به تأثیر گذاری هستند زیرا بر این باورند که ایده های جدید هنوز مانند طلایی در معادن مدفون هستند و آن ها در استفاده از کلنگ هایشان برای یافتن این طلاها تردیدی به خود راه نمی دهند.

ایده و روش

مردی نامه ای که توسط یکی از بزرگترین رهبران هم عصرش به او نوشته شد را باز کرد. نویسنده آن نامه جان وسلی بود. قهرمان جنبش متدیست. برای

او چه پیغامی داشت؟ آن شخص که اتفاقاً شبان هم بود باید پس از آنکه وسلی وی را به خاطر داشتن خدمتی سطحی بر اساس تفکری سطحی، محکوم کرده بود، بسیار نا امید می شد.

".... من حتی از تفکر واعظی که مطالعه اندک می کند، می ترسم و شخصی که از کنار مطالعه بی تفاوت عبور می کند اشتیاق خود را برای آن از دست خواهد داد. از این جهت که استعداد تو در موعظه هیچ پیشرفتی نکرده است. درست همانند هفت سال پیش است. وعظ تو زنده است اما عمیق نیست تنوعی در موضوعات انتخابی تو وجود ندارد، هیچ جهت دهی به فکر ها در آن وجود ندارد. مطالعه تنها چیزی است که می تواند در این امر به تو کمک کند. به همراه تفکر و دعای روزانه آه شروع کن! یک قسمت از هر روز را برای تمرینات شخصی اختصاص بده. این گونه می توانی ذوق بیشتری پیدا کنی. ذوقی که الان آن را نداری. آنچه در ابتدا ممکن است کسالت آور باشد، بعداً برای تو خوش آیند خواهد بود. عدالت را در حق روح خود به جا آور و به آن زمان و ابزار لازم را برای رشد عطا کن. دیگر به روح خود گرسنگی نده. "

جان وسلی یک عمل گرا بود و نیروی محرکه ای در پس جنبش گروهی کوچک. که در لایه های مختلف اجتماع از تحصیل و خدمات بهداشتی گرفته تا رهایی از فقر فعالیت می کرد. این گروه ها در احیای رهبران کلیسایی نیز فعال بودند. او صدها هزار مایل را سوار بر اسب طی می نمود برای این که بتواند برای صدها گروه کوچک از مردم در سرتاسر انگلستان موعظه کند. او آنچنان که ما امروز این اصطلاح را به کار می بریم، مرد بسیار پر مشغله ای بود.

او دریافته بود که غیرتش بدون آموختن و بدون داشتن منطقی رشد یابنده، مانند آب در هاون کوبیدن است. چنان که مشخص است، جنبشی که او رهبری نمود تأثیری پایدار و همه گیر در قرن ۱۸ در انگلستان گذاشت. برخی

از مورخین اظهار می دارند که انگلستان به خاطر تأثیرگذاری جنبش متدیستی شاهد انقلاب خونین همانند آنچه در فرانسه اتفاق افتاد، نگشت.

ایده محافظه کارانه در پس ساختار یک گروه کوچک " نظام طبقاتی " خوانده می شود. اصلاحات اجتماعی جان ولسلی دارای اساسی استراتژیک بود که هم عملی بود و هم کتاب مقدسی. هزارن موعظه وی دارای موضوعاتی عمیق بودند، ولی در عین حال برای عامه مردم قابل درک بود. برای این که درک کنیم ولسلی به عمل گرایی پر از انرژی بود باید او را سوار بر اسبش تصور کنیم و انرژی که او مد نظر داشت ایده هایی بود که توسط انبیا و رسولان و متفکران معاصر وی ثبت و عنوان شده بود.

ولسلی باهوش ترین الهی دان عصر خود نبود. او شکست هایی را نیز در زندگی داشت که از آن جمله می توان به زندگی زناشویی نابسامان وی اشاره کرد. اما ترکیب وقف نظم شخصی و خدمت عمل محور او باعث شد که او تبدیل به یکی از بهترین مثال های تأثیرگذاری روحانی در قرن های گذشته باشد. او در هر قدم از کار خود تفکر می کرد، برای این که او انتخاب کرده بود که دائماً ذهن خود را تغذیه کند.

یافتن ایده اولیه

زمانی که در مورد رهبران بزرگ در گذشته تفکر می کنیم ممکن است ابتدا موفقیت آن ها را به یاد آوریم اما به همان صورت ایده های بزرگ یا ایده های اولیه ای که در زندگی آن ها وجود داشت را نیز به خاطر می آوریم که باعث شد آن ها به سوی کسب چنین موفقیت های بزرگی هدایت شوند.

کلمه انگلیسی سمینال (اصلی) از کلمه لاتین نطفه به معنی مسئله ای اصلی و ابتدایی و موثر، گرفته شده است. ایده اولیه مارتین لوتر کینگ این بود که تمام انسان ها شایسته احترام یکسانی هستند. برای این که همه آن ها دارای مقام و مرتبه ای هستند که خداوند به آن ها عطا کرده است. آبراهام

لینکولن این ایده را داشت که اتحاد ایالات متحده آمریکا جدائی ناپذیر است. وینستون چرچیل سرنوشت تمام انگلستان را با این ایده تغییر داد که ظلم و استبداد به هیچ وجه قابل تحمل نبوده و همچنین وی این ایده را برای آیندگان نیز به ارث گذاشت و به آن ها در مورد اجماع نیروهای کشورهای مختلف پشت پرده آهنین هشدار داد.

اسقف و الهی دان قرن چهارم ، آگوستین هیپو که بعدها به پزشک فیض شهرت یافت شخصی بود که، در برابر تفکر عدالتِ عملی رایج در بسیاری از کلیساهای آن زمان، ایستاد. آگوستین خود را مبتکر این ایده نمی دانست بلکه فقط آن اصل انجیل را به دیگران منتقل می نمود. یازده قرن پس از آگوستین مارتین لوتر دوباره آتش این ایده اولیه را مشتعل ساخت. او بر فیض رایگانی که از رابطه صحیح ما با خدا که از طریق مسیح امکان پذیر می گردد، پافشاری نمود. نزدیکتر به زمان ما بیلی گراهام برای میلیون ها نفر موعظه کرد و همان ایده اصلی را به آن ها منتقل نمود. محبت بخشنده خداوند از طریق مسیح برای همه قابل حصول است. جان استات به تمام دنیا سفر نموده و بذر این ایده اصلی را کاشت که تعالیم صحیح کتاب مقدس باعث حفظ ایمان صحیح مسیحی می شود. رابرت پیرس سازمان بشر دوستانه ورلد ویژن را تاسیس کرد و ایده اصلی وی این بود. ایمان مسیحی باید از خود واکنشی عملی در مورد رنج های فیزیکی انسان های دنیا نشان دهد.

آیا خداوند در ذهن شما ایده های اصلی و یا عقیده ای بنیادی را قرار داده است که بتواند مفهوم و نیروی تأثیر گذاری شما بر روی دیگران باشد؟ برخی از رهبران ایده اصلی رهبری خود را می شناسند و برخی دیگر به دنبال آنند. اگر چنین فکر کنیم که خداوند فقط به یک انسان یک ایده بزرگ و ایده آل عطا کند بسیار مصنوعی خواهد بود. اما به عنوان مسئله ای عملی رهبران باید بدانند که چطور باید بر چیزی که انجام می دهند تمرکز کنند و اگر تنها یک ایده، یک آتش اشتیاق، یک درد، یک عقیده پیش برنده و یک تصویر از دنیا در

ذهن شما وجود دارد که نمی توانید آن را از خود دور کنید، پس شاید این همان ایده اصلی ای باشد که خداوند، ما را بدان خوانده است.

مهیا نمودن شرایط برای رشد ایده ها

بنابراین چگونه می توانیم بر تفکر خود در رهبری مان عمق ببخشیم؟ چگونه می توانیم سطح فکری همکارانمان را ارتقا دهیم و آن را توسعه ببخشیم؟ این مسئله تست بهره هوشی نیست بلکه انتخاب و انتظام است.

۱ - زمانی را برای تفکر بر مسائل/اختصاص دهید. فرایند تصمیم گیری را دنبال کنید. هیچ کدام از ما نمی خواهیم سال ها بعد شخصی به ما چنین بگوید "واقعاً آن زمان چه فکری می کردی؟" و ما هیچ جواب قانع کننده ای برای او نداشته باشیم. گاهی ما باید آرام آرام حرکت کنیم. زمان مناسبی را به بحث، اندیشه، تحقیق و جستجو در عمل کرد مان، مطالعه زندگی نامه رهبران گذشته، مطالعه کلام و دعا اختصاص دهید. ما باید قاطع و در عین حال با تدبیر باشیم.

۲ - مطالعه کنید. مرتباً مطالعه کنید و باز هم مطالعه کنید. دنیایی از ایده ها در کتاب های عالی و نوشته های مجلات وجود دارند اما دو نوع نگرش در مورد ایده های موجود در این نوشته ها وجود دارد. اولی این است که در جستجوی راه حلی برای مشکلات باشید. به عنوان مثال رهبری که در دفتر خود با کشمکش همکارانش روبرو است به دنبال کتابی می گردد که چگونگی حل درگیری های رایج در ادارات در آن نوشته باشد. رویکرد بهتر چنین خواهد بود که این رهبران به طور مرتب دیدگاه ها و ایده های مختلفی را بر اساس مطالعات منظم متون مناسب جمع آوری کنند. روش و عملکرد ما باید چنین باشد. مثل انبارکردن تیر آهن ها قبل از شروع یک پروژه ساختمانی است. فردی می تواند با الگوی کوچکی از مطالعه روزانه شروع به خواندن بکند حتی اگر اشتیاق طبیعی برای مطالعه ندارد. برای مثال پانزده دقیقه در روز و کم کم

به این میزان اضافه کند. شاید شما بتوانید از کتابهای صوتی که روش بسیار خوبی برای مطالعه هستند، استفاده کنید که در این روش به فرد این امکان داده می شود که هم زمان چند کار را با هم انجام دهد و یا بر روی مطالب خوانده شده تفکر نماید.

۳ - یادگیری خود را گسترش دهید. باید مطمئن باشیم که در مطالعه خود تنها بر یک نوع موضوع تمرکز نداشته باشیم. همه ما نوع مطالعه مورد علاقه خود و نویسندگان مورد علاقه خود را داریم. اما همین تفکر دوشادوش تفکر توسعه یافته حرکت می کند. به عنوان مثال تمام رهبران از دروس تاریخی بهره برده اند. نوشته هایی که از آزمون گذر زمان با موفقیت عبور کرده اند غالباً از کتابهایی جدید و امروزی مفید تر واقع شده اند. وسوسه ای دیگری که برای رهبران وجود دارد وعده یافتن راه حل کاملاً جدید برای مشکلات در زمینه های فنی است که لزوم استفاده از آخرین دستاوردها همواره احساس شود. اما در رهبری روحانی ما باید اصول و قواعدی را که توسط افراد بزرگ و باهوش و حکیم و خدا ترس بوجود آمده اند را بیابیم و آن ها را در رهبری خود بکار ببریم. خواه انتشار مطالب آن ها مربوط به حال باشد و خواه مربوط به به قرنها پیش باشد.

۴ - برای بالا بردن کیفیت مطالب دریافتی خود از رسانه های دیگر در کنار کتاب استفاده کنید. کیفیت رسانه های صوتی و تصویری به طور چشمگیری در حال بهبود و گسترش است. مطالب غیر مفید بسیاری هستند که می توانند باعث تلف شدن وقت ما گردند اما اگر به خوبی جستجو کنیم می توانیم مطالب خوبی بیابیم.

۵ - همواره با دوستان و همکاران خود گفتگو کنید. ارتباطات مفهومی است عالی که امروزه ما برای تاکید بر ارتباط با دیگران از آن استفاده می کنیم، اگر ایده های بزرگی که به آن ها دست پیدا می کنیم را با دیگران در میان گذاشته و در مورد آن ها بحث کنیم این ایده ها قادرند چند برابر

شوند. در این صورت است که ما می توانیم جوانب مختلف یک ایده واقعاً عالی را دریابیم و در این بحث و گفتگو ها است که ایده های کوچک مکمل های خود را یافته و تبدیل به ایده های قدرتمند می شوند.

انگیزه بالای دیگری برای تفکر عمیق وجود دارد. در آخر این کار با انگیزه محبت عملی می شود. این به معنای اهمیت دادن به مردمی است که به آن ها خدمت می کنیم و این محبت زمانی آشکار می شود که تحقیقات، آزمایشات، مقایسات و بهترین ایده های خود را هر روزه به سوی آن ها جاری می کنیم. این کارها نشان دهنده محبت ما نسبت به خداوند است. " خداوند خدای خود را با تمام قلب و جان و فکر خود محبت نما " (تثنیه ۶ : ۵) زمانی که در مورد ارزش ها و تصمیم های رهبری خود عمیقاً تفکر می کنیم به خداوند احترام گذاشته او را محبت می نمائیم و این مهم ترین چیزی است که دیگران در رهبری ما مشاهده خواهند نمود.

فصل هفتم

فرصت ها را غنیمت بشمارید.

«فرد بدین منکرات موجود در هر فرصت را می بیند و فرد خوش بین در هر سختی فرصت ها را در می یابد.»

وینتون چرچیل، وزیر امور خارجه انگلستان

رهبری روحانی بر پایه فعالیت، تخصص، کنجکاوی، جسارت و تحقیق استوار است که به معنای داشتن ابتکار عمل در رهبری است. اما بر خلاف انواع دیگری از رهبری اهداف و مقصودها توسط خود خدا هدایت می شوند. در این مسیر فرصت های فراوانی برای این کار وجود دارند، ابتکار عمل های بی شماری وجود دارند که ما می توانیم انجام دهیم اما گاهی سؤال این است که واقعاً ما چه ابتکار عملی را باید برای انجام دادن انتخاب کنیم؟ چگونه یک فرد می تواند میان فرصت هایی که خداوند و خود او ایجاد می کند، انتخاب کند؟

روی کرد منفعل چنین است صبر می کنیم تا ببینیم چه پیش می آید. رویکرد تهاجمی این چنین است. خودمان راه را باز کنیم. یک امکان دیگر نیز وجود دارد که مطیعانه به سوی راهی که خداوند به شما نشان می دهد حرکت کنید. وسوسه ای که برای یک خود تأثیر گذار لجباز و تهاجمی وجود دارد این است که سعی کند یکی پس از دیگری موانع مقابل راه خود را بردارد. وسوسه ای که برای افراد منفعل وجود دارد این است که به اسم انتظار برای هدایت خداوند، وقت خود را تلف نموده و در کار خود اهمال کند. پیروی از راهی که خداوند به او نشان می دهد آسان ترین راه نیست و حتی سخت تر از رویکرد تهاجمی است.

دریافت فرصت های مناسب به طور مستقیم با عطای تمیز در ارتباط است. زمانی که متوجه چیزی می شویم که به نظر فرصت خوبی می آید باید تمیز دهیم که آنچه ما می بینیم واقعاً مجالی مناسب برای ما است یا این که آرزوی ذهنی ما است. یا این که صرفاً ایده ای است که به ذهن ما خطور کرده. بسیاری از رهبران حتی زمانی که چشمان روحانی شان به آن ها گفته که دری در روبروی شما وجود دارد به بن بست رسیده اند. بسیاری از رهبران نیز فرصت های عالی را از دست داده اند زیرا اندیشیده اند که این فرصت صرفاً پنجره ای بوده که بتوانند از طریق آن دور دست ها را تماشا کنند و نفهمیده اند که این در، همان دری است که برای عبور آن ها و رسیدن به موفقیت باز شده است.

کلمه آپرچونیتی یا فرصت در انگلیسی از دو کلمه در لاتین مشتق شده است. "آپ" (به سوی) و "پرتوس" که به معنی بندر و پناهگاه است. بنابراین فرصت از لحاظ لغوی به معنای آمدن به پناهگاه و بندر است. مکانی که راحت و مناسب است. جایی که ما به آن تعلق داریم. زمانی که چیزی منطقی به نظر می آید و هنگامی که فرصت درست را در مقابل خود دیده و راه خود را به سوی آن ادامه می دهیم مانند آن است هستیم که کشتی خود را به سر منزل مقصودش می رسانیم.

فرصت تنها به معنای "آنچه امکان پذیر است." نیست، بلکه فرصت به معنی "آنچه درست است." می باشد. بوسیله تمیز روحانی در مورد فرصت هایی که خداوند به ما عطا می کند می توانیم صحیح را از غلط تشخیص دهیم. اما اغلب آنچه دشوار است تصمیم گیری و چالش های فرآیند تصمیم گیری است به عنوان مثال :

- شخصی به شما پیشنهاد می کند که برای انجام خدمت جدیدی که آغاز شده با او همکاری کنید. آن کار ارزشمند به نظر می آید و هدف های آن

قابل احترام است. آیا صرفاً این دو فاکتور کافی است که در آن زمان و مکان شما تعهدی را بپذیرید؟

- یک نفر در کلیسا از فروش یک قطعه زمین با قیمت مناسب به شما خبر می دهد و پیشنهاد می کند که کلیسا را از وضعیت کنونی خود که در حال خراب شدن است و داخل شهر است به فضای بزرگتری کشتزار مانند به بیرون از شهر منتقل کنید.

- شما در صدد استخدام یک نفر برای خدمتی خاص هستید. حتی قبل از آنکه به طور رسمی اعلام کنید که جای خالی برای شغل مورد نظر وجود دارد شخص مناسبی آمده و درباره آن شغل اظهار علاقه می کند. شما با خود می اندیشید این باید هدایت خداوند باشد زیرا که انگار آن شخص یک دفعه از آسمان برای آن کار رسیده است. اما آیا آن فرد گزینه صحیحی برای شما است یا این که صرفاً چون انتخابی ساده است وی را برمی گزینید؟

- یک سازمان بشارتی می خواهد در سازمان شما خدمات بشارتی انجام دهد و آن ها سابقه خوبی در مورد این کار نیز از خود ارائه داده اند. اما آیا این فعالیت خاص برای سازمان شما مناسب است؟

- پس از سال ها کار در یک زمینه خاص احساس فرسودگی می کنید. یک نفر به شما پیشنهاد کار در یک سازمان جدید با موقعیت بهتری را می دهد. تغییر محیط برای شما خوش آیند است. ارتقای مقام برای شما می تواند به منزله پیشرفت شغلی باشد. اما شما نگران هستید اگر این کار جدید را برگزینید بیشتر برای شما به منزله فرار از مشکل خواهد بود و نه قدم گذاشتن در حیطه کاری بالاتر.

- از شما انتظار نمی رود، در سنی که هستید هنوز مجرد باشید. از خود می پرسید مبادا ملاک های شما بسیار بالا بوده است. سپس دوستی شما

با یک فرد تبدیل به رابطه ای عاشقانه می شود. اما این فرد هرگز آن چیزی نیست که شما در مورد زوج آینده خود فکر می کردید. چگونه می توانیم تصمیم بگیریم که از چه دری به بازی قدم بگذاریم؟

یافتن درها

رسولان یک چیز را به خوبی درک کرده بودند و آن این بود که آن ها تأثیرگذار واقعی نبودند بلکه روح خدا است که تأثیر واقعی را در افراد ایجاد می کند. پطرس این چیز را از طریق شکست و احیای دوباره خود فهمید. یعقوب آن را از طریق مشکلاتی که به عنوان رهبر در کلیسای مادری یعنی اورشلیم حمل می کرد آموخت. پولس آن را درک کرد زیرا مستقیماً به طرز عجیبی از یک دشمن مسیحیت به سفیری برای آن تبدیل شد و با خود تمام ابزارهای علمی یهودیان و شهروندی رومی را آورد اما غرور روحانی و احساس عدالت شخصی را که به خاطر فریسی بودن داشت، پشت سر رها نمود.

یک شب که پولس بر عرشه یک کشتی تجاری بود، و بر اثر طوفان در دریای مدیترانه به این سو و آن سو می رفت با خود چنین اندیشید: "آیا این بار هم مانند دفعه قبل کشتی شکسته خواهد شد؟ آیا به روم که باور داشت فرصت های زیادی برای خدمت در آن جا وجود دارد، خواهد رسید؟ او مسافری بود که هیچ جنسی برای فروش و هیچ ثروتی برای سرمایه گذاری در روم نداشت. پولس بود و یک همسفر، حتی آن ها نمی دانستند که چگونه از آنان استقبال خواهد شد و یا شش ماه بعدی را در کجا زندگی خواهند کرد؟

جماعت کوچک یهودی که در سرزمین های اطراف دریای مدیترانه پراکنده بودند منتظر مسیح موعود بودند. پولس پیغام خدمت و مرگ و رستاخیز مسیح را با خود داشت. برای پولس سفر های او فرصت مناسبی بود برای این که تمامی امپراطوری را یکی پس از دیگری بشارت دهد.

گاهی پیغام او با اشتیاق فراوان و توأم با قدر شناسی پذیرفته می شد و گاهی مخالفت ها آنقدر شدید بود که حتی باعث به خطر افتادن جان او می گشت. زمانی که پولس با مخالفت شدیدی روبرو می شد هرگز چنین نتیجه گیری نمی کرد که راه را اشتباه رفته است یا این که فرصت ها را اشتباه تفسیر کرده است. خواه در نتیجهٔ مأموریت وی تعداد زیادی نجات می یافتند و خواه ظاهراً هیچ نتیجه کسب نمی شد. رویکرد پولس باز همین بود که قدم به آن سوی درهایی بگذارد که خداوند برای او باز می کرد. از عبارت دروازه که در کلام خدا استفاده شده چیزهای بسیاری می توان آموخت. پولس در دوم قرن‌تیا ن ۲ : ۱۲ چنین می گوید: " اما چون به ترواس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه ای برای من در خداوند باز شد. " پولس در سومین سفر بشارتی خود بود و از یک شهر به شهر دیگر می رفت. در این زمان از جفاها در یونان فرار کرده در اجبار داشت که به اورشلیم برود. اگر چه به درستی می دانست که با مشکلات بسیاری روبه رو خواهد شد. اما او می دانست که فرصت ها دروازه هایی هستند که خداوند می گشاید. آن ها هدایت الهی هستند حتی اگر نتوانیم حدس بزنیم که چه نتیجه ای در پس این فرصت ها منتظر شما است.

پولس از زندان نامه ای می نویسد و از ایمانداران می خواهد که دعا کنند تا خدا در کلام را بر روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید افتاده ام را بگویم. مردی که در روم در زندان نشسته است منتظر دری است که گشوده شود و منظور او در آهنی زندان نیست، بلکه دری است برای دست یابی به افراد ذی نفوذ در روم. پولس فردی نبود که تنها به دنبال نشست و برخاست با افراد بزرگ باشد. انگیزه او ارتباط با بزرگان نبود. اما این موضوع را نیز نادیده نمی گرفت. در حبس بودن او می توانست درهایی برای دیدن قیصر بگشاید و چه اتفاقی می توانست بیافتد اگر چنین درهایی به روی وی باز می شدند؟ (فیلیپیان ۴ : ۲۲) یکی از عالی ترین درهایی که خداوند در نسل اول ایمانداران گشود، باز شدن در انجیل مسیح به سوی دنیای توسعه یافته بود.

" زمانی که پولس و همراهان وی به انطاکیه رسیدند، جایی که سفر بشارتی آنان از آنجا آغاز شده بود، چون وارد شهر شدند کلیسا را جمع کرده ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت ها باز کرده بود. " (اعمال ۱۴ : ۲۷) انقلابی در راه بود. به معنای خاص کلمه آن انقلاب دنیا را عوض کرد. نکته کلیدی داستان در آن جا بود که خداوند دری را باز می کرد که تنها خود او قادر به گشودنش بود. باید در قلب امتها معجزه ای صورت می گرفت تا به پیغام اعتنا کرده، سپس واقعاً به آن ایمان می آوردند و می پذیرفتند که نجات دهنده به دنیا آمده و او مرد فقیری بود که در فلسطین زندگی کرده و مانند یک مجرم اعدام شده بود. سپس ما کلمه دری گشود را در کتاب مکاشفه می بینیم. روایی که در آن مسیح به یکی از کلیساهای می گوید "..... اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده ام که کسی آن را نتواند بست.... " (مکاشفه ۳ : ۸) و آیه معروف " اینک بر در ایستاده می کوبم، اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من " (مکاشفه ۳ : ۲۰) و دوباره در اینجا به این نکته بر می خوریم که خداوند حاکم است که دری بگشاید و او ما را به سوی در هایی که پیش روی ما گذارده است فرا می خواند. درسی که از درهای گشوده می آموزیم این است که ما باید به دنبال فرصت هایی باشیم که خداوند پیش روی ما قرار می دهد و نه مسیری که پیش روی ما قرار دارد. پس ما اجباری برای ایجاد فرصت ها از خود نشان نمی دهیم و از سوی دیگر منفعلانه نیز عمل نمی کنیم بلکه می خواهیم که خدا ما را در جایی که باید باشیم قرار دهد. مثل پولس که در سفرهای بشارتی اش حرکت می کرد، تحقیق و تفحص و مشاهده می کرد ما نیز باید همین کار را انجام دهیم. زمانی که توانستیم نوری را از شکاف در پیش روی ببینیم، اگر خداوند آن در را برای ما باز کند باید به سوی آن بدویم. تنها در این صورت است که می توانیم از هر فرصتی بیشترین بهره را کسب کنیم. (کولسیان ۴ : ۵ ، افسسیان ۵ : ۳)

بررسی دقیق فرصت ها

آن روز نقطه عطفی در زندگی او محسوب می شد. زمانی که پطرس با فرصتی روبرو شد که هیچ کدام از شاگردان مسیح حتی تصورش را هم نمی توانستند بکنند. این فرصت تمامی اصول و ارزش های او را زیر پا گذاشت. وی در مقابل دری ایستاد که به خانه مردی باز می شد و به طور معمول هرگز پطرس نمی توانست بدان خانه وارد شود. آن خانه یک غیر یهودی بود. بدتر آنکه آن غیر یهودی بود بلکه یک نظامی رومی بود. او یک یوز باشی بود. نام او کرنلیوس بود. پطرس به اجبار سه مردی که کرنلیوس فرستاده بود به آنجا رفت. اما قبل از آن پطرس رویایی دیده بود. سه بار تمام خداوند در آن رویا از پطرس دعوت می کند که خوراکی را که بر اساس قوانین عهد عتیق خوردنش ممنوع است را بخورد و این جمله برای او تکرار شد که "آنچه خدا پاک شمرده است تو حرام مخوان." در آخر رویا روح خداوند به او گفت اینک سه مرد تو را می طلبند. پس برخاسته پایین برو و همراه ایشان برو هیچ شک مبر زیرا من ایشان را فرستادم.

حتی پطرس به آن سوی در رفت و خود یوزباشی را ملاقات نمود که به نشانه احترام به وی تعظیم کرده بود و اتاقی که به آن وارد شدند پر از دوستان و خویشاوندان آن فرد بود. اینان گروهی از امت ها بودند که توسط خود خداوند آماده شده بودند که جزو اولین پیروان، مسیح باشند و پیغام مسیح را به مناطق بسیار دور برسانند. پس پطرس داستان و پیغام مسیح را برای آنان شرح داد، روح با قوت بر آن جماعت نازل گشت و اولین افرادی غیر یهودی، در نام عیسی مسیح تعمید یافتند. این حتی خود پطرس نبود که تصمیم گرفت آن ها را تعمید دهد. سؤال این است چگونه کسی می توانست، مانع از تعمید یافتن این گروه شود؟

این اتفاق در شهر ساحلی قیصریه به وقوع پیوست. پطرس باید در اورشلیم توضیحات فراوانی از این کار خود ارائه می کرد. اما توضیحی که

پطرس به رسولان و دیگر رهبران کلیسا ارائه داد، صحیح و مسلم بود. چطور ممکن بود که شخص به خداوند نه بگوید. حتی اگر در ابتدا چنین به نظر می آمد که خداوند دارد قوانین خودش را تغییر می دهد و این تفکر ریشه در مطالعه کم شریعت و کتب انبیا داشت. پس از آن واقعه دیگر درها باز نمی شوند بلکه از پاشنه در می آیند و بسیاری از رسولان پیغام نجات را در سراسر امپراطوری به امتها و یهودیان اعلام می نمایند. چگونه می توانیم بفهمیم که این فرصت از سوی خدا برای ما ایجاد شده است؟ به راهنمایی های زیر توجه کنید :

۱- آیا این فرصت با ارزش های شما به عنوان یک ایماندار و یا ارزش های گروه یا سازمانی که عضو آن هستید هم راستا است؟ تصمیم های صحیح صرفاً بر اساس استراتژی و تاکتیک های خاصی گرفته نمی شود بلکه بر اساس ارزشهای نیکویی، که در پس این استراتژی ها و تاکتیک ها وجود دارند اتخاذ می شوند. از دیدگاه روحانی، ارزش ها بر اساس تصمیمات شخصی ما ایجاد نمی شوند. ما باید به موضوعاتی که برای خداوند ارزشمند هستند، ارزش دهیم. در ابتدا خداوند بر تمام چیزهایی که آفریده بود چنین اظهار نظر کرد و گفت : " نیکوست. " نیکو است، بسیار نیکو است. پس زمانی که می خواهیم فرصتی را ارزیابی کنیم در درجه اول این سؤال را باید از خود بپرسیم. آیا به نظر خداوند این کار و این عمل نیکوست؟

۲- آیا این فرصت با اهدافی که شما دارید سازگار است؟ چنین در نظر می گیریم که ایده ای دقیق و شکل گرفته در مورد اهداف مان داریم (چه از لحاظ شخصی چه از لحاظ سازمانی). اکثر مواقع باید فرصت هایی که هیچ ارتباطی با اهداف ما ندارند را رد کنیم. مگر آنکه دریابیم که این خداوند است که دارد مسیر ما را اصلاح می کند.

۳- آیا این فرصت روشی است در دستان خداوند که بوسیله آن می خواهد اهداف و مقاصد شما را اصلاح کند؟

این نکته رهبری روحانی را از انواع دیگری از رهبری متمایز می سازد. زمانی که ما کنترل کننده امور هستیم در مورد مقاصد خود تصمیم می گیریم و آن طور که می خواهیم نسبت به فرصت ها واکنش نشان می دهیم. اما آنانی که باور دارند باید تحت نظارت مقتدرانه و پر از محبت خالق جهان کار کنند بر می دانند زمانی خواهد رسید، که باید فرضیه ها، مقاصد و مسیر پیشین خود را تغییر دهند. به ابراهیم گفته شد که باید حران را ترک کند. به موسی گفته شد که باید از مصر خارج شود. قبل از تغییر مسیر شاول طرسوسی به سمت مسیح، او با غیرت از عقاید فریسی خود دفاع می کرد. هر کدام از ما در زندگی ممکن است از سوی خداوند خوانده شده باشیم تا کاری متفاوت با آنچه انتظارش را داریم، انجام دهیم.

۴- آیا این فرصت هم راستای ارزش های کتاب مقدس است؟ برخی از افراد سعی دارند آیاتی را پیدا کنند که هم راستا با تصمیمات شان باشد. چون این گونه فکر می کنند که وفاداری به حقایق کتاب مقدس به معنی این است که برای هر کاری که ما انجام می دهیم باید فصل و آیه ای در کتاب مقدس وجود داشته باشد.

اما هرگز کلام این ادعا را نکرده است که برای هر شرایطی از زندگی نسخه ای دارد. هیچ آیه ای در کلام وجود ندارد که به ما بگوید کسب و کار جدیدی در شهری دیگر آغاز کنیم یا نه؟ هیچ پاراگرافی وجود ندارد که به سوزان بگوید که باید با آن مرد ازدواج کند یا نه؟ عبارات کتاب مقدس نباید شاخص رشد ده برابری یا صد برابری یک سازمان باشند. حقایق کتاب مقدس به ما اصول و ارزشها را ارائه می دهند و پس از آن است که ما باید بر اساس تمییز روحانی، با روشهای روحانی تصمیم گیری کنیم.

۵- آیا این فرصت ارزش های کتاب مقدسی را نقض می کند؟ این فیلتر بسیار مهمی است. این فیلتر مانع از آن می شود که ایمانداري در یک شرکت

تولید فیلم های پورنوگرافی استخدام شود و مانع از آن می شود که یک نماینده مسیحی با روش های غیر اخلاقی رقبای خود را از صحنه حذف کند.

۶- اگر این احتیاج حس شود که هم اکنون باید با جماعت دیگری همکاری کنیم آیا رهبر می تواند اعضا را قانع کند که این تصمیمی برای همه مفید است؟ این نکته موضوع ظریف دیگری در تأثیر گذاری روحانی است شاید خداوند در بر روی یک فرصت مناسب می گشاید و رهبر باید آن فرصت را در یابد. اما می دانیم که مواقع بسیاری بوده که افراد ادعا کردند که برای این تصمیم خداوند آن ها را هدایت کرده است ولی در حقیقت یک سخنرانی ماهرانه ای بوده تا افراد جماعت را با خود همراه سازند. زمانی ما می توانیم از رفتن به مسیرهای دلخواه محافظت شویم که درباره این تصمیمات بررسی نموده و با دیگران مشورت کرده باشیم. تنها رهبران سست این چنین هستند که از مسیر قبلی خود به یک باره به بیرون می جهند و از دیگران نیز انتظار دارند بدون داشتن هیچ اطلاعی از چیزی که در انتظارشان است آن ها را پیروی کنند. ممکن است خدا دیدی را به یک رهبر بدهد (در واقع دید همان تجربه شخصی است) اما رهبران حکیم ترجیح می دهند که دید آن ها توسط شاخص هایی منطقی آزموده شود. مراقب رهبرانی باشید که ایده بزرگ و جدیدی را بر روی میز می گذارند و سریعاً در مورد لزوم اطاعت و وفاداری به خود سخن می گویند و شما را مجبور به انجام آن ایده می کنند.

چیزی که هر رهبر دیر یا زود آن را تجربه خواهد نمود این است که از آینه پنجره کناری به پشت سر خود نگاه می کند و افسوس فرصت هایی را می خورد که از دست داده است. اکثر مواقع دیگر کاری از او بر نمی آید، زیرا آنچه اتفاق افتاده دیگر قابل بازگشت نیست اما کاری که می توانیم انجام دهیم این است که از آن تجربیات درس بیاموزیم و بدانیم که چه اتفاقی افتاد و فقط متمرکز آن فرصت از دست رفته نشویم.

آیا ما می توانیم اجازه دهیم که کسی با سخنانش ما را از آن فرصت دور کند؟ آیا ما دچار کمبود انرژی و کاستی ای در تعهد خود بوده ایم؟ رهبران باید از اشتباهات گذشته خود درس بیاموزند. گذرگاه هایی که در زمان خود مانند فرصت هایی خوبی بودند اما در واقع آرزوها و برنامه های شخص دیگری بوده اند. باز هم ما قادر نیستیم گذشته را تغییر دهیم و نباید که با افسوس و ناراحتی مأیوس شویم.

دیدن فرصت ها و سپس بررسی آن ها قسمتی از بلوغی است که هر رهبر باید آن را پشت سر بگذارد. آنچه ما باید بدانیم، این است: "تا زمانی که زندگی می کنیم هنوز فرصت هایی در مقابل ما وجود دارند." اما برای رهبران مهم است که اغلب باز ایستاده و تمایلات شخصی خود را در مورد مسیر و فرصت بسنجند. در ابتدای این فصل ما در مورد یک رهبر تهاجمی که درها را می شکند صحبت کردیم و او را با یک رهبر منفعل که فقط منتظر است مقایسه کردیم. این دو نوع گرایش غالباً ریشه در خلق و خوی ما دارند. این گرایش ها می توانند به سوی مثبت هدایت شوند البته اگر ما بر آن آگاهی باشیم. ما رهبرانی فعال و پر انرژی نیاز داریم. همچنین به رهبرهایی محافظه کار و متفکر. اگر چه ممکن است شخصیت این دو گروه با یکدیگر باعث ایجاد تنش گردند اما بالاخره می فهمیم که خداوند اراده کرده که کارش را توسط افرادی با خلقیات متفاوت و متضاد انجام دهد و آنچه ما را در مقابل محدودیت های شخصیتی مان محافظت می کند این است که ایمان داشته باشیم و بدانیم و بپذیریم که خداوند پیشاپیش ما در حرکت است و راه ها و پیچ و خم ها را می شناسد و ما را به سوی بندر یعنی مسیح هدایت خواهد کرد.

فصل هشتم

خلاق باشید.

« هنر صرفاً یک نقاشی نیست، هنر چیزی است، خلاصانه، پر حرارت و شخصیت. هنر معنا و ارتباط است، نه ماده و جسم. »
 ست گودین مؤسس و مؤلف

گاهی تصویر صحیحی که از رهبری وجود دارد تصویر یک جستجو است. نگاهی به سوی مکانی دور که به هر قدم در آن مسیر معنا می بخشد، مثل مسیر حرکت یک ایماندار به سوی آسمان که مشخص کننده روش زندگی او در طول این مسیر است و گاهی هم بهترین کلمه برای آن کلمه نبرد است. رهبری به معنای کمک به افراد برای دیدن دشمن واقعی آن ها است. پس رهبری روحانی یعنی کمک به مردم برای مبارزه با گناه و جنگیدن علیه وسوسه های شریر است. چشم انداز دیگری که برای رهبری وجود دارد خلاقیت است. واقعیت مهمی که وجود دارد این است که خداوند به ما اجازه می دهد تا در چیزهایی جدیدی که او می آفریند نقشی داشته باشیم. در تحقیق ها و جستجوها وارد ماجراجویی ها می شویم. نبرد مشکلات خود را دارد اما همه این مسائل در مقایسه با کاری که خداوند خالق، انجام می دهد هیچ است.

زمانی که ما خدمت جدیدی را بنیاد می نهیم یا کاری جدیدی را شروع می کنیم که به نیازهای اساسی انسان ها توجه دارد، در واقع ما در راه های مبتکرانه ای که خداوند بر روی زمین می خواهد اجرا کند شریک می گردیم. همچنین زمانی که نوع جدیدی از آموزش را امتحان می کنیم یا زمانی که کلیسای جدیدی را بنیان گذاری می کنیم یا زمانی که خلاقیت های جدیدی

را وارد الگوهای قدیمی پرستشی می کنیم، در واقع ما با خدا شراکت و همکاری می کنیم. در تجارت، تحصیل، ارتباطات، دانش روش انجام کارها سیری منطقی دارد. از پله "الف" به پله "ب" و سپس به "ج" می روید و این کار را تا به آخر ادامه می دهید. با عنصر X آغاز کرده و عنصر Y را اضافه می کنید. کمی از عنصر Z را وارد نموده و به محصول دلخواه می رسید. صد را به هزار تبدیل کنید و همین طور ادامه دهید تا به میلیون برسید و در این موقع است که شما به هدف خود رسیده اید. در دنیای امروز خلاقیت بالاترین جایگاه را در زمینه های مختلف دارد. مؤسسات برتر به دنبال رشد کیفی کار خود هستند و نه صرفاً رشد کمی آن. و توجه بیشتری به روشی که بوسیله آن یک فرد به هدف خود می رسد معطوف می دارند تا رسیدن به خود هدف. افرادی گوناگون برای رسیدگی به کارهایی چون حسابداری، تکنولوژی پزشکی و اقتصاد استخدام می شوند. آنان افرادی هستند که عنصر ذهنی صحیح را به کار خود اضافه می کنند. آن ها هنر را به تولیدات خود می افزایند و بدین ترتیب نتیجه کار آن ها بسیار مهیج و زیبا می شود.

ارزشمند شمردن خلاقیت چیز تازه ای نیست، بلکه این طرز تفکر اصلی است از نگرش باستانی و کتاب مقدس بر زندگی. خداوند آفریننده مغز ماست از دو نیمکره چپ و راست. خداوند می خواهد که همه انسان ها توانایی این را داشته باشند که هم از نظم و هم از هنر در رویکردشان نسبت به زندگی استفاده نمایند. لزوماً همه افراد تأثیرگذار نباید خلاق باشند، اما حداقل باید آن ها برای خلاقیت ارزش قائل باشند و افراد خلاق را به کار بگیرند. در زیر به چند مثال از این که چگونه یک رهبر می تواند خلاقیت را در کار خود اضافه کند، اشاره می کنیم.

- رهبری قصد دارد که کارکنان کلیسا را مجدداً سازماندهی کند، زیرا ناکامی های بوجود آمده در روند کار نشان دهنده آن است که به کارگیری افراد در پست هایی که پنجاه سال پیش بنا نهاده شده اند دیگر پاسخ گوی

نیازهای امروز نیست. بنابراین در روند کار تجدید نظر شده و لیست جدیدی بدون پست ها و خدمات قدیمی بر روی میز مذاکره گذاشته می شود. بحث های چند ماه آینده رهبران آن ها باعث ایجاد نگرش خلاقانه جدیدی بین آن ها شده و باعث تشکیل ساختار کاملاً جدیدی در کلیسا می گردد.

- واعظی که سال ها با یک روش سخنرانی می کرد چنین احساس می کند که کار او بی نتیجه و تکراری شده و آنچه او ارائه می دهد گویی مصنوعی، حساب و کتاب شده و حتی مکانیکی به حساب می آید. وی تصمیم می گیرد که سال جدید را به ایجاد خلاقیت در سخنرانی های خود اختصاص دهد و با وسوسه استفاده از استانداردها و مثال های قدیمی مقابله کند. کار او سخت تر می شود، اما دیگر سخنرانی های او فرحبخش شده و واکنش خوب مخاطبین را در پی دارد.

- صاحب یک شرکت تصمیم می گیرد که پست جدیدی را در سازمان خود ایجاد کرده تا به نوآوری و خلاقیت در ارتباطات درون سازمان رسیدگی کند. ملاقات های کسل کننده و گزارش های مصنوعی جای خود را به روابط پویا در بین کارکنان می دهد و در زمان کوتاهی روحیه کارکنان بالاتر می رود زیرا که آن ها با نوع جدیدی از ایده ها و اطلاعات آشنا شده و به آن علاقه نشان می دهند.

- رهبر پرستشی یک کلیسا تصمیم می گیرد که یک تیم پرستشی تشکیل دهد که برای پرستش های جلسات برنامه ریزی کنند و دیگر روش قدیمی رقابت میان پرستش کنندگان و این که چه کسی بهترین برنامه پرستشی را اجرا کرده است را به کناری بگذارد.

در ملاقات هایی که هر هفته افراد خلاق مختلف در زمینه های موسیقی، نویسندگی، هنر و ارتباطات با واعظ کلیسا دارند باعث می شود که بتوانند جلسات پرستشی آینده را به شیوه ای جدید و خلاقانه اجرا نمایند.

ایجاد فرصت برای خلاقیت

در سازمان های مسیحی افراد خلاق بسیاری وجود دارند که احساس تعلق به این سازمان ها ندارند. زیرا احساس می کنند که استعداد آن ها ارزش گذاری نمی شود. غالباً بدین گونه است که توانایی های خدادادی افراد مورد توجه و ارزش گذاری قرار نمی گیرد. رهبران سازمان ها فقط می خواهند که کار انجام شود و عموماً خلاقیت در مسیر انجام کار، به نظر آن ها غیر ضروری است و باعث خرابی در کار و حتی مزاحمت در آن می شود. این طرز تفکر تأسف بار است زیرا که خالق جهان هر استعداد را برای هدف خاص و نیکویی آفریده است و قرار نیست کارهای خداوند و خود خداوند کسل کننده باشند.

اگر بخواهیم مقایسه ای کتاب مقدسی از این موضوع داشته باشیم بدن انسان دارای بخش های مختلفی است و هر کدام از این بخش ها برای منظور خاصی خلق شده اند. چشم ها برای دیدن هستند، دست ها برای کار کردن، پاها برای حرکت، گوش ها برای شنیدن و هیچ بخشی از بدن نمی تواند بگوید که من به دیگری نیاز ندارم و هیچ بخشی از بدن نمی تواند ادعای استقلال کند. مسئله این نیست که چگونه می توانیم همه افراد هنرمند را یک جا جمع کنیم، بلکه روند کلی یک سازمان، خواه یک شرکت باشد، خواه کلیسا یا مدرسه یا یک آژانس باید حرکتی دائمی و روحی پویا داشته باشد.

بهترین نوع خدمتی که در رهبری تک تک افراد انجام می شود این است که خدمت یک رهبر باعث شناسایی و به کار گیری ایده های جدید و متکبرانه شود. در رهبری روحانی خلاقیت و ابتکار نوع جدیدی از تفکر و رفتار است و

شما در آن به عنوان رهبر به هر فرصت و مشکل با دیدی باز و فروتنانه می نگرید. رهبری که در آن در مقابل وسوسه قضاوت سریع و راه حل های عجولانه مقاومت می شود. خلاقیت چیزی است که ذهن ما را به سوی هزاران امکان و احتمال باز نگاه می دارد و باعث می شود که افکار ما در دام مسائل واضح و آشنا گرفتار نباشد.

مهم تر از همه این که نو آوری در رهبری روحانی، طبیعت خداوند را به افراد می شناساند که همواره در حال ساختن چیزهایی نو و نو ساختن چیزهای قدیمی است. این باعث امیدوار شدن افراد می گردد. زمانی که مردم در تاریکی و افسردگی گرفتاری می شوند و هیچ راهی برای فرار از روش هایی زندگی شان ندارند، وعده های کتاب مقدس به کمک آن ها می آیند. مانند این آیات که می گوید " اینک همه چیز را تازه می سازم. (مکاشفه ۲۱: ۵) پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه ای است. چیزهایی که در گذشت اینک همه چیز تازه شده است " (دوم قرنتیان ۵: ۱۷) پس ما چرا از این الگو برای انجام کارهای خود استفاده نکنیم. اگر خداوند در حال تازه ساختن هر چیزی است پس چرا ما باید خود را به آنچه کهنه است محدود کنیم.

روشی که خداوند در زندگی انسان ها عمل می کند این است. او آن ها را تازه می سازد و نشان می دهد که چقدر خودش علاقمند به ایجاد روش ها و کارهای جدیدی در خدمت ما است. رهبری خلاقانه به عبارتی دیگر، مشارکت با کار احیا کننده هر روزه روح خدا است.

لزوم نازگی

استفاده از روشهای جدید کاری، یک مسئله اختیاری نیست. روشی عادی است که خداوند بوسیله آن ما را هدایت می کند. روزی مسیح به افراد سنت گرایی که بن بست رسیده بودند گفت: " که اگر شراب تازه را در مشک کهنه بریزند، مشک پاره خواهد شد. " (متی ۹: ۱۷). او با افرادی سخن می گفت

که بشدت سعی داشتند نه تنها حقایق مذهبی خود را حفظ کنند، بلکه تمامی روشهای سنتی آن را نیز به جا آورند. به گفته جارسولا پلیکان " سنت ایمان زنده مردگان است و سنت ایمان مرده زندگان. "

پوست حیواناتی که در زمان مسیح برای ساختن مشک از آن ها استفاده می شد در اثر گذر زمان شکننده و نازک می شد و این نوع مشک های کهنه ، وسیله نگه داری خوبی برای شراب تازه نبودند. هر روز جدید به معنای روش خدمتی جدیدی است، هر چند ماهیت اصلی آن خدمت تغییر نکرده است. رهبری روحانی کاری سخت است زیرا ما همواره باید تفاوت بین روش و ماهیت کار را مد نظر داشته باشیم. ماهیت اصلی حقایق کتاب مقدس بی تغییر باقی می ماند اما هنرهای که ما برای انتقال این حقایق به کار می بریم می توانند همواره تغییر یابند.

هر ایده واقعاً مبتکرانه برای اشخاص خاص خطر محسوب می شود. باید انتظار مخالفت در برابر ایده خود را داشته باشیم حتی ممکن است، راست آزمایی مفاهیمی که آن را منتقل می کنیم به چالش کشیده شود. حتی یک روش جدیدی برای توصیف مفهومی نسبی باعث ایجاد اصطکاک در افراد می شود. به طور طبیعی افراد به مسائل قدیمی گرایش بیشتری نشان می دهند تا مسائل جدید.

خلاقیت برای این که بحث ها را به مسیر جدیدی هدایت کند قدرت شکافتن دیوار ها را دارد و این کار به مفهوم از دست دادن آنچه در گذشته کسب کرده ایم نیست، بلکه به معنی حفظ و نگهداری بهترین ها است. گاهی خلاقیت معنای ساده ای دارد و آن این است : " کاری را انجام دهیم که تا به حال کسی آن را انجام نداده است. " یا به جایی برویم که هیچ کس تا به حال نرفته است. فیلمی که پر بیننده ترین فیلم در تاریخ بوده، به صد زبان ترجمه شده، توسط صدها میلیون نفر دیده شده و میلیاردها بار در سه دهه اخیر پخش شده فیلم مسیح است.

تمام فیلم هایی که در مورد زندگی مسیح ساخته شده تا کنون بسیار بحث انگیز بوده اند، فیلم مسیح توسط منتقدین بسیاری به باد انتقاد گرفته شده و به نظر آن ها این فیلم از زندگی مسیح که بر اساس انجیل لوقا ساخته شده شرح حالی یکنواخت و کسل کننده ای از زندگی مسیح دارد. اگر به تلاشی که سازندگان این فیلم برای نگاه داشتن اصالت و اعتبار داستان کرده اند نگاهی بیاندازیم، می بینیم که هدف سازندگان این فیلم این بوده ، که به مفهوم و هدفی که لوقا در انجیل خود نگاشته است وفادار بمانند. بنابراین پانصد محقق و رهبر در تحقیقی تاریخی که برای ساختن این فیلم انجام شد شرکت کردند. اگر روش های کار آن ها را کنار بگذاریم، هیچ کس نمی تواند تأثیری را که کار خلاقانه آن ها در ساختن این فیلم گذاشته است را زیر سؤال ببرد. این فیلم توجه افراد زیادی را به خود جلب کرده و باعث انجام بحث های مهیج و چالش انگیزی در باره مباحث مختلف خصوصاً خرافه و روحانیت و شرارت شده است. تاکنون دویست میلیون نفر با دیدن این فیلم تصمیم گرفته اند که مسیح را پیروی کنند. رویای ساختن این فیلم قسمتی از اشتیاقی بود که فرد جوانی به نام بیل برایت در سال ۱۹۴۵ در سر داشت. در آن زمان خود این ایده، یک ایده کاملاً مبتکرانه ای بود، اما زمان تحقق آن ایده در آن زمان نبود. فیلم تا سی و چهار سال بعد ساخته نشد، اما وقتی این ایده از یک رویا به حقیقت تبدیل شد باعث تأثیر گذاری بر میلیون ها نفر شد.

خلاقیت قدرت عظیمی در تأثیر گذاری روحانی ایجاد می کند. عمل خلقت در پیدایش نشان دهنده اشتیاق الهی برای ساختن چیزهای جدیدی است و تا زمان های آخر نو آوری ادامه خواهد داشت. " اینک همه چیز را نو می سازم. " (مکاشفه ۵ : ۲۱) از آن رو که ما به شباهت خداوند آفریده شده ایم قادریم که خلاقیت و نو آوری داشته باشیم.

البته نه به صورت خلقت و نوآوری ای که خداوند انجام می دهد که همانا آفرینش از هیچ است، بلکه تلاش برای کشف راه هایی جدیدی است که از

طریق آن ها می شود زندگی افرادی که تحت رهبری ما هستند را شکل دهیم. قدرت رهبری و خلاقیت در رهبری زمانی آشکار می شود که ما توانایی ها و خلاقیت های افرادی تحت رهبری مان را تشخیص می دهیم. ما فقط به آن ها نمی گوئیم که باید چکار بکنند بلکه آن ها را بسوی مسیری هدایت می کنیم که فراتر از تصور رهبران شان می توانند خلاقیت های آشکاری از خود در کارها بروز دهند.

چگونگی در رهبری خود خلاقیت را حفظ کنیم.

اگر در جایگاه تأثیر گذاری روحانی هستید شما باید به خدمتی که به آن خوانده شده اید وفادار بمانید و در عین حال دنبال کارهای خلاقانه ای باشید که خداوند می خواهد از طریق شما انجام دهد. این کار می تواند به چند روش زیر انجام پذیرد :

اولا خود را بشناسید. آیا شما طبیعتاً خلاق هستید یا برای وارد کردن تفکر های جدید و ایده های جدید به خدمت به دیگران تکیه می کنید؟ به یاد داشته باشید که روح به هر شخص عطایای متفاوتی می بخشد. افرادی که خلاق نیستند نیاز نیست که تظاهر کنند و به طور حتم نباید خلاقیت را صرفاً به آن خاطر که خود خلاق نیستید سرکوب کنند. آینده را مانند بوم نقاشی ببینید که هنوز خالی است. کاری را که انجام می دهید، چنین تصور کنید که مانند داستانی در حال نوشته شدن است. خوشحال باشید که آینده را می دانید و این چیز مانع برنامه ریزی شما نمی شود. اما ما باید یعقوب باب چهار را به خاطر بسپاریم.

"هان ای کسانی که می گوئید امروز و فردا به فلان شهر

خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت

خواهیم کرد و نفع خواهیم برد حال آنکه نمی دانید

که فردا چه می شود از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر

بخاری نیستید اندک زمانی ظاهر است و بعداً
ناپدید می شود. به عوض آنکه باید گفت که
اگر خدا بخواهد زنده می مانیم و چنین و چنان می کنیم."

دوماً. گروهی را برای تبادل نظر و تفکر درباره ایده های جدید شکل دهید. اما مراقب باشید که گروه را توسط افراد صحیح برای اهداف صحیح انتخاب کنید. تشکیل یک کمیته متشکل از سی نفر و دادن آزادی به هر کدام از آن ها برای ابراز نظرات خلاقانه خود راهکاری خلاقانه به نظر نمی رسد، ممکن است حتی فرصت نکنید که به افراد بگوئید کدام یک از نظرات آن ها مفید بوده و این باعث می شود که اجتماع آن ها هیچ کار بنا کننده ای انجام ندهد. از گروه های کوچک نوآوری استفاده کنید. این که چه کسی در بحث درباره خلاقیت شرکت کند را، خود برگزینید. از ایجاد کمیته های دائمی اجتناب کنید. نیروی کار را در گروه های تک مسئولیتی اضافه کنید.

سوماً. مطالعه کنید، مطالعه کنید و باز هم مطالعه کنید. شما نمی توانید آغلی بسازید اگر برنامه و کار و ابزار دارید ولی چوب و الوار لازم را ندارید. زمانی که مطالعه می کنید شما در حال انبار کردن الوارها در سائزها، اشکال و انواع مختلف هستید. زمانی که شما مغزی پر از مطالب مختلف دارید خواهید توانست چیز های نو را خلق کنید، نه زمانی که مغز شما خالی از اطلاعات است.

چهارماً. از دیگران الگو برداری کنید ولی از آن ها کپی نکنید. در دنیای امروز مسیحیت در سازمان های مختلف ایده های بسیار خوبی وجود دارند. برخی از این ایده ها باعث نو آوری های بسیاری می شوند و ارزش این را دارند که آن ها را مطالعه کرده و حتی از برخی از عناصر آن ها پیروی کرده و خود آن ها را به کار گیریم. اما اگر ما همواره دنبال یافتن راه حل هستیم و ایده افراد را کپی می کنیم معمولاً به همان نتیجه ای که آن ها رسیده اند خواهیم

رسید و ارزش خلاقیتی که آن شخص در نوآوری خود داشته را دیگر در کارمان نخواهیم داشت. سرقت ایده های دیگران کار درستی نیست. اگر رویکرد ما در رهبری صرفاً کات و پیست کردن ایده های دیگران باشد به نتایج جالبی دست پیدا نخواهیم کرد. همیشه حاصل کارمان ناقص خواهد بود. بنابراین از ایده های دیگران استفاده کنید اما آن ها را کپی نکنید.

پنجماً، در ارتباطات خود خلاق باشید. تقریباً همه انواع تأثیر گذاری در خود عنصر ارتباط را دارد. بدترین سناریوها در زمانی اتفاق می افتد که افراد از رهبر خود فاصله می گیرند. آن ها همه این حرف ها را شنیده اند، یادداشت های رهبر را خوانده اند، سخنرانی های تشویق کننده او را بارها و بارها شنیده اند ولی دیگر تحت تأثیر آن قرار نمی گیرند. مردم یک موعظه را بارها گوش کرده اند و از کلیشه ها خسته شده اند. آن ها احساس می کنند که ارتباطاتی که در آن ها مردم فقط دور خود می چرخند را دیگر تحمل نمی کنند. آن ها دیگر بی توجه شده اند. در رهبری روحانی ما مجال این را نداریم که انرژی و هر نفس خود را به بطالت هدر دهیم. این موضوع بسیار مهمی است. ارتباط خلاقانه با مردم نیاز به تلاش بیشتری دارد. باید افرادی را کشف کنیم که قادرند از کلمات و تصاویر و ادبیات و وب سایتها به خوبی و خلاقانه استفاده کنند و از آن ها کمک بگیریم. زمانی که همه این امکانات گرد هم آمدند و رهبر پیغام رضایت بخش و واضح خود را ارائه داد باید روشهای جدیدی برای جلب توجه مردم به کار گرفت. این باعث می شود مردم با انگیزه بیشتری به سخنرانی توجه کنند و احساس کنند که خود نیز قادرند جزو جنبش جدیدی باشند که در حال شکل گیری است. در بسیاری از گروه های مدیریتی خلاقیت وسیله ای برای رسیدن به هدفی خاص، روشی برای جذب مشتریان جدید، روشی برای فروش بیشتر یک محصول پس از تجدید نظر در تولید آن و گاهی صرفاً روشی است برای جلب توجه مردم. اما نکات بسیاری در مفهوم خلاقیت مستتر است.

اگر ما اهمیت روحانی تأثیر گذاری را درک کنیم خواهیم دانست که به کار گیری خلاقیت در آن ضروری است. خلق روشی تازه تنها یک روش برای کار نیست بلکه هدف اصلی کار ما است. در دیدگاه الهیاتی و کتاب مقدسی چنین نگرشی نسبت به زندگی وجود دارد که می گوید : ما در دوره زمانی زندگی می کنیم که در آن تاریخ با آفرینش و باز آفرینی معنا پیدا می کند. " در ابتدا خدا... آفرید " (پیدایش ۱:۱) و روایی که درباره زمان های آخر دیده شد چنین است : " و دیدم آسمانی اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر نمی باشد... و آن تخت نشین گفت " الحال همه چیز را نو می سازم " (مکاشفه ۲۱ : ۱ و ۵) کار خلقت و نو سازی کار همیشگی خداوند بوده و وسیله ای برای تحقق یک هدف نیست بلکه خود هدف است. فرصتی که ما در رهبری روحانی داریم این است که کاری جدید و ائتلاف های جدید و سازمان های جدیدی را برای انجام کار خداوند ایجاد کنیم و پیش از همه به مردم کمک کنیم که تبدیل به خلقت جدیدی در مسیح گردند.

فصل نهم

رویا رویی با بحران ها

« و در آن وجد نمایند هر چند در حال اندک از راه ضرورت در تجربه های گوناگون مضروب شده اید تا آزمایش ایمان شما که از طلای خالص با آزموده شدن در آتش گرانها تر است برای تسبیح و جلال و انعام یافت شود و در حین ظهور عیسی میح. »

(اول پطرس ۱: ۶، ۷)

بحران ها باعث می شوند همان طور که در زمان زلزله پوسته زمین شکافته می شود، در زندگی ما نیز قسمتهایی شکافته شود. خود کلمه بحران به معنای زمانی برای تصمیم گیری است، نقطه عطفی در زندگی ما. زمان های بحرانی، زمان هایی هستند که باعث می گردند تا در زندگی و تجربیات هر فرد رهبری که دارای مسئولیت ها و پاسخ گویی هایی است اتفاقات خاصی رخ دهند و باعث ایجاد شرایطی گردند که در آن یک رهبر بتواند تأثیر گذاری روحانی خود را تقویت نماید. بحران ها، موقعیت هایی هستند که می توانیم درباره غرایض اصلی خود اطلاعات بیشتری کسب کنیم. بحران ها لحظات سرنوشت سازی هستند زیرا که در آن ها گویی قلب مردم شکافته می شود و آنچه در قلب مردم است خارج شده و حقایق و ارزش هایی جدیدی ممکن است در قلب آن ها جایگزین شود.

از تمام تأثیراتی که در زندگی روحانی افراد وجود دارد تجربه عبور از بحران ها بیشترین میزان تأثیرگذاری بر زندگی افراد را شامل می شود. افراد هرگز مسیرهای خطرناک و غم انگیز زندگی خود را فراموش نمی کنند. در بحران های واقعی و در طوفان های زندگی است که آن ها ایمان داشتن را یاد

می گیرند. گاهی مخرب ترین تجربه ها در زندگی، سازنده ترین آن از آب در می آیند.

خدمت حضور

بارها در کلام نوشته شده که خداوند در زمان های سختی به ما می گوید: "من اینجا هستم، ترا ترک نکرده ام و تو تنها نیستی."

روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهد بخشید. (خروج ۳۳: ۱۴)

خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد.

(مزامیر ۳۴: ۱۸)

خدا ملجا و قوت ماست، مددکاری که در تنگی ها فوراً یافت می شود.

(مزامیر ۴۶: ۱)

سیرت شما از محبت نقره ها خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است تو را رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود. بنابراین ما با دلیری تمام می گوئیم خداوند مدد کننده من است و ترسان نخواهم بود انسان به من چه کند. (عبرانیان ۱۳: ۵)

کمک به مردم در زمان های بحرانی به خدمت حضور استوار است، یعنی حاضر بودن در کنار آن ها. آگاهی و پذیرش مسئولیت و همدلی با افراد برای یک رهبری که همواره می خواهد کاری انجام داده باشد، جزو سخت ترین کارها است، یعنی این که تنها در جایی حضور داشته باشد و کاری نکند. این خدمت به ظاهر کم اهمیت بنظر می رسد و گویی توهین محسوب می شود. چطور ممکن است که حضور صرف در جایی با معنا و مفید باشد؟ نتیجه اش چیست؟ در اتاق اورژانس، دکتر قادر است، قلب کسی که از کار باز ایستاده است را احیا کند، یا یک آتش نشان شعله های کشنده آتش را خاموش کند، و یا یک پلیس می تواند یک مجرم را به زندان بیافکند، این ها انواع کمک هایی

هستند که در زمان های بحرانی به نظر ما ارزشمند می آید. بنابراین یک رهبر نیز همیشه دوست دارد مشکلی را حل کند.

اما وقتی بحرانی آغاز می شود، در ابتدا حل کردن مشکل اهمیت ندارد بلکه این زندگی و تأثیر گذاری روحانی است که می تواند در موقعیتی که بحرانی است باعث ایجاد تغییراتی پایدار در زندگی لشخاص شود و این خدمت تنها بوسیله خدمت حضور میسر می گردد. زمانی که قوم یهود سال ها در بیابان سرگردان بودند و نگران آب و غذا و دشمنان و بیماری بودند، لیکن خداوند تنها یک چیز به آن ها پیشنهاد کرد حضور خود را.

حضور خداوند در بیابان درخیمه ملموس بود. " و محلی و مقدسی برای من بسازید تا در میان شما ساکن شوم " (خروج ۲۵ : ۸). این بدان معنا نبود که خالق جهان برای ساکن شدن به خیمه ای نیاز داشته باشد، اما او برگزید که در میان ما، در زندگی های ما ساکن شود. خیمه روشی بود که خداوند به وسیله آن به ما یاد آوری می نمود که آنچه را ما خانه می نامیم او نیز خانه می نامد، حتی اگر در واقعیت خانه واقعی نباشد. معنای خیمه در بیابان آن بود که زندگی های ما همواره در حال حرکت است زمانی که راه می رویم، جستجو می کنیم، می جنگیم و زحمت می کشیم ، تنها امید ما این است که خداوند آسمانی همراه ماست. به آن خیمه بنگرید ایده آن توسط خداوند ارائه شد و نه توسط انسان. خداوند همواره خیمه هایی را بنا می کند و در میان مردم خود ساکن می شود. بطور خلاصه خدمت و ماموریت مسیح را یوحنا در انجیل خود چنین توضیح می دهد " کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد ". کلمه ساکن شدن " dwell " به معنی نصب خیمه است. اشاره ای واضح به سرگردانی قوم در بیابان. هم اکنون نیز همان خدا آن کار را تکرار می کند. او در میان ما ساکن می شود. حضور او مهم است پس حضور افرادی که تأثیرگذاری روحانی دارند نیز در مکان های مختلف مهم است.

اگر احساس می کنیم که حضور داشتن در جایی ناکافی و مفید نیست باید این احساس منفی را از خود دور کنیم. در تأثیر گذاری روحانی ما همواره در موقعیت هایی قرار می گیریم که قادر نیستیم چیزی را در آن درست کرده و تغییر بدهیم. هیچ کس قادر نیست برای خانواده ای که بچه ای مرده بدنیا آورده ، کاری بکند. هیچ کس قادر نیست شخص زنا کاری را مجبور کند که همسرش را عاشقانه محبت کند و هیچ کس نمی تواند شرایط یک ورشکسته را تغییر دهد. آنچه ما قادریم انجام دهیم آن است که به مردم کمک کنیم تا قدم بعدی را در زندگی خود درست بر دارند. اما اولین واکنش در رویارویی با یک بحران باید این باشد که به نزد آن ها بروید، آنجا باشید و به آن ها توجه کنید. رهبران خوانده شده اند تا همواره در درماندگی های مردم، به آن ها کمک کنند.

"چشمان خود را به سوی کوه ها بر می افرازیم اعانت من از کجا می آید. اعانت من از جانب خداوند است که آسمان و زمین را آفرید. " (مزامیر ۱۲۱ : ۲و۱) اهمیت خدمت حضور، توسط هزاران نفر در هزاران شرایط متفاوت سنجیده شده است و اهمیت حضور را می توان جملات که آنان به رهبران شان گفته اند فهمید. "متشکرم که اینجا بودید. متشکرم که آمدید. " و آن ها سال ها این کار شما را به یاد خواهند آورد. زمانی که احتیاج مردم را می بینیم و با از بین بردن فاصله ها و حضور در کنار آن ها به نیاز آن ها پاسخ می دهیم ، حضور ما می تواند عاملی باشد که به مردم کمک کند تا از بحران خود عبور کنند. در آن لحظه و در آن زمان این کار ما تأثیرگذاری روحانی نام دارد. دلیلی که مردم از خدمت ساده ما قدردانی می کنند این است که تلخ ترین تجربیات روحانی می تواند در تنهایی و انزوا برای یک شخص به وقوع بپیوندد.

نام بحران را تغییر ندهید.

آیا تا بحال در مراسم خاکسپاری شرکت کرده اید که در آن افراد با کلمات بازی می کنند تا واقعه مرگ را طور دیگری جلوه دهند؟ مثلاً شخص مرحوم به خانه خداوند رفته تا با خداوند باشد یا رفته تا خالق خود را ملاقات کند یا این دنیای زشت را ترک کرده و یا به جایی بهتر رفته است؟ حداقل این نوع از اظهار نظرها در مورد مرگ مؤدبانه تر از برخی تعبیری هستند که عموماً در ستایش افراد به کار نمی رود. مثل سقط شدن، گور به گور شد، مرد، حلوی فلانی را خوردیم، کفن کردیم، زیر خاک کردیم، جان به جان آفرین تسلیم کرد و بسیاری اصطلاحات دیگر. ما باید از به کار بردن تعبیری که در آن از اصطلاحات پیش پا افتاده به جایی حقایق تلخ به کار می روند، بپرهیزیم.

بعلاوه ما باید از جملات طولانی و غیر مستقیم که در حقیقت اشاره ای مبهم و طفره رفتن از اصل موضوع هستند، اجتناب کنیم. مثلاً برای تو این دنیای فانی بیش از اندازه خوب نبود. در بحران ها مردم به بازی با کلمات نیازی ندارند آن ها باید با واقعیت های سخت روبرو شوند تا به منبع اصلی و راه چاره بیاندیشند و خود به سوی خداوند کشیده شوند. خودکشی هایی وجود دارند که در آن هیچ کس به کلمه خودکشی اشاره نمی کند. در این زمان است که ما بر لبه تیغی راه می رویم. مثلاً برای والدین یک نوجوان که خود کشی کرده است، روبه رو شدن با واقعیت بسیار وحشتناک است اما خداوند روان انسان ها را طوری خلق کرده که قادر هستند به طور موقت در شرایط بحرانی از طریق انکار و بی حسی روانی از خود مراقبت کنند. برای عبور از این طوفان بالاخره والدین این نوجوان باید نامی برای کار فرزند خود پیدا کنند و زمانی این افراد خواهند توانست بر این مسئله غالب آیند که افراد حامی در اطراف آن ها، آن ها را از احساس گناه خجالت و خشم، محافظت نمایند. در این مواقع است که آن ها خواهند توانست شرایط را همان طور که هست بپذیرند و با واقعیت کنار بیایند.

اگر رهبری می خواهد که کارمندی را اخراج کند، این کار را باید با انگیزه حفظ سازمان و حفظ اعتبار رهبر و شخص اخراج شونده انجام دهد. این کار به هر دلیل که بوده آن را با همان نام بخوانند اگر تعدیل نیرو بوده، همان دلیل را عنوان کنید اگر عدم موفقیت در کار بوده به آن عدم موفقیت اشاره کنید. اگر سازماندهی مجدد بوده، همان را بگوئید.

به عنوان مسیحیان گاهی ما چنین فکر می کنیم که کم رنگ کردن واقعیت عملی از روی دلرحمی است. باید این را به یاد داشته باشیم که عیسی آمد و او پر از فیض و راستی بود. این جمله بر فیض به جای راستی اشاره نمی کند بلکه فیض به همراه راستی. کاری که ما با صحبت کردن صادقانه در زمان بحران انجام می دهیم، با این روش ما افراد را برای رویارویی با بحران بعدی، آماده می کنیم. مثل این است که سر خود را از میان ابرها بیرون آورده و پاهای مان را کاملاً روی زمین قرار دهیم و شرایط غیر طبیعی را به حالت طبیعی خود باز گردانیم.

با دقت سخن گفتن

در شخصیت یک مسیحی لزوم استفاده از کلمات سنجیده بسیار مهم است. (امثال ۱۸ : ۱۲) سنجیده سخن گفتن صفتی است که در آن ما مراقب استفاده از کلماتی هستیم که باعث اهانت به کسی می شود. رهبرانی که سنجیده سخن می گویند مانند جراحانی هستند که به این ارزش والای اصل باستانی بقراط عمل می کنند "ابتدا آسیب نرسانید و بعد وارد اتاق عمل شوید." برخی از رهبران دنیا سخنرانی های شان را بوسیله کلماتی تحریک کننده و پرهیاهو ارائه می دهند. آن ها سر و صدای زیادی راه می اندازند و همواره این کار را تکرار می کنند. زیرا همیشه باعث جلب توجه بیشتر مردم می شود. روش های افراطی آن ها، خود باعث بحران می شود. آن ها را ممکن است در خبرهای شامگاهی نشان دهند. رهبری که نسنجیده عمل کند ممکن

است حتی بخواهد که به دیگران توهین کند. او همواره دنبال تأثیر گذاری است، یا این که آنقدر تنبل است نمی خواهد سخنان خود را بسنجد و یا آنقدر مبتدی است که حتی نمی تواند کلمات را در جایی درست استفاده کند. کاری که برخی افراد باید انجام دهند این است دهان خود را اصلاً باز نکنند.

روبارویی با بحران ها فرصتی است استثنایی و همچنین مسئولیتی است بزرگ برای یک رهبر. زمانی که قلب های افراد شکافته می شود فرصت مناسبی است که با کلمات صحیح حقایق را در قلب آن ها بکاریم. در آن لحظه زودگذر که افراد به خاطر مشکلی آسیب دیده اند به دنبال چیزی یا کسی برتر می گردند چیزی متعال، چیزی که آن ها را نجات دهد. اما درب قلب آن ها به زودی بسته می شود. مراسم خاکسپاری پایان یافته و ۲۴ ساعت بعد همه به کار خود باز می گردند. مرکز تجارت جهانی تخریب شد و میلیون ها نفر مبهوت و وحشت زده شدند. شرکت کنندگان کلیسایی برای سه تا چهار هفته بالا و پائین پریدند. اما پس از آن زندگی ادامه یافت. شخصی قصد ترور یک رهبر سیاسی را می کند، رسانه ها دو هفته تمام در مورد او مطالبی پخش می کنند اما پس از آن این جریان به فراموشی سپرده می شود. جنگی در خاورمیانه برای پنج سال باعث خون و خون ریزی بسیاری شد، اما پس از آن از ذهن ها محو شد. هنوز سربازان جان خود را از دست می دهند اما آنچه عموم مردم درباره اش صحبت می کنند و توجه می کنند برای ما واضح است. محدوده توجه ما بسیار کوچک است اما آنچه در ضمیر ناخودآگاه مردم اتفاق می افتد این است که آنان خاطره ای روحانی از بحران های شخصی و خانوادگی خود را به خاطر می سپارند. این لحظات در واقع هرگز فراموش نمی شوند. زمانی که افراد بحرانی را به یاد می آورند و همچنین جمله حکیمانه و پر فیض یک رهبر را نیز به یاد می آورند، که چگونه در میان آن بحران آن ها را تسلی داد. بنابراین با این تجربه آن ها می فهمند که قادرند از بحران بعدی نیز عبور کنند.

زمانی که طوفانی اتفاق می افتد.

همه می دانستند که طوفان دارد از راه می رسد. ماهواره ها ساعت به ساعت از هیولای چرخان در داخل خلیج مکزیک عکس می گرفتند. این طوفان بوسیله جریان های گرم تغذیه شده، بزرگتر و شدیدتر می شد و به سوی ساحل در حرکت بود. بهترین دانشمندان سعی می کردند که قدرت آب و بادی که توسط طوفان کاترینا در حال حرکت بود را تخمین بزنند و همچنین پیش بینی کنند که در کجا با زمین برخورد خواهد کرد تا زمانی که خاکریزها همه در هم شکست و شهر نیز در پی آن تخریب شد. چیزی که پس از آن به وقوع پیوست یک سری پیش بینی ها و محاسبات اشتباه در رهبری بود. شهرداری نیواورلند آماده نبود. دول مرکزی لویزیانا انتظار زیادی از حکومت محلی داشتند. دولت فدرال فکر می کرد هنوز تا وقوع مصیبت و پس از آن وقت دارد که تصمیم بگیرد چکار کند. مشکل، ارتباطات ایجاد شده بود. شخصی با یک نقشه احمقانه ۲۵۰۰۰ نفر را به یک استادیوم به عنوان پناهگاه برد. که نتیجه آن این مردم روزها در آنجا بدون غذا و آب و خدمات پزشکی باقی ماندند و سپس جنبه تاریک و شریرانه طبیعت بشری شرایط را در دست گرفت و باعث شد که افرادی به غارتگری، شلیک گلوله و ضرب و شتم های گوناگون بپردازند. مسئولین حکومتی از میکروفون های خود برای سخن رانی و محکوم کردن یکدیگر مشغول شدند. در زمان وقوع این فاجعه طبیعی، ساختارهای شکننده حکومت بیشتر نمایان شد. جنبش چشمگیری از کمک های مردمی آغاز شد. ما در ابتدا آن جنبش را در تلویزیون ندیدیم اما صدها کلیسا در مناطق مختلف وارد عمل شده و خدمات بسیاری انجام دادند. همانند گروه موزیک جاز که در مرکز شهر نیواورلند قرار داشت. گروه های مردمی و کلیسایی کوچک شروع به کمک های خود جوش نموده و هر کاری که از دستشان بر می آمد انجام می دادند و هر روزه کار امداد و نجات انجام می شد.

کاری که این سازمان های خود جوش انجام دادند قابل توجه بود. خیلی زودتر از آنکه اسکان های موقت توسط دولت بر پا شوند، گروه های مسیحی به مردم بی سر پناه، پناه می دادند، غذا هایی که در آشپزخانه های کلیسا طبخ شده بود در میان مردم پخش می شد.

دنیو ریزو شبان کلیسای " شفاخانه " در شهر باتون روژ، روزها پیش برای سازماندهی و تجهیز جماعت کار را آغاز کرده بود. این جماعت برای ارائه خدمات اورژانس آماده شده بودند. آن ها تدارک غذا برای هشت هزار نفر را دیده بودند. توسط تلفن و پستهای الکترونیکی هزاران داوطلب را آماده به کار کرده بودند و جماعت های دیگر را برای همکاری در این کار تشویق کرده بودند. شبکه کوچکی از افراد که یک فکر و یک دل شده بودند تشکیل شد. این شبکه بزرگتر از یک کلیسا بود اما کوچکتر از یک سازمان دولتی. بیش از یک میلیون نفر قبل از این که باران به پانزده اینچ برسد و سطح آب به پانزده فوت رسیده باشد و بادهای شدیدی شروع به وزیدن کنند، شهرها و محل سکونت خود را تخلیه نموده بودند.

" آشپزی برای مسیح " نام خدمتی بود که کار تدارک غذا را انجام می داد. در این خدمت افراد به گروه انبوهی از مردم که در پارکینگ کلیسا منتظر بودند غذا دادند. داوطلب ها به بزرگ راه های مسدود می رفتند و به موتور سوارهایی که بین گل و لای گیر کرده بودند، غذا می رساندند. در طی سه روز ریزو و تیمش ۴۰۰ کلیسا را با هم بسیج کردند. دید اصلی او این بود : زمانی که اعتبار انجام یک کار به یک نفر خاص داده نمی شود، اتفاقات فوق العاده ای رخ می دهد. ابزارهای کار آن ها هم ساده بودند غذا و لباس و اهر برقی، تجهیزات پزشکی، ژنراتور و انگیزه کار نیز واضح بود. پیروان مسیح در زمان بروز رنج و سختی نمی توانند بی کار بنشینند. عکس العمل به این فرا خوان ها بسیار سریع و گسترده بود.

آماده باشید.

واکنش در برابر بحران ها، یکی از بزرگترین فرصت هایی است که تأثیر خوب و صحیحی بر مردم می گذارد. امروزه بسیاری از افراد از جستجو برای یافتن حقایق روحانی دست کشیده اند و کاری به صحت مطالب روحانی ندارند. از خیلی وقت ها پیش دیگر پای موعظه ها نمی نشینند. آن ها حتی بر این عقیده اند که شاید افرادی با ارزش های سکیولار، بیشتر از آنانی که پیرو ارزش های روحانی هستند، واقع بین ترند. اما در اینجا فرصتی برای ما وجود دارد. وقتی که ایمانداران خود را اولین افرادی می دانند که به بحران پاسخ می دهند و منابع و انرژی خود را در راستای آن مسیر قرار می دهند، خدا نیز از آن ها در راههای مشخصی استفاده می کند. واکنش ایمانداران باید واقعی باشد، نه به آن خاطر که می خواهند تقلیدی از شخصیت افراد دلسوز کنند و یا این که بخواهند اعمال پر از رحمت آن ها روشن شود و یا انجیل را اثبات نمایند، بلکه عمل آن ها واکنشی باشد، صادقانه و طبیعی به بحران.

راه بهتری هم وجود دارد راهی ساده تر، آماده باشید برای هر چیزی که ممکن است اتفاق بیافتد "آماده باشید." به بحران به عنوان وقفه ای در بین کارتان نگاه نکنید. بلکه مقابله با خود بحران آن کار اصلی ای است که شما باید انجام دهید. افراد را تجهیز نمائید. آن ها را تشویق کنید که از روی محبت عمل کنند.

بحران ها باعث تمرکز بیشتر ما می شوند و می توانند هر موضوع حاشیه ای را به حاشیه برانند. اگر رهبران به بحران ها به عنوان وقفه ای در میان کاری که انجام می دهند بنگرند، در واقع از اصلی ترین کاری که باید انجام دهند غافل شده اند، خواه حیطه کاری یک رهبر کلیسایی باشد و یا مدرسه، شرکت یا یک سازمان خیریه. بحران غیر منتظره فرصت مناسبی است برای خدمت روحانی به افرادی که در آن سازمان عضو هستند. اگر رهبران، فرهنگ خدمت و سخاوت را درک کنند، زمانی که بحرانی اتفاق می افتد، مردم نیز

آماده حرکت و خدمت خواهند بود. مهم تر از همه در بهترین لحظات رهبری روحانی، باید با تمرین های سخت خود را برای آنچه در آینده ممکن است در زندگی اتفاق بیافتد، آماده کنیم. اگر بعد از وقوع بحران خود را برای رویارویی با آن آماده کنیم، قطعاً از غافله عقب می مانیم.

در بخش یک این کتاب به نهادن بنیادها در تأثیر گذاری روحانی پرداختیم. ما باید دعوت مان را بشناسیم، روش پیروی را آموخته و با خداوند همکاری نمائیم و در راه کاملیت قدم برداریم.

در بخش دوم کتاب به بحث درباره عمل نمودن پرداختیم. در آن به اقدامات عملی که در تأثیر گذاری روحانی مهم هستند، نگاهی انداختیم. این کارها عبارتند از: کشف افق های جدید، دریافتن فرصت ها و خلاق بودن و رویارویی با بحران.

اما زمانی که به رهبری به عنوان نیروی پویای روحانی نگاه کنیم، این به معنای بودن در دستان خداوند به عنوان یک ابزار است. پس از آن طریق در زندگی افراد تأثیر گذاشته و طبیعت روحانی آن ها را هدف خدمت خود قرار می دهیم. فرصتی دیگر و نکته مهم دیگری که در رهبری ما ایجاد می شود به نام نفوذ در عمق وجود افراد است. این موضوعی است که در بخش سوم به آن خواهیم پرداخت.

تأثیر گذاری یعنی نفوذ به اعماق وجود انسان ها، به عمیق ترین قسمتی که می توان درون طبیعت انسان ها نفوذ کنیم و به رابطه پویایی که آن ها با خالق خود دارند وارد شویم. این عطا توان دیدن اعماق وجود، نکات قوت و ضعف افراد، ارزش ها و انگیزه های آن ها را دارد. به بیان دیگر رهبرانی که فاقد قدرت تمییز هستند، می توانند در مدت زمان بسیار کمی باعث تخریب عظیمی شوند.

زمانی که بدون تمییز، تصمیماتی در مورد مسائل مختلف گرفته می شود، کاری که ما انجام می دهیم چیزی جز اتلاف وقت نیست و یا گاهی بدتر، می

توانیم جماعت را به مقصد اشتباهی هدایت کنیم. به عنوان مثال رهبری که تملق و چاپلوسی یکی از افراد جماعت خود را می شنود و از این سخنان احساس خوبی به او دست می دهد، مثل اسیری که گرفتار آسیب های ناشی از ارتباطات بوده، او از این سخنان به احساس خوبی می رسد، اما رهبر نمی بیند که انگیزه فرد چاپلوس این است که مثل زالو به او بچسبد. در اینجا تلاقی دو نقش اتفاق می افتد. یکی می خواهد تکیه کند و دیگری خواهان نجات دیگران است. در نقطه ای این چاپلوسی ها، باعث خشم و انزجار می گردد، زیرا رابطه ای که در میان آنان ایجاد شده پوچ است و نتیجه چیزی جز هرج و مرج و خرابی نخواهد بود. امکان آن وجود داشت که از این اشتباه جلوگیری شود، اگر رهبر قدرت تمییز لازم را داشت و می توانست بفهمد که دلیل اصلی چاپلوسی این فرد چیست. یا گاهی بعضی از رهبران رده های پائین در جریان دید بزرگ اما غیر واقعی رهبر ما فوق خود قرار می گیرند. اکثر آن ها با سخنرانی این رهبر آشنا هستند و می دانند که روش این رهبر این گونه است، که بوسیله کلمات تحریک کننده، اشتیاق مردم را برانگیخته و آنان را برای همراهی و همکاری ترغیب کند، اما در سابقه وی کارهای ناتمام بسیاری وجود دارند و چند نفر از رهبران رده پائین آنچه در پس ظاهر مسائل در جریان است را می بینند. آن ها قادرند که ناامیدی و عدم اطمینان را در سخنرانی وی تمییز دهند.

رویا بیان می شود و چنین معرفی می شود که گوئی دست یافتنی نیست و برای همین تنها خداوند قادر است که آنرا تحقق بخشد. اما در واقع این مسیری نیست که روح خدا می خواهد کلیسا را به آن سو هدایت کند. این تنها جاه طلبی شخصی آن رهبر است که او را به بی راهه برده است. اما هیچ کس جرأت آن را ندارد که سخنی بگوید و چند نفر از ناظران هم در مورد تمییز خود مردد هستند، اما در واقع هرگز صادقانه از آن تمییز استفاده نمی کنند.

شخصی که به سختی در مشکلی گیر افتاده به رهبری مراجعه می کند و داستان طولانی آسیب خود را تعریف می کند. رهبر یک ساعت تمام به سخنان وی گوش می دهد، سرش را تکان می دهد، لبانش را گاز می گیرد و ابراز همدردی می کند. شخص صدمه دیده از همراهی وی تشکر کرده و اشک می ریزد و طبق آنچه تاکنون آموخته است آن رهبری که باعث آسیب دیدن آن شخص شده را محکوم می کند. برای اینکه بتوانیم درست را از غلط تمییز دهیم احتیاج داریم که روح خدا نازل شود و صفاتی چون حکمت، حقیقت و قدرت در ما شکل بگیرد و در آن موقع است که ما چیزی اساسی و بنیادی برای ارائه به دیگران داریم.

زمانی که به اعماق وارد می شویم در می یابیم که با موتورهای بسیار قدرتمندی که در قلب یک رهبر خوب وجود دارد، خدمتی سازنده انجام می گیرد و یا برعکس خدمت اشتباه یک رهبر می تواند فریبنده، گیج کننده و مخرب باشد.

بخش سوم

نفوذ به اعماق

فصل دهم

گسترش تمییز

« تمییز صرفاً مثله تشخیص میان صحیح و غلط نیست، بلکه تشخیص یعنی این که چه چیزی صحیح و چه چیزی نسبتاً صحیح است. »
 چارلز اسپر جان قرن ۱۹ شبان

کارآگاهان و افرادی که برای هنرهای جاسوسی آموزش دیده اند چیزهایی می بینند که افراد عادی قادر به دیدن آن ها نیستند. ممکن است صحنه ای را از یک کتاب داستان یا فیلم یا سریال تلویزیونی به یاد داشته باشید، که یک کارآگاه دقیق، تمام اتاق را می نگرد و هر شخص و هر شی را در اتاق بازرسی می کند و سر نخ هایی از این که چه کسی مظنون اصلی است و یا چه کسی دوست است و چه اتفاقی در آن جا افتاده ، بدست می آورد. آن شخص به بیان ساده جزئیاتی را می بیند که افراد معمولی قادر به دیدن آن نیستند، مثلاً حالتی که آن شخص نگاه می کرد و یا حالتی که آن شخص در کنار اتاق داشت و یا روش سخن گفتن افراد.

این توانایی خاص در مشاهده بسیار شگفت انگیز است و همواره یک نفر در داستان می ترسد که مبدا آن کارآگاه یا جاسوس بتواند سر نخ هایی را کشف کرده و به انگیزه ها و قصد وی پی ببرد. اغلب در چنین داستان هایی تعلیم دهنده به شاگردانی که در حال آموزش هنرهای جاسوسی هستند می آموزد که وقایع را در سطح عمیق تری دنبال کنند. این نکته در توانایی و عطای روحانی تمییز بسیار مهم است.

مشاهده موشکافانه، نگاهی عمیق به شرایطی خاص و درک مسائل فراتر از آنچه در ظاهر است جزو لاینفک رهبری روحانی است. کلام خدا در مورد عطایای حکمت، تمییز و علم سخن می گوید.

یکی از بزرگترین فرصت هایی که رهبران در اختیار دارند این است که مردم را به سوی درکی روشن تر از واقعیت هدایت کنند تا آن ها هم مسائل را آن گونه که هستند ببینند و اشتباهات و شکست ها را آن گونه که هستند دیده و آرزوها و افق های واقع گرایانه خود را بهتر بشناسند. رهبران تنها زمانی می توانند این کار را برای دیگران انجام دهند که خود قادر به تشخیص نسخه های واقعی و غیر واقعی از حقیقت باشند. این مهارت همان عطای تمییز است. مشاهده دقیق و بینش موشکافانه باعث قضاوت صحیح می شود.

چقدر همه ما امروزه به رهبران نافذ نیازمندیم. کلمه نافذ کلمه بسیار عالی است که ریشه آن به معنای قطع کردن یا رخنه کردن از کلمه لاتین " incidere " است. این دقیقاً کلمه ای است که در عهد جدید برای تمییز استفاده می شود که به معنای جدا کردن و تفاوت قائل شدن است. رهبری که دارای تمییز است با سختی همچون جراحی که بخواهد کالبد شکافی روحی و روانی انجام دهد، به فرصت نزدیک می شود. جدا کردن و تشخیص دادن بدون تبعیض قائل شدن و جانبداری. قضاوت کردن بدون داوری نمودن. جدا کردن اما نه قطع کردن.

تمییز دادن، کار بسیار ظریفی است.

رهبری که دارای تمییز است به شرایط نگاه می کند و به سرعت سراغ قضاوت کردن نمی رود، اما آنقدر قاطع است که می تواند برای جدا کردن دروغ از حقیقت نظر خود را ارائه دهد. رهبرهای خوب می دانند که مسئله اصلی مشاهده دقیق و درک است و آنچه واقعاً باید به آن برسند حقیقت و واقعیت است. ما وسوسه می شویم که به زندگی روحانی به عنوان مسئله ای شخصی

نگاه کنیم به خصوص بنا بر اصولی که امروزه وجود دارد، تعداد زیادی حقیقت در یک شرایط خاص وجود دارد حتی حقایقی که ظاهراً با هم متضاد هستند. اما یک جراح در اتاق عمل باید دقیقاً اندام مورد نظر را برش بزند. خلبانی که در یک دره در حال هدایت هواپیما است باید دقیقاً در محدوده آن دره پرواز کند. یک مهندس باید دقیقاً ماده درست را با استحکام مشخص و انعطاف پذیری صحیح برگزیند تا بتواند آسمان خراشی محکم و استوار بنا کند. اگر تشخیص قاطع در مسائل فیزیکی الزامی است چقدر بیشتر باید در مسائل روحانی مهم و الزامی باشد. اگر چه همیشه خطاها اتفاق می افتد اما این نباید به آن خاطر باشد که ما کار مشاهده، تفحص و آزمایش، مقایسه و مشاوره و دعا را در عمل تمیز بسیار سریع یا با تنبلی و اهمال انجام داده باشیم.

عطای روحانی واقعی

تمیز گاهی یک قضاوت سریع از روی غریزه است و گاهی فرایندی پیچیده، مبهم و سخت است که عطای واقعی روحانی را می طلبد. رویکردی که یک رهبر در شرایط مختلف دارد باید عاری از تعصب و جانبداری باشد. حتی اگر شخصیت و نفس رهبر در موقعیت های سخت روحانی به چالش کشیده و درگیر شود. تمیز به معنی نگاهی عمیق به مسائل مهم است. نگاه عمیق به روح انسان ها. عبرانیان ۴: ۱۲ عمل نافذ تمیز را این گونه توصیف می کند: " زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر از هر شمشیر دو دم و فرو رونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت های قلب است." اما زمانی که افراد درباره رفتار، افکار و اخلاق قضاوت می کنند، معمولاً خود را به عقب کشیده و چنین واکنشی از خود نشان می دهیم و از خود این سؤال را می کنیم که آن شخصی که عمل قضاوت و بررسی توسط او صورت می گیرد، آیا اصلاً او حق این کار را دارد؟ در برخی از شرایط این برخورد صحیح است، زیرا که این عمل در واقع وظیفه آن شخص است که در مقابل ما

قرار دارد. (مثلاً ناظر ما) و یا روح خداوند این برخورد را برانگیخته است. مواقع دیگری نیز وجود دارد که شخص منتقد، اصلاً دارای قدرت قضاوت سالم نبوده و صرفاً قضاوت گر است.

پس وقتی که شخصی از ما انتقاد می کند و ما می دانیم که حق با اوست چکار کنیم؟ قدرت ما برای پذیرش یک انتقاد و برخورد بستگی به آن دارد که ما به مسئله به عنوان حقیقتی از سوی خداوند نگاه کنیم یا صرفاً یک تبادل نظر بین دو انسان؟ برای همین است که تمیز به طور واضح یک عمل روحانی است اگر ما قرار است که مورد سنجش، تصحیح و یا تشویق قرار گیریم می خواهیم که خداوند بر ما تأثیر بگذارد و نه هیچ انسان دیگری.

این کلام خداوند است که برنده تر از هر شمشیری است و نه کلام ما. در لیستی که در مورد عطایای روحانی در اول قرن‌تین باب ۱۲ آمده به تمیز روح اشاره شده و به معنی این است که رهبران روحانی باید قادر باشند مقاصد خوب و بد را تمیز و تشخیص دهند. اول یوحنا باب ۴ به این نکته اشاره می کند و به ما می گوید: " ای حبیبان هر روح را قبول مکنید بلکه روح ها را بیازمائید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کذب بسیاری به جهان بیرون رفته اند."

عبرانیان ۵ : ۱۱ - ۱۴ در مورد ایمانداران بالغ سخن می گوید که حواس خود را به موجب عادت ریاضت داده اند تا تمیز نیک و بد را دهند. اینها نشانه هایی هستند مبنی بر این که در زندگی با چیزهایی بسیاری روبه رو خواهیم شد، که بدتر از یک تأثیر گذاری بد هستند. برخی از رهبران قدرتمند گذشته، افراد شریر و تنبلی بوده اند، که جماعت بسیاری از آن ها پیروی کردند و با ریتم طبلی که آن ها می نواختند با تأثیر هیپنوتیزمیک، رژه رفتند. همه ما آن رهبران شریری که با نام خداوند و مذهب، باعث دزدی فساد و قتل و خود کشی شده اند را، می شناسیم. این داستان ها ممکن است برای ما بسیار قدیمی شده باشند اما رهبر مذهب دروغین بعدی شاید از ما به اندازه یک دروغ

فاصله داشته باشد. شریر به چیزی جز مردم عادی که اجازه می دهند قلب های شان به مکان های تاریک برده شود نیازی ندارد. در اول قرنیتان باب اول نکته عالی دیگری وجود دارد، که چنین می گوید: "روح خداوند به ما فکر مسیح را خواهد بخشید و پس از آن است که ما می توانیم تمییز روحانی مسیح واری انجام دهیم." اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آن ها را نمی تواند فهمید، زیرا حکم آن ها از روح می شود، لکن شخص روحانی در همه چیز حکم می کند و کسی را در او حکم نیست. زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟ لکن ما فکر مسیح را داریم. " (اول قرنیتان ۲: ۱۴ - ۱۶)

این توصیفی است عالی، از تأثیر گذاری روحانی. زمانی که روح خدا بر ما می ریزد قلب ها و فکرهای ما چنان تغییر می کند که ما می توانیم حقایق را واضح تر و عمیق تر ببینیم. چیز هایی می بینیم که ذهن معمولی قادر به درک آن نیست. این نوع تأثیر گذاری عمیق، واقعی و پایدار است و تبدیل به اساس تأثیر گذاری ما بر دیگران می شود. یکی از واقعیت های مهمی که هر یک از ما باید یاد بگیریم این است که آیا می خواهیم تمییز در زندگی های ما باعث بنا گردد یا تخریب؟ و این کار در صورتی انجام می پذیرد که ما به دیگران اجازه دهیم بر ما تأثیر بگذارند که بعضی باعث بنا و بعضی باعث تخریب می گردند. در این موقع است که سئوالات بسیاری در شرایط مختلف به ذهن ما خطور می کند.

- آیا اطمینان دارم که کار فرمایم در کار خود مهارت لازم را دارد؟
- چه کتابی پاسخ صحیحی درباره سئوالات من ارائه خواهد کرد؟
- چرا در زمانی که به آن واعظ گوش می کنم احساسات متناقضی در من آشکار می شود؟
- آیا باید به کاندیدای "الف" رای دهم یا به کاندیدای "ب"؟

- آیا حتی با وجود این که نشانه های متناقضی وجود دارد که آیا این کار فرما مرا می خواهد یا خیر، باز باید درخواست کار را بپذیرم؟
 - آیا آموزه های الهیاتی آن وب سایت قابل اطمینان است؟
 - این گروه از افراد به من می گویند که مشکلاتی بنیادین در سازمان آن ها وجود دارد. آیا حق با آن ها است؟ یا این که صرفاً همه آن افراد، از سازمان ناراضی هستند و حال همدیگر را یافته اند؟
- تمییز دید نافذی است که به ما کمک می کند از میان گرد و غبار و مه زندگی، مسائل را همان گونه که هستند ببینیم، تا بتوانیم آگاهانه افرادی که اجازه دارند بر ما تأثیر بگذارند را انتخاب کنیم. تمییز مشاهده و درک و قضاوت صحیح درباره افرادی است که می خواهند تأثیرگذار باشند. ما همواره باید کار تمییز را انجام دهیم و بدانیم که دیگران نیز همین کار را با ما خواهند کرد. آن ها ما را بررسی خواهند کرد و به یکپارچگی عمل و گفتارمان نگاه خواهند کرد و انگیزه های مان را خواهند آزمود.
- پس بیائید این گونه در نظر بگیریم که شما تصمیم دارید اجازه بدهید رهبری دیگر شما را نصیحت کرده و به شما در مورد کاری که می خواهید انجام دهید، مشورت دهد. حال که در این شرایط نظر شخص دیگری می تواند تأثیر بزرگی بر چگونگی انجام کارهای شما داشته باشد، تمییز شما باید چگونه باشد؟ اگر تمییزی انجام ندهید تصمیم گیری شما بر اساس پیش فرض های شما خواهد بود. آیا این شخص با دیگر افراد آشنا هست یا خیر؟ آیا اگر من سخنان این فرد را انجام دهم نزد دیگران اعتبار بیشتری خواهم داشت؟ آیا این مشورت زندگی مرا مقدس تر خواهد کرد؟ آیا نصایح این شخص مرا از تصمیم گیری های دشواری که پیش رو دارم، آزاد خواهد کرد؟

اما در واقع تمییز ما در مورد انتخاب هایی این چنینی باید بر اساس سؤال های عمیق تری باشد و باید قبل از اعتماد به مشورت و نصایح یک شخص ثالث این سؤالات را از خود بپرسیم.

آیا ارزشهای فرد مشورت دهنده با ارزش های من یکسان هستند؟ آیا در شرایط یکسان این فرد قادر است تأثیر مثبتی بر دیگران داشته باشد؟ آیا انگیزه های این فرد برای من آشکار است؟ آیا مشکل من، آنقدر برای این فرد اهمیت دارد که حاضر باشد برای درک شرایط من به سختی کار کند؟

تمییز در عصر حاضر

امروزه رهبران به دلیل فاصله روز افزونی که بین آن ها و جماعت وجود دارد، می توانند اعمالی را بدون تمییز و اشتباه انجام دهند. در عصری که موعظه ها مجازی شده اند رهبران پاسخ گویی بسیار کمی به مردم دارند زیرا که آن ها صرفاً شخصیت های دو بعدی در صحنه هستند. معلوم است که ارزشها و انگیزه های آن ها باید برای عموم مبهم و ناشناخته باشد. صفحه تلویزیون روشن می شود و اینترنت به ما صحنه ای را ارائه می کند که در آن جادوگر شهر اوز از پشت پرده دگمه ها را می فشارد و اهرم ها را می کشد. نور افکن های کنفرانس بر یک شخص می افتد و نه بر کل زندگی آن شخص. اندازه بزرگ برخی از سازمان ها مانع از آن می شود که رهبران این سازمان ها مورد ارزیابی افراد مسئول قرار بگیرند. و بعد از آن با مسئله محرک های قوی که در فرهنگ رقابتی امروز وجود دارد روبرو می شویم. یعنی زمانی که واعظ به نتیجه ای می رسد مردم شروع بدست زدن می کنند و مهم نیست نتیجه بدست آمده تمییز داده شده است یا خیر. ما با صحنه ای که در آن همواره بر تبدیل تاکید می کنیم، احساس رضایت داریم و میکروفن ها طنین اشتباهی به صدای افراد می دهند که ادعای تأثیر گذاری دارند، اما تنها مهارت آن ها تسخیر میکروفن ها است.

اما هنوز امیدی برای ما وجود دارد. اگر چه ابزارها و تکنیک های دنیای امروز به منظور گیج کردن و پوشاندن، فریب دادن و اشتباه جلوه دادن مسائل استفاده می شوند، اما قادرند به عنوان ابزاری قوی برای تمییز مورد استفاده قرار گیرند. وسایل ارتباط جمعی امروز این امکان را می دهند که به هزاران دیدگاه دسترسی داشته باشیم و تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که بعد از پیدا کردن این ابزارها، قوه تمییز و تشخیص خود را به کار بیندازیم.

موضوع مهم دیگری که امروزه وجود دارد این است که مردم قضاوت را رد می کنند. این موضوع می تواند برای بسیاری و به خصوص جوانان باعث شکست یا پیروزی در زندگی باشد. بسیاری ایمان مسیحی را تفکری پر از تعصب، جانبدارانه و عجولانه می دانند. پذیرش این که این مسئله واقعیت دارد یا خیر باعث تأسف می شود و زمانی که در می یابیم که این تنها درک افراد از ایمان مسیحی است، ماجرا را به یک تراژدی تبدیل می کند. کلام خدا ما را با دو اصل چالش انگیز روبه رو می سازد. یک : رهبران باید تمییز و تشخیص انجام دهند و دو : نباید قضاوت گر باشند.

این نکته در موعظه بالای کوه مسیح نیز مشاهده می شود. " حکم نکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانیه ای که بپیمائید برای شما پیموده خواهد شد. " و سپس برخورد جدی مسیح با افراد حکم کننده با این جمله ادامه پیدا می کند: " چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟ " از سوی دیگر ایمانداران تشویق می شوند که مشکلات را بین خود حل کرده و بین خود قضاوتی انجام دهند تا این که دعاوی خود را به دادگاه های دولتی ببرند.

" آیا نمی دانید که مقدسان دنیا را داوری خواهند کرد تا چه رسد به امور روزگار؟ " (اول قرنیتان ۶: ۲ - ۳) در اینجا با مرز ظریفی برخورد می کنیم که باید طبق آن حرکت کنیم، تمییز دهیم اما قضاوت نکنیم. رومیان باب ۱۴

برای تشخیص تفاوت این دو موضوع به ما کمک می کند. زمانی تمییز ما از حد عبور می کند و تبدیل به داوری می شود که در مورد مسائلی که گناه نیست افراد را محکوم می کنیم. مسئله ای که در این باب عنوان می شود پذیرش ایمان یکدیگر است و زمانی قضاوت ها از حد خود فراتر می رود که می خواهیم به جای حکم نهایی خداوند ما در مورد شخص حکم صادر کنیم. " لکن تو چرا بر برادر خود حکم می کنی؟ یا تو چرا برادر خود را حقیر می شماری؟ ز آنرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد. زیرا مکتوب است خداوند می گوید که به حیات خود قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد. بنابراین بر یکدیگر حکم نکنید بلکه حکم کنید به این که کسی سنگ مصادم یا لغزشی در راه برادر خود ننهد. " (رومیان ۱۴ : ۱۰-۱۳)

تمییز، نه قضاوت و داوری

آیا کارهایی هست که ما با انجام آن ها بتوانیم عطای تمییز را در خود تقویت کنیم؟ در نامه شخصی پولس از زندان او می نویسد: اشتیاق خود را برای افزایش قدرت تمییز دوستان به آن ها اعلام نمود. این آیات به نکات خوبی اشاره می کنند، نکاتی که خداوند از ما می خواهد بر اساس آن ها زندگی کنیم :

" و برای این دعا می کنم که محبت شما در معرفت و کمال فهم افزونتر شود تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی غش و بی لغزش باشید و پر شوید از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تمجید و حمد خدا است. " (فیلیپیان ۱ : ۹-۱۰)

در اینجا به چند نکته برای عمق بخشیدن به مهارت و عطای تمییز اشاره می کنیم. این نکات به سادگی برای ما از آسمان نازل نمی شوند بلکه باید

تلاش کنیم تا آن ها را کسب کنیم. باید به کسب دانش و معرفت بپردازیم باید همواره در حال تحصیل علم درباره زندگی و رهبری باشیم. علم به خودی خود نمی تواند ما را در تمییز درست هدایت کند اما داشتن تمییز نیز بدون کسب علم و دانش کافی، امکان ندارد.

عمق بینش ما هم یک منبع تکمیل کننده برای داشتن تمییزی خوب است. اگر دائماً با رهبران دیگر به گفتگو بپردازیم و درباره دیدگاه های که آنان در تجربیات گوناگون بدست آورده اند اطلاعات کسب کنیم، خواهیم توانست که بینش و بصیرت خود را نیز گسترش دهیم. می دانید که برخی افراد با داشتن درک سطحی از زندگی احساس رضایت دارند، اما از میان افرادی که می شناسید آنانی که کاری عمیق برای کسب بینش درست انجام می دهند، حتما برای شما با ارزشتر از طلا هستند.

فصل یازدهم

در پی حکمت

« تا زمانی که فروتنی و تعلیم پذیر نشویم و در مقابل مقربیت و حاکمیت خداوند با ترس نه ایستیم، به ناچار بودن خود پی نبرده و به افکار خود پی اعتماد نشویم و نخواستیم باشیم که ملوک های ذهن مان تخیل یابد، حکمت آسمانی بر ما نازل نخواهد شد. »

جی آک پلر، الهی دان

در مکانی خارج از شهر ساخته شده توسط داود پادشاه، هفت مایل دورتر از شهر اصلی بر روی مکان بلندی در جبعون که مکانی اولیه برای پرستش اسرائیل بود، خیمه ای بنا شده بود، که سمبل خیمه حضور خدا همانند زمان موسی بود. بالاخره پادشاهی قدرتمندی تأسیس شده و آماده بود که در آن جا به نسل بعدی داود واگذار شود. تمامی فرماندهان سپاه و مقامات حکومتی و سایر رهبران اسرائیل گرد هم آمده و در آن جا حضور داشتند.

در میانه شب خداوند بر سلیمان ظاهر شده به وی گفت : " هر آنچه که می خواهی طلب نما که به تو بدهم. " این پیشنهاد آنقدر خوب بود که به نظر غیر واقعی می آمد " هر چیزی ؟"

درخواست یک رهبری که تازه بر سر کار آمده بود، چه می توانست باشد تا بتواند مسئولیت جدیدی که بر دوش های او گذاشته شده است را بهتر انجام دهد. گنجی عظیم؟ بزرگترین ارتش جهان؟ پذیرش توسط پادشاهان کشور های اطراف؟ اما سلیمان چیز متفاوتی در خواست نمود : " به من حکمت و معرفت ببخش تا بتوانم این مردم را اداره کنم، زیرا کیست که بتواند این قوم

عظیم تو را، اداره کند؟ " در این کلمات آشفتگی و نیاز را می توان به خوبی درک کرد. سلیمان با تاریخ اسرائیل آشنا بود. وی می دانست که رهبری صدها هزار نفر، نه تنها به عنوان کشوری موفق و پایدار بلکه به عنوان قوم خدا کاری غیر ممکن است. رهبری خود کاری دشواری است. رهبری روحانی مسئله را بسیار پیچیده تر می کند.

بقیه داستان را می دانید. خدا این درخواست سلیمان را اجابت نمود. برای این که وی ثروت، مقام و زندگی طولانی یا کشته شدن دشمنان خود را درخواست نکرد، او حکمت و معرفت را دریافت کرد و در پی آن پیروزی های مادی زیادی نیز حاصل شد. داستان های بسیاری وجود دارد که در آن قهرمان از استاد خود برای نبردهایی که پیش رو دارد حکمت لازم را کسب می کند. در کلام خداوند، خدا جای استاد پیر را می گیرد. حکمت از استاد کسب نمی شود بلکه از خالق. مانند سلیمان که حکمتش هدیه ای الهی بود. یوسف حکمت را از خداوند دریافت نمود و نه از فرعون. داستان دانیال نیز همین است. پولس که به تازگی به مسیح ایمان آورده بود، وارد یک دوره طولانی چند ساله شد. به جهت آماده شدن، به عربستان رفت تا بتواند آموزش و مکاشفه ای از جانب خداوند داشته باشد.

اطلاعات را می توان در کتاب ها پیدا کرد اما حکمت چیز بزرگتری است که قادر به سخن گفتن است :

" آیا حکمت ندا نمی کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی نماید؟

به سر مکان های بلند به کناره راه، در میان طریق ها می ایستد

به جانب دروازه ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه را صدا می زند.

که شما را ای مردان می خواند و آواز من به بنی آدم است.

ای جاهلان زیرکی را بفهمید و ای احمقان عقل را درک نمائید.

بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلم می نمایم و گشادن لبهایم استقامت

است.

دهانم به راستی تنطق می کند و لبهائیم شرارت را مکروه می دارد. تأدیب مرا قبول کنید و نه نقره را، معرفت را بیشتر از طلای خالص زیرا که حکمت از لعلها بهتر است و جمیع نفایس را با او برابری نتوان کرد. "

بر اساس کتاب امثال حکمت نکته ای حیاتی است و داشتن و نداشتن آن مسئله مرگ و زندگی است. متضاد حکمت جهالت است. اگر به تصمیم های اشتباه رهبران مختلف نگاهی بیاندازیم شاهد می بینیم که بسیاری از این تصمیمات اشتباه در پی یک فکر ابلهانه گرفته شده اند. در امثال ۱۸ : ۴ چنین آمده است : " سخنان دهان انسان آب عمیق است و چشمه حکمت نهر جاری است. " حکمت از جنسی نادیدنی است، پایدار و فراوان و جاری. مثل آبی گوارا که از منبع پایان ناپذیر جاری می شود. اگر تأثیر گذاری روحانی معنای خاص دیگری داشته باشد آن معنا جاری شدن نیکویی و بینشی است که از حکمت حاصل می شود. حکمت از جانب خداوند به سوی ما نازل می شود و سپس می تواند و باید که به سوی افرادی که ما بر آنان تأثیر گذاری داریم جاری شود.

این تأثیر گذاری بر ما از مکانی مخفی عطا می شود. " بلکه حکمت خدا را در سری بیان می کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود. " (اول قرنیتان ۲ : ۷)

حکمت در مرکز تأثیر گذاری روحانی قرار دارد.

برخی رهبران واقعاً در قسمت مدیریت و برخی در آموزش و برخی دیگر در تفکر استراتژیک استعداد خاصی دارند. اما خصوصیتی که باید در تأثیر گذاری روحانی در هر شخص وجود داشته باشد، رشد در حکمت است.

زمانی که پولس رسول به یونان رفت او وارد فرهنگی شد که در آن حکمت ارزش بالایی داشت. فلسفه یا دوست داشتن حکمت اساس تفکر جامعه

یونانی بود. اما پولس به ایمانداران قرن‌تبان نامه نوشت و چنین گفت : " و من برادران چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سر خدا اعلام نمودم. " پولس رسول شخص باهوش و تحصیل کرده ای بود او می توانست از فلسفه استفاده کند، اما روش دیگری را برگزید : زیرا عزیمت نکردم چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب.

پیغام او عمل نجات بخش و حقیقتی بود که توسط مسیح در تاریخ به وقوع پیوسته بود. حکمت ازلی خداوند در مسیح ظاهر شده و توسط روح خداوند بر بنی بشر ریخته بود. پدر پسر و روح القدس حکمتی را برای ما آوردند که سری مخفی بود که در تضادی کامل با حکمت این جهان است. " لکن حکمتی بیان می کنیم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل می گردند. " (اول قرن‌تبان ۲ : ۶) و پولس می گوید که کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت.

زمانی که خداوند از ما به عنوان ابزاری برای تأثیر گذاری در زندگی های دیگران استفاده می کند در می یابیم که چقدر تمامی اصول و ابزارهای رهبری بر زمین برای انجام این کار، ناقص هستند. آن ها ابزارها و اصول بی ارزشی نیستند، اما کافی هم نیستند. ما با هر چالشی که در زمان رهبری با آن روبرو می شویم به دنبال نتیجه ای هستیم که خدا می خواهد. پس در می یابیم که بدون مکاشفه خداوند آگاهی ما چقدر ناقص است. حکمت عالی که توسط رهبران محترم باعث بدست آمدن نتایج عالی می شود را ارج می نهیم. آنانی که برای خواندن گزارش ها یا پرکردن برگه های حساب به دنبال نتیجه بودند مخاطب سخنان من نیستند، بلکه آنانی که کار ابدی و پایداری را انجام دادند.

حکمت از آسمان

یعقوب در رساله خود بر حکمت از بالا تأکید می کند و آن را در تضاد با حکمت زمینی قرار می دهد. حکمتی که آن چنان گمراه شده که به خواسته های نفسانی شیطانی و دنیوی می انجامد. (یعقوب ۳ : ۱۵)

پس در یک جمله، توصیف یعقوب به هفت صفت جامعی اشاره می کند که از منبعی فراتر و متعال تر از ما نازل می شود. این خصوصیات همچنین می توانند صفات شخصی باشند که مشتاق است، تأثیر گذاری خود را بر بنیاد حکمت بنا کند. این خصوصیات خلاصه و قدرتمند هستند. " لکن آن حکمت که از بالاست اول طاهر است بعد صلح آمیز و ملایم و نصیحت پذیر و پر از رحمت و میوه های نیکوی و بی تردد و بی ریا. " (یعقوب ۳ : ۱۷) همچنین کتاب امثال نیز در عهد عتیق همانند کتاب یعقوب به قواعد زندگی بر اساس حکمت الهی اشاره می کند که این قواعد صرفاً تئوری نبوده و بر اساس دانش و علائم مبهم بنا نشده است، بلکه این ها اصولی کاملاً عملی هستند و اساس تأثیر گذاری روحانی را شکل می دهند.

یعقوب در ۳ : ۱۷ چنین آغاز می کند آن حکمت که از بالا است طاهر است. آنانی که به نظر ما دارای حکمتی خارق العاده هستند اغلب افرادی هستند که از انگیزه های پیچیده آزاد هستند و در پی خواسته های شخصی نبوده و اخلاقی مهربان و پایداری دارند. این معنای خالص بودن است. این صفت است که آن ها را تبدیل به مجرای برای جاری شدن حکمت آسمانی می کند. آن ها مسائل را در خود پیچیده نمی کنند. آن ها در چشمان شما نگاه کرده و خود واقعی شما را می بینند نه آن کسی که آن ها می خواهند شما باشید. (نکته کاربردی : رهبری که خالص است دارای شفافیت اخلاقی و رفتاری است.)

سپس در یعقوب ۳ : ۱۷ وی می گوید که حکمت روحانی صلح آمیز است. افراد حکیم مشتاق مصالحه هستند و به آن ایمان داشته و برای ایجاد آن

انگیزه لازم را دارند. آن ها می دانند زمانی که فردی با خدا مصالحه می کند، چه اتفاقی می افتد. آن ها تمام تلاش خود را به کار می گیرند تا افراد را با یکدیگر آشتی دهند و در میان آن ها بخشش و شکیبایی را گسترش دهند. حکمت این افراد آنان را از آرامش ظاهری دور می کند زیرا آن ها می دانند که آنچه ارزش جستجو را دارد آرامشی است که از فهم و درک ما بالاتر است. (نکته کاربردی: رهبری که دوست دار صلح بوده و افراد را با یکدیگر آشتی دهد، آن ها را از هم جدا و علیه هم بر نمی انگیزد.)

نکته بعدی این که حکمت از بالا ملایم (معتدل) است. این صفت چیزی فراتر از ادب است. این یکی دیگر از صفات اصلی خداوند در عهد عتیق است. پادشاهی که هم از قوم مراقبت می کند و هم بر آن ها حکومت می کند. (نکته کاربردی: رهبری که ملایم است همواره مراقب انسان ها است مانند خود خداوند.)

حکمت همچنین نصیحت پذیر است. این صفت یک نقطه ضعف نیست. بلکه اشتیاق برای به بار آوردن محصول است. نگرشی که در آن فرد رهبر تعلیم پذیر است، روحیه همکاری داشته که در تقابل با اعتماد به نفس کاذب و لجبازی قرار دارد. (نکته کاربردی: رهبری که نصیحت پذیر است همواره در حال رشد است برای این که برای آموختن و تغییر، اشتیاق دارد.)

" پر از رحمت و میوه های نیکو " توصیف بعدی است که در یعقوب ۳ : ۱۷ آمده است. حکمت جدای از رحمت نیست و مردم را به سوی عمل نمودن تشویق می کند. اما نه هر عملی. حکمت به ما دیدی برای مشاهده نیازهای انسانی می دهد تا به آنانی که در نیازند از روی رحمت کمک کنیم. (نکته کاربردی: رهبر که پر از رحمت و میوه های نیکو باشد، هدیه ای است برای بشریت.)

حکمتی که از خداوند است بی تردد است. در دنیایی که امکانات، مقام و ارتباطات روشی است برای ترقی بسیاری از مردم، حکمت این بازی ها را رد

کرده و جانبداری از افراد خاص را محکوم می کند. اخلاق فروتنانه حکمت دلیلی است برای بی تردد بودن آن (نکته کاربردی : رهبری که بی تردد است همه افراد را آن طوری که هستند یعنی بدون تبعیض می پذیرد).
و در آخر حکمت از بالا بی ریا است که به معنای عاری از دو رویی است. کلمه دورویی به معنای وانمود کردن است. امروزه برنامه های بسیاری برای تاثیر و بازیگری وجود دارند. برنامه های غیر واقعی و دو بعدی در تلویزیون. کلمات و تصاویری که در شبکه های اجتماعی هستند و نقاب هایی که برای افراد در کتاب های مختلف وجود دارند، سن های آماده ای هستند برای بازیگری افراد و نقشی که این افراد بازی می کنند که می تواند خالصانه و واقعی باشد، یا کاملاً دروغین. (نکته کاربردی : رهبری که بی ریا است به طور آشکار صادق بوده و قادر است که اعتماد سازی کند و به اهداف بالاتری دست پیدا کند).

پس بالاخره حکمت چیست؟ برخی اوقات هدیه ای خاص از سوی خداوند، گاهی مهارتی است شخصی، که در طول گذر زمان پرورش یافته است. حکمت، بینشی عمیق به جوهره واقعی مسائل است، که ارزش اخلاقی آن ها را می سنجد و گاهی کمالی است که بر اساس آن بینش کسب شده، فرد را به عمل تشویق می کند. حکمت چیزی متفاوت با علم نیست اما چیزی فراتر از علم است. مثل فرقی است که بین این دو مطلب وجود دارد، که شما درباره همسران چیزهایی می دانید و این که شما همسران را می شناسید.

زمانی که رهبران برای کسب حکمت تلاش می کنند، در پی آنند که تصمیمات آنان نه فقط از لحاظ آماری دارای بازدهی باشد، بلکه از لحاظ اخلاقی نیز دارای نکاتی مثبت باشد. آن ها در صدد حل مشکلاتی هستند که دیگران از تلاش برای حل شان دست کشیدند. آن ها از قرار گرفتن در شرایط لاینحل هراسی ندارند، زیرا بر این باورند که بالاخره باید یک نفر شروع به گشودن گره های کوری بکند که دیگران به آن ها خیره شده اند.

رهبران حکیم، طبیعتاً اعتماد دیگران را جلب می کنند، برای این که هر کار آن ها سرشار از حکمت است. در این افراد خودپسندی جایی ندارد زیرا که از درون تکبر را رد می کنند. آنقدر شجاع هستند که به خاطر لحظاتی که از روی حماقت تصمیماتی گرفته اند و با آن ها برخوردی شده راضی هستند. چون تنها احمق ها هستند که هرگز احساس احمق بودن نکرده اند.

یک رهبر حکیم

یوجین پترسن یکی از محبوبترین رهبران مسیحی در عصر حاضر است. نوشته های او که شامل ترجمه کتاب مقدس به نام THE MESSAGE است میلیون ها نفر را تحت تأثیر خود قرار داده است. او همچنان از بودن بر روی صحنه ها پرهیز می کند. کمتر در کنفرانس ها سخنرانی می کند، بیشتر زندگی واقعی را ترجیح می دهد و علاقمند است که با افراد معدودی که در یک اتاق نشسته اند مسائل را رو در رو حل کند. او برای بیست و نه سال شبان یک کلیسا بوده و سعی داشته که کارهای اصلی شبانی را انجام دهد دعا کند، کلام را تعلیم دهد و بیماران را عیادت کند. فراز و نشیب های بسیاری را در خدمت خود تجربه نموده است. زمانی که وی نتوانست خواسته های سازمان را با وظایف بنیادی روحانی خود و خانواده خود هماهنگ سازد، استعفاي خود را تسلیم کلیسا کرد. این کار وی رویکرد عمیق تری برای خدمت در او ایجاد نمود. آن کلیسا یک کلیسای پرزبتری بود در صورتی که وی در کلیسای کوچک پنطیکاستی در مونتانا در روستایی دور افتاده بزرگ شده بود و حقایق کتاب مقدس را آن جا آموخته بود.

در همان زمان بود که وی تبدیل به دانشجوی جدی کتاب مقدس شد. وی علاقه زیادی به طبیعت بکر خارج از مونتانا داشت. او در تمام زندگی خود، ترس آمیخته با احترامی نسبت به خالق این همه زیبایی داشت، زیرا که او در مورد خلقت و طبیعت آفریده شده، توسط خداوند آگاهی های بسیاری داشت.

نگاهی که وی به تولد کودک و بیماری ها، کار و استراحت داشت، ناشی از حکمتی بود که او از طریق توجه به مسائل مختلف در زندگی کسب کرده بود. پترسون تاکید داشت که ما باید با زندگی افراد مختلف از نزدیک در ارتباط باشیم. باید بانکدار و کشاورز، دانشمند و دانش آموز بازنشسته و غیره را از نزدیک بشناسیم و برای آنکه آن ها مراجعان ما هستند به آن ها خدمت نکنیم بلکه برای این که آنان خلقت خداوند هستند.

او کتاب مقدس را به زبان های عبری و یونانی آموخت و در امر آموزش سه نفر در روزهای یکشنبه کوشا و قانع بود و توانست که عهد عتیق و عهد جدید را منظم و مرتب ترجمه نماید. دیدگاهی جدی نسبت به کلام خدا داشت. وی بر اصول الهیاتی که مردم از قبل با آن ها آشنا بوده تاکید نداشت، بلکه در نوشته هایش سعی در ایجاد ارتباطی زنده و پویا با خواننده داشت.

او حقایق را به وضوح می دید. خود را مقید به اصولی می دانست که در کلام خداوند وجود داشت و تاکیدش بر راه صلیب بود. راه و راستی و حیات. می دانید که عیسی مسیح خود را این چنین توصیف نمود (یوحنا ۱۴ : ۶) اما پترسون بر این عقیده بود که هیچ کس قادر نیست حقیقت و حیات را حفظ کند اگر خود را در راه مسیح قرار ندهد. مرکز انگیزه های پترسون به طور آشکارا خود خداوند بود. این صفت او را برای دیگران تبدیل به یک الگو کرده بود. تعریف وی از خدمت این بود که ما باید از حال خود آگاهی کامل داشته باشیم و بدانیم خداوند در حال حاضر در حال انجام چه کاری در زندگی مان است. بدانیم که افراد در حال حاضر در حال انجام چه کاری هستند و چه ارتباط بالقوه ای در میان آن ها وجود دارد.

وی در تمامی عمر خود در حال آموختن بود و بوسیله ابزارهای گوناگون می شنید که خداوند در حال سخن گفتن درباره چه چیزی است. معلمان روحانی خود را با دقت انتخاب می کرد. اکثر آن ها در قرن پیش از او می زیستند. در کلام خداوند ریشه دوانیده بود و در نتیجه خدمت او میلیون ها

نفر در پی یافتن حکمت کوشیدند و پس از او نیز این جریان همچنان ادامه پیدا کرد.

حکمت در عصر حاضر

امروزه در مقابل رهبری که بر اساس حکمت عمل می کند، مشکلات بزرگی وجود دارند. در زمانی که اکثر ما به دنبال دست آوردهای سریع و پر سر و صدایی هستیم حکمت برای ما موضوع مهمی بشمار نمی آید. حکمت کلمه جذابی نیست اما کلمات اشتیاق و رویا بسیار جذابند، لیکن اشتیاق بدون حکمت باعث از بین رفتن مردم می شود و شعله اشتیاق آنان را خاموش می گردانند و رویای بدون حکمت، ما را به سوی اهدافی غیر واقعی و انتزاعی می برد و مردم را نیز به بیراهه می کشاند. در واقع حکمت، نیروی است که پشت قاطعانه ترین اقدامات و قوی ترین تعهدات وجود دارد و باید تبدیل به اصلی در امر رهبری روحانی گردد. حکمت به هیچ وجه چیز ساده و پیش پا افتاده ای نیست.

متأسفانه کنایه ای برای حکمت وجود دارد که چنین است : " جفدی که در بالای درختی لانه کرده، بی حرکت مرموز و منزوی." این تصویر بسیارضعیفی از حکمت است. بهتر است برای درک حکمت عقابی را در نظر بگیریم که از ارتفاع بسیار بالا قادر است جزئیات را بر روی زمین مشاهده نماید که در یک چشم به هم زدن آماده عکس العملی سریع است. حکمت با یافتن پاسخ ها همراه است اما پس از آن ما باید بتوانیم بر اساس آن پاسخ، عکس العملی نشان دهیم این نیز بخشی از حکمت است.

چگونه می توانیم اطمینان داشته باشیم که تأثیرگذاری ما ریشه در حکمت دارد؟

اولا باید مشتاق حکمت باشیم. خداوند به سلیمان فرمود که هر چیزی به او خواهد داد اما به جای قدرت و موفقیت، سلیمان مشتاق کسب حکمت بود،

تا بتواند مردم را به خوبی رهبری کند. این چیزی بود که سلیمان واقعاً می خواست. باید از خود بپرسیم، ملاک ارزش گذاری و اشتیاق ما چیست؟ آیا فقط به خاطر آن است که مشتاقانه به دنبال کسب این مهارت روحانی هستیم تا بتوانیم با آن به خوبی رهبری کنیم یا به این خاطر است که صرفاً بعد از یافتن حکمت، آن را تحسین کنیم؟

دوم آنکه باید حکمت را بطلبیم. این چیز ساده ای است اما وقتی یعقوب گفت: اگر هر کدام از شما فاقد حکمت است باید آن را از خداوند طلب کند. در واقع او به ما می گوید که باید همواره حکمت را طلب کنیم. باهوش ترین والدین، معلمان، مدیران، صاحبان مشاغل، کارمندان پزشکی، شبانان و میسیونرها بر این باورند، که در زندگی گاهی به نقطه ای می رسند که بهره هوشی آن ها نمی تواند آن ها را از آن مخمصه برهاند. حکمت نباید امتیازی باشد که گهگاهی در کارهای ما خود را نشان دهد، بلکه باید در مرکز همه تصمیم گیری های ما در رهبری قرار داشته باشد. ما در تصمیم گیری های بزرگ و کوچکمان و برای یافتن حکمت، باید جهالت خود را کنار بگذاریم.

طلبیدن حکمت در زندگی دعایی ما به عنوان یک رهبر شکل جدیدی می دهد. اگر تنها برای کسب نتیجه دعا می کنیم، در واقع سعی می کنیم، بهترین راهی که خداوند برای ما در نظر گرفته است را میان بر برویم تا به بهترین نتایج دلخواه برسیم. به ما گفته شده که باید برای کسب حکمت دعا کنیم زیرا خداوند می خواهد ذهن و قلب ما را برای بدست آوردن نتایج مورد نظر خود بکار گیرد و پس از آن برای خدمت بعدی، آموزش جدیدی ببینیم. دعای کلاسیک یک رهبر روحانی باید این باشد که: "خداوند! به من حکمت عطا فرما."

سوم این که باید در پی حکمت باشیم. مطالعه و تأمل عمیق کتاب مقدس گزینه ای است که توسط آن می توانیم تحت تأثیر مستقیم حکمت قرار بگیریم. در مطالعه سطحی عکس این واقعه اتفاق می افتد. حقایق کتاب مقدس

که به صورت ناقص در زندگی به کار برده می شوند تنها ظاهری از روحانیت را در ما ایجاد می کنند که نمایی بیش نیست. اختصاص زمان کافی برای مطالعه و آموختن کتاب مقدس یکی از بهترین محبت هایی است که می توانیم در حق افرادی که بر آن ها تأثیرگذاری داریم انجام دهیم. هر رهبر باید حداقل سالی یک بار کتاب امثال و یعقوب را مطالعه کند. همچنین باید در پی حکمتی باشیم، که دیگر ایمان داران نیز کسب کرده اند و باید آن ها را در اختیار شما نیز قرار دهند. روح القدس بینشی روحانی را بر بسیاری از افرادی که با آن ها سرو کار داریم می ریزد و فرمان کتاب مقدس این است که ما باید از یکدیگر تعلیم بگیریم.

کسب حکمت نیازمند صرف زمان است. ارتباط دیگران نیز نیاز به صرف انرژی دارد. اما هیچ جایگزینی برای حکمت وجود نداشته و هیچ راه میان بری برای دست یابی به آن نیست.

فصل دوازدهم

دریافت قوت

« تقریباً هر کسی می تواند در مقابل فلاکت و بدبختی تاب بیاورد، اما اگر می

خواهید مردی را بیازمائید به او قدرت ببخشید »

آبراهام لینکلن، رئیس جمهور آمریکا

قدرت، اقتدار و حقیقت کلمات خطرناکی هستند که در قرن معاصر وجود دارند، چون بی شک کم نیستند افرادی که در زمان حال، به نام مذهب از دیگران سوء استفاده می کنند. مسیحیان بسیاری که قصد و نیت خوبی دارند نیز همواره در مورد خطرناک بودن قدرت، اقتدار و حقیقت هشدار داده اند. برخی ایمانداران بر این باورند که مسیحیان باید رویکردی منفعلانه در تأثیر گذاری داشته باشند، زیرا باور دارند که افراد به محض گرفتن قدرت در دستهای شان بسیار مستعد هستند که منحرف گردند.

اگر چه قدرت، مقام و اقتدار و حقیقت می توانند بسیار خطرناک باشند اما، در تار و پود داستان های کتاب مقدس تنیده شده اند و توسط این صفات است که وظیفه تأثیر گذاری بر دوش ما گذاشته شده است و ما بر دیگران باید با مراقبت بیشتری تأثیر بگذاریم. زمانی که رهبری می کنیم در واقع ما قدرت را به کار گرفته ایم و در رهبری روحانی این قدرت منعکس کننده قدرت خداوند، از طریق ما است. زیرا هر قدرت دیگری که در ما وجود داشته باشد در مقایسه با قدرت آن بسیار ناچیز است. زمانی که رهبری می کنیم از اقتدار خود استفاده می کنیم. اما تفاوتی که بین رهبری روحانی برای تبدیل افراد و رهبری غیر روحانی وجود دارد این است که در رهبری روحانی، ما به مردم کمک می کنیم که اقتدار خداوند را در زندگی خود بشناسند در حالی که در

رهبری غیر روحانی، ما تنها اقتدار خود را بر آن ها اعمال می کنیم. زمانی که رهبری می کنیم، ما حقیقت را اعلام می کنیم. اگر چه در ایمان مسیحی حقیقت تنها یک ابزار نیست، بلکه ما باید تعریف صحیح حقیقت را به افراد بگوئیم، نه با تحمیل. نیروهای موجود در رهبری، در پیوند الهی و انسانی حاصل می شوند. عنوان هایی که در سه فصل بعدی وجود دارند، تعیین کننده موفقیت یا شکست یک رهبری هستند. آن ها مکان هایی هستند که رهبری الهی و رهبری انسانی با یکدیگر پیوند می یابند. می دانیم که این عناوین موضوعات مهمی هستند که در کلام نیز به آن ها اشاره شده است.

آیا داشتن قدرت و اقتدار روحانی ما را محافظت می کند یا ما را در مقابل ریسک خطرناکی قرار می دهد؟ هر دو جنبه این قضیه می تواند اتفاق بیافتد. زمانی که شخصی به این باور می رسد که رهبری روحانی او بر اساس قدرت اقتدار و حقیقت است، این باور می تواند اشتباهات انسانی را در آن رهبری چند برابر کند و در همان زمان پوششی باشد برای پنهان نمودن سوء استفاده های شخصی در این نوع از رهبری. در مبحث قدرت، میزان خطری که برای یک رهبر در زمان به کار گیری قدرت و مرجعیت شخص وجود دارد چند برابر می شود. زمانی که آن رهبر گروهی از مردم را متقاعد می کند که قدرت و کنترل او از آسمان است، یعنی زمانی که سخن از اقتدار به میان می آید، همه ما به یاد می آوریم که چه حد سوء استفاده در مورد این چیز از سوی رهبران انجام شده تا حدی که آن ها به صورت مستقیم و غیر مستقیم اشاره کرده اند زمانی که آن ها صحبت می کنند در واقع خدا سخن گفته است و سپس نوبت به حقیقت می رسد. رهبران زمانی توانسته اند از حقیقت سوء استفاده کنند که مردم را متقاعد نموده اند دارای دانشی سیری هستند و از این طریق آنان را کنترل کرده اند که درک رمز گونه آن ها از مسائل به پیروان شان جایگاهی خاص داده و آنان عضوی از یک جامعه به خصوصی شده اند.

اما ما به عنوان رهبران، ایمان داریم که بهترین نوع اطاعت و پیروی از دعوت رهبری مان زمانی صورت می گیرد که اجازه می دهیم خداوند از طریق ما رهبری کند. در این زمان است که خود را با دیگران مقایسه نمی کنیم. اگر چه در تمام عمرمان با این چالش روبرو خواهیم بود، که باید با میل طبیعی مان برای مطرح نمودن خود در رهبری، بجنگیم. پیوند الهی - انسانی که در وجود شائلول طرسوسی فریسی رخ داد باعث شد که او تبدیل به پولس رسول شود و این اعتراف را داشته باشد که عدالت شخصی وی چیزی جز فضله نیست. (فیلیپیان ۳ : ۸) به عنوان یک فریسی وی دارای سنتی بود که فریسیان در آن ادعای برتری در کسب معرفت از حقایق آسمانی، را داشتند. ادعایی که همراه خود اقتدار و قدرت نیز می آورد. اما تبدیل وی باعث شد که از حقیقت و اقتدار و قدرت خود دست کشیده تا بتواند آن ها را به عنوان ابزاری صحیح در تأثیر گذاری از خداوند باز پس گیرد. این کار به او اجازه داد که محدودیت های قدرت خود را بشناسد. " پس به شادی بسیار از ضعف های خود بیشتر فخر خواهیم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود. " (دوم قرنتیان ۱۲ : ۹) خطری که در مورد پیوند ما با خداوند وجود دارد این است که شروع به سخن گفتن در مورد آن بکنیم و مدعی شویم که ما مجرای انتقال قدرت اقتدار و حقیقت خداوند هستیم، اما در عمل به عنوان رهبری که ضعیف است و تنها به خود فکر می کند رفتار کنیم. اما زمانی که واقعاً قدرت و اقتدار و حقیقت خداوند از طریق ما جاری می شود، تأثیر گذاری رهبری ما عمیق و پایدار خواهد بود و دیگر چه کاری وجود دارد، که ما بخواهیم انجام دهیم؟

قدرت، قدرت

جی آر آر تولین در فیلم خود از یک وسیله کوچک و یک شخصیت کوچک استفاده می کند. یک انگشتر و یک موجود ظریف که به هابیت معروف است. این دو چیز تم اصلی افسانه حماسی ارباب حلقه هاست، که روایتی از

جنگ میان دو ملکوت مختلف است. این داستانی طولانی از جنگهای پیچیده و متعددی است که فساد و رهایی را روایت می کند و داستانی است درباره استفاده و سوء استفاده از قدرت. داستان مربوط به یک سری حلقه های جادویی می گردد که از دوران باستان باقی مانده اند که افراد با بدست آوردن این حلقه ها قدرتی ماورالطبیعی کسب می کنند و عده ای برای بدست آوردن این حلقه ها با هم می جنگند. پس آنچه می بینیم قدرت است و نیرویی که با تصاحب آن اتفاق می افتاد. هر کسی که با یکی از این حلقه ها تماس پیدا می کرد، آن فرد به سوی فساد و انحراف می رفت. سیر داستان این چنین ادامه می یابد که عده ای بر سر بدست آوردن حلقه ها رقابت می کنند و شخصیتی ساده نیز در داستان وجود دارد که بر حسب اتفاق قدرت خیره کننده این حلقه ها را کشف می کند. برخی از شخصیت های قدرتمند و نیکوی داستان در مقابل وسوسه تصاحب این حلقه ها مقاومت می کنند. گراندالف شخصی حکیم در این داستان است که به هابیتی که می خواهد از این حلقه ها محافظت کند چنین می گوید: " فرودو مرا وسوسه نکن! من جرات ندارم آن انگشتر را بردارم. حتی برای این که از آن مراقبت کنم هم نمی خواهم به آن نزدیک شوم می فهمی فرودو! " یعنی من این حلقه را برای مقاصد نیکو بکار خواهم برد اما باز هم ممکن است از طریق من قدرت را به دست گرفته و فاجعه به بار آورد.

وقتی که هابیت آن حلقه را به گلادریل زیبا پیشنهاد می کند او نیز این پیشنهاد را رد کرده و چنین پیش گویی می کند: " ملکه ای خواهید داشت به زیبایی و ترسناکی طلوع آفتاب، خبیث مانند دریا و قوی مانند بنیاد های زمین همه به شدت او را دوست خواهند داشت. "

داستان قدرت همچنان ادامه می یابد " قدرت فساد به بار می آورد و قدرت مطلق تباهی مطلق " (لورد آکتون سال ۱۸۸۷)

قدرت مبحثی بسیار پیچیده در زندگی ما است. به خصوص برای رهبران. زیرا تأثیر گذاری (یا ابزاری در دستان خداوند بودن برای تأثیر گذاری) به این

معنا است که ما تا حدی از قدرت در کارمان، استفاده می کنیم. رهبری بدون قانون تنها به قدرت می اندیشد. کسب آن، حفظ آن و استفاده از آن، از سویی دیگر رهبری روحانی به معنای برگزیدن مقامی فاقد هر گونه قدرت است تا بتوانیم قدرت خداوند را دریافت نموده و به دیگران منتقل کنیم.

در چند دهه گذشته دنیا بسیار تغییر کرده است. بدان معنا که در گذشته قدرت در انحصار سازمان های متشکل از افراد نخبه ای قرار داشت که قادر بودند منابع را کنترل کنند. بدان معنا که در گذشته باید یک ارتش در اختیار می بود تا امکان یک انفجار بزرگ در ارتش دشمن فراهم می شد. اما امروزه یک فرد افراطی که در جلیقه خود مواد منفجره زیادی دارد می تواند خود را در یک کشور دیگر منفجر کرده و عملیات تروریستی انجام دهد. در گذشته اخبار و تفسیر آن ها و اطلاعات توسط روزنامه ها و چند ایستگاه تلویزیونی کنترل می شد، اما امروزه صدها کانال کابلی وجود دارد و هر وبلاگ نویسی خود می تواند پتانسیلی باشد برای تأثیر گذاری بر هزاران نفر.

به این خاطر است که باید از خود پرسیم آیا کلمه قدرت برای من معنایی مثبت دارد یا منفی؟ کی و کجا قدرت به جهت مقصودی مثبت برای ملکوت خداوند استفاده شده است؟ کجا سؤ استفاده از قدرت و مقام را دیده ام؟ کجا دیده ام که کلام خداوند قاطعانه و بدون ابهام اعلام شده باشد؟ در چه قسمت هایی در مورد قدرتی که به همراه رهبری می آید اطمینان داشته ام و چه چیزهایی در مورد آن وجود دارد که، مرا نگران می سازد؟ هر روزه در موقعیت های مختلف می توانیم شاهد اعمال قدرت افراد مختلفی باشیم و ببینیم که برخی چگونه با این وسیله باعث ایجاد هرج و مرج می گردند.

رهبری جوان در یک سازمان موفق مسیحی، پس از ارتقای درجه و کسب مقام معاونت در سازمانی از دوستان خود پیشی می گیرد. کسب این جایگاه برای او غیر منتظره بود و برای رفتن به خانه و دادن این خبر به همسرش بسیار هیجان داشت. اما ناگهان فشاری را به خاطر این برکت تجربه می کند.

دوستان متعجب او شروع به رفتاری متفاوت با او می کنند. برخی از روی حسادت خود را از او دور کرده و گروهی دیگر برای کسب منفعت شروع به تعریف از خودشان و قابلیت های شان می کنند. همه از شرایط ناراحت بودند به غیر از رهبر جوانی که می دانست، واکنش وی با این رفتارها اولین آزمون وی در این مسئولیت جدید است.

بزودی متوجه شد که باید از فردی که بیرون از سازمان است، مشورت بگیرد. از سه شخص مختلف که از سال ها پیش آن ها را می شناخت پیشنهاد های خوبی در این مورد دریافت نمود. کار بعدیش این بود که طبق قوانین در نقش و خدمت جدیدش رفتار نماید و این ایمان را داشت که انجام این اصول بهترین روش و درست ترین کار است. تصمیم گرفت و هر قدرت و اقتداری که نیاز داشت را اعمال نمود تا بتواند برای انجام خدمتی که بدان خوانده شده بود به درستی عمل کند. اما با آگاهی از این که این جایگاه جدید می تواند برای او و سوسه خود نمایی و اظهار اهمیت شخصی فراهم کند، به دو نفر از دوستان نزدیک و قابل اعتماد خود سپرد که در صورت مشاهده چنین علائمی به وی هشدار دهند. نفر دوم در جایگاهی مساوی با او، به عنوان معاون مدیر قرار داشت. او مدیر اول را به خاطر جوان بودنش قبول نداشت و از ارتقای آن شخص که سال های کمتری از او در آن شرکت کار کرده بود ناراحت بود و او را رقیبی برای خود می دانست. او احساس می کرد که کار درست آن است که مراقب همه مسائل باشد و همواره شرایط را به دقت بررسی کند.

در طول مدت یک ماه از هر فرصتی استفاده می کرد که نظرات و تصمیم های رهبر جدید را زیر سؤال ببرد. در بودجه ای که در اختیار خود داشت تغییراتی ایجاد کرد تا بودجه ای که در اختیار رهبر جدید قرار گرفته را محدود کند. هر چیز منفی را که در مورد رهبر جدید می شنید برای دیگران بازگو می کرد و حتی با گوشه و کنایه خود، شایعاتی را در مورد سابقه خانوادگی آن رهبر پخش می کرد.

این بی احترامی ها باعث فاسد شدن جو شرکت شد. کارمندان احترام متقابل نسبت به یکدیگر را از دست دادند و کم کم بازی های قدرت بین افراد دیگر نیز خود را نشان داد و تنها در طول یک سال فرهنگ اعتماد، جای خود را به فرهنگ سود شخصی و ترس داد. برای ما کار بسیار سختی است که مانع از قدرت تخریب گر قدرت باشیم.

آموزش قدرت در خدمت به مسیح

در عهد جدید دو مفهوم نزدیک به هم وجود دارند : قدرت و اقتدار. قدرت توانایی انجام کاری است و اقتدار حق و اختیار انجام آن کار. ممکن است در گذشته برای رئیسی کار کرده اید که جایگاه و اقتدار رهبری را داشت، اما قدرت انجام آن کار را در خود نمی دید و یا شاید با افرادی کار کرده اید که توانایی اعمال زور و انجام کاری را دارند اما حق انجام آن کار را ندارند. هر دو سناریو نتیجه ای جز نا امیدی و پوچی در بر نخواهد داشت. تأثیر گذاری روحانی، بر اساس توانایی و قدرت فطری است، با هدف خدمت کردن که خداوند آن را به ما عطا کرده است و این بنیاد تأثیر گذاری روحانی است.

آنچه امروز جهان نیازمند آن است، تأثیر گذاری روحانی است، که افراد در آن توسط قدرت و اقتدار خداوند رشد می کنند. مسیح از شهری که در آن متولد شده بود و کنیسه ای که در آن شهر بود، دیدن می کرد. در ابتدای خدمتش به این کنیسه رفته و قسمتی از کتاب اشعای نبی را در آنجا خواند و اعلام نمود که ملکوت خداوند آمده است. در آن زمان چیزی نمانده بود که وی را از دره به پائین بیاندازند. بار دیگر به آن جا رفته و در همان کنیسه به تعلیم پرداخت. اما اینک با آن شهرت که معجزات عظیمی را با قوت در تمام جلیل از خود آشکار ساخته بود، واکنش مردم چه بود؟ آن ها متعجب بودند آن ها می پرسیدند این مرد حکمت و قدرت معجزات را از کجا آورده است؟ آیا این پسر آن نجار نیست؟ آیا نام مادر وی مریم نیست؟ آیا برادران او یعقوب و

یوسف و شمعون نیستند؟ آیا خواهرانش در میان ما زندگی نمی کنند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید ؟ " (متی ۱۳ : ۵۴- ۵۶) اما حتی با وجود همه این چیزها دوباره لغزش خوردند " (متی ۱۳ : ۵۷)

قدرت خداوند در اعمال مسیح مردم را مجذوب می کرد و از حکمت سخنانش گویی صاعقه ای از آسمان بر آن ها فرود می آمد. مردم هنوز با وی مقابله می کردند اما نمی توانستند به او بی توجهی کنند. مسیح قدرت مستبدانه را رد می کرد. بزرگ ترین قدرتهای سیاسی و اجتماعی و نظامی زمان مسیح یعنی قدرت امپراطوری روم نماینده ای داشت به نام پنتیوس پیلاتس که به مسیح چنین گفت : " آیا با من سخن نمی گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو را مصلوب یا آزاد کنم؟ " (یوحنا ۱۹ : ۱۰) پاسخی که مسیح به او داد چیزی نبود که پیلاتس انتظارش را داشت. " هیچ قدرتی بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. " (یوحنا ۱۹ : ۱۱) عیسی به دوازده شاگرد خود قدرت را عطا نمود و از این طریق الگوی فکری تأثیر گذاری روحانی را، بنا نمود. پس از مسافرتی که مسیح بسیاری را شفا داده بود شاگردان را گرد هم جمع نمود و به ایشان قوت و قدرت داد تا بر جمیع دیوها و امراض قدرت داشته باشند. (لوقا ۹ : ۱)

اینجا دیگر مسئله نمایش نبود بلکه مسئله نبرد با شریر مطرح بود. " اینک شما را قدرت می بخشم که ماران و عقرب ها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رساند. " (لوقا ۱۰ : ۱۹) پطرس یعقوب و یوحنا باید از دیدن این صحنه بسیار هیجان زده می شدند اما این تازه پیش در آمد آن قدرتی بود که باید بر آن ها نازل می شد تا بتوانند بوسیله آن دنیا را تغییر دهند. قبل از صعود مسیح به آسمان به آن ها فرمود : " لیکن چون روح القدس بر شما آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصادی جهان. " (اعمال ۱ : ۸)

مسیح از قوتی که به شاگردان عطا کرد یک هدف داشت و آن این بود که آنان شاهدش باشند. این مسائل عالی دارای یک نقطه تلاقی بین رهبری الهی - انسانی است. اعمال قدرتی که توسط پیروان مسیح انجام می شد، در آن ها هرگز به پایان نرسید بلکه اشاره ای است از قدرت بی پایان و عظیم خداوند. به سخن دیگر رهبری انسانی مقدمه ای است بر آن هدفی که خداوند دارد تا سلامت روحانی انسان و مقام اولیه اش را به او باز گرداند. پس زمانی که پطرس مرد مفلوجی را در اعمال باب ۳ شفا داد، از آن فرصت استفاده کرد بجهت دادن شهادت. "ای مردان اسرائیلی چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟" (اعمال ۳: ۱۲)

آموزه قدرت در نوشته های پولس

مسیح مردم را به سوی افق های جدیدی از ملکوت خداوند راهنمایی می نمود. اولین کار را توسط قدرت خارق العاده خداوند انجام داد. پولس رسول اصولی کاملاً جدید از زندگی تشریح می کند که بر مبنای درک تازه ای بود که او از قدرت خداوند فهمیده بود. توضیحاتی که وی درباره قدرت در ضعف، حکمتی که به جهالت شبیه است و وراثت قدرت انجیل، بسیار انقلابی است. زمانی که رهبران مسیحی اساس رهبری خود را بر این حقایق استوار سازند در پیوندی با خداوند زندگی خواهند کرد و نتیجه کار آن ها تاثیر گذاری بیشتری خواهد داشت تا زمانی که به عنوان رهبران معمولی ایفای نقش کنند و همچنین از تأثیرات مضر و منحرف کننده قدرت نیز در امان خواهند ماند.

قدرت خداوند به ما قاطعیت می بخشد. " زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورده اول یهود و پس یونانی " (رومیان ۱: ۱۶) انجیل اعلام کار نجات بخش خداوند در مسیح است. یک پیغام است و نه صرفاً یک سخن. انجیل قدرت خدا است. مردم را

حیرت زده می کند. باعث تعجب آن ها می شود. در این اعلان قدرتی نهفته است، که مغروران را فروتن می سازد و فروت نان را بر می افرازد و به مردمی که هرگز حق انتخابی نداشته اند، قدرت عطا می کند. برای پولس مهم نبود که خود را صرفاً یک رهبر بنامد. او خود را پیشرو جنبش بزرگی می دانست که تمام دنیا را فرا گرفته و کاملاً از سوی خدا و درباره خدا بود. او شاهد آشکار شدن انقلابی جدید بود که هرگز توسط قدرت و نبوغ انسانی نمی توانست شکل بگیرد. این جنبش بسیار گسترده، الهامی و با نفوذتر از آن چیزی بود که کاری انسانی باشد. پولس در دو رساله خود به کلیسای قرن‌تس درباره این قدرت بیشتر سخن می گوید و این به خاطر آن بود که شهر قرن‌تس پایتخت فرهنگ یونان بود. با تمام جلال و پستی هایش. برای همین پولس می دانست که باید این انقلاب را با خدمت خود به آن جا منتقل سازد. " زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست. " (اول قرن‌تیاں ۱ : ۱۸)

کجاست آن کسی که بخواهد قدرت خداوند را کشف کند؟ پولس صراحتاً بیان می کند. پیغام و خبر خوش این است که قربانی مسیح بر صلیب راه را برای مردم و ارتباط دوباره با خالق شان باز می کند. پس مسیح قدرت خدا و حکمت خداست. (اول قرن‌تیاں ۱ : ۲۴) وقتی که ما این اعلان را می کنیم این تنها یک سخن نیست. " زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوت است. " (اول قرن‌تیاں ۴ : ۲۰) پولس به ایمانداران قرن‌تس یادآوری می کند زمانی که پیغام را برای آنان آورد از تکنیک های سخنوری استفاده نکرد. (امروزه این نوع سخنرانی را بازاریابی ماهرانه یا ارتباطات تأثیرگذار می نامیم.) " و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت. " (اول قرن‌تیاں ۲ : ۴)

نامه دوم پولس به ایمانداران قرن‌تس حاوی اشتیاق شخصی پولس و حتی نگرانی های وی بود. در مورد زخم ها و ضعف هایش با آن ها درد دل می کند

و باز هم این قوت خداوند از طریق مسیح است، که موضوع اصلی سخنان او را تشکیل می دهد. پولس در مورد ضعف های نامشخص خود دعا کرده و از خداوند می خواهد که آن ها را بردارد و درباره پاسخی که خداوند به او می دهد چنین می نویسد: " فیض من تو را کافی است زیرا که قوت من در ضعف کامل می گردد. " و چنین نتیجه گیری می کند. " پس به شادی بسیار از ضعف های خود بیشتر فخر خواهیم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود. " (دوم قرن تیان ۱۲ : ۹) پولس به قوت مسیح مصلوب شده به عنوان کلیدی برای حل ضعف ها و رنج های بسیارش نگاه می کند. " زیرا هر گاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت خدا زیست می کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم لیکن با او از قوت خدا که به سوی شما است زیست خواهیم کرد. " (دوم قرن تیان ۱۳ : ۴)

اینها حقایقی هستند که تفاوت بین تأثیر گذاری روحانی موثر و رهبری که فقط می خواهد اطرافش با افرادی احاطه شود را آشکار می کنند. قدرتی که در کلام خداوند درباره اش توضیح داده شده از هر تعریفی از قدرت در این دنیا فراتر می رود. در عصری که بانک های سرمایه گذار می توانند آینده افراد را خراب یا بنا کنند، زمانی که یک بمب افکن ب۲ قادر است شهری را با خاک یکسان کند و زمانی که بنگاه های خبری قادرند یک رهبر جهانی را مثل عروسک خیمه شب بازی کنترل کنند، پس باید دانست که قدرت های کاذب بسیاری امروزه ما را احاطه کرده اند و در حقیقت این قدرت ها از فضای پدید آمده موجود، قدرت لازم را کسب می کنند.

اما در عین حال امروزه شاهد آشکار شدن قدرت هایی هستیم که در نتیجه تأثیر گذاری مستقیم خداوند بر افراد یا از طریق تأثیر افراد دیگری بوجود آمده اند. بیلی گراهام در شهر سئول کره سخنرانی پر حرارتی را انجام می دهد. مادر ترزا در کلکته افرادی که از فقر در حال مرگ بودند، را تحت تأثیر قرار می دهد. رهبری در چین اعلام پیغام خود را تنها چند روز بعد از

آزادیش از زندان ادامه می دهد، پیغامی که به خاطر آن به زندان افکنده شده بود. زن بیوه ای راننده مستی که باعث مرگ شوهرش شده بود را می بخشد و معلمی که ساعت ها وقت خود را خارج از زمان مدرسه برای کمک به شاگردی اختصاص می دهد که احتیاج به کمک دارد همه و همه فقط به وسیله قدرت خدا انجام می شوند و تبدیل به موثرترین و پایدارترین کارهای انجام شده در جامعه می گردند.

تنها قدرت تأثیر گذار پایدار در جهان قدرت خداوند است و این مسئله هم برای افرادی که فکر می کنند قدرتمند هستند و هم افراد ضعیف صدق می کند. "چنانکه قوت الهی او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت دعوت نموده است." (دوم پطرس ۱: ۳)

نبرد قدرت ها

ظهور آدولف هیتلر و رایش سوم شیطنانی ترین اتفاقی بود که تا به کنون جهان بر خود دیده است. دیتریش بن هوفر (۱۹۴۵ - ۱۹۰۶) شبان و الهی دان آلمانی، در آن زمان شروع به تأثیر گذاری روحانی بر مردم کرد، تا حدی که برای این تأثیر گذاری توان بسیار سختی پرداخت نمود. با مطالعه داستان بن هوفر معنای نبرد در مقابل قدرت ها را بهتر خواهیم فهمید.

در ۱ فوریه ۱۹۳۳ زمانی که بن هوفر برای اولین بار پشت میکروفن رادیو قرار گرفت بیست و هفت سال بیشتر سن نداشت. این اتفاق دو روز بعد از صدر اعظم آلمان شدن هیتلر در آلمان بود، او قرار بود سخنرانی را برای رد اصول فوهرر ارائه دهد.

چقدر پیش می آید که یک شخص، چنین شجاعتی از خود نشان دهد؟ وی در مقابل تفکر بت پرستانه فوهرر سخن گفت و هشدار داد که این چنین ادعاهایی درباره قدرت باعث دیکتاتوری و حکمرانی افرادی مثل فوهرر (رهبر

متقلب و فریب کار) خواهد شد. بن هوفر هیچ قدرتی به جز متقاعد سازی افراد برای مقابله با این قدرت ها نداشت. در آخر آن سال او دست گذاری شد. در ۱۹۳۴ به کمک او کلیسایی متعهد و معتقد به بنیانه بارمن تأسیس شد. در این بنیانه چنین عنوان شده بود که مسیح سر کلیسا است و نه فوهرر.

قبل از آن وی الهیات را در دانشگاه توبینگن آموخته بود و پایان نامه خود را ارائه داده بود که در آن به طبیعت و ساختار کلیسا از زاویه ای تازه پرداخته بود. او یک سال در نیویورک به آموزش الهیات پرداخت و شاهد تولد کلیسایی آفریقایی - آمریکایی بود. در آن زمان وی در جلسات کلیسای بپتیست آبیسنیان شرکت می کرد. بعد ها وی دو جماعت کوچک در انگلستان را شبانی کرد. اگر چه وی یک الهی دان خبره بود اما تلاش بسیاری برای تهیه موعظه هایی پر محتوا برای افراد تحت شبانی اش می کرد. در سال ۱۹۳۹ باز به آمریکا رفت، اما بزودی تصمیم گرفت به آلمان باز گردد تا آنچه در توان داشت را در مقابله با طوفان موجود در آن جا انجام دهد.

نازی ها با منع سخنرانی های عمومی و انتشار نوشته های او سعی کردند بن هوفر را ساکت کنند. او به گروه های مقاومت آلمانی ملحق شده و در طرح نقشه ای برای ترور هیتلر نقشی، کلیدی داشت. بن هوفر دستگیر شد و به زندان افکنده شده و از زندان بوچن به والدرگنسبرگ و بالاخره فلوسن برگ انتقال داده شد. با فروپاشی رایش دوم و شکست قریب الوقوع هیتلر، دستور اعدام بن هوفر در ۹ آوریل ۱۹۴۵ صادر شد. بن هوفر اعدام شد. به مدت ۱۲ سال وی با قدرت های ظالم مبارزه کرد. او این کار را توسط موعظه ها و نوشته های آتشینش انجام داد. کاری که او در مدت زمان کوتاه زندگی اش در جوانی انجام داد باعث تأثیر گذاری پایداری برای سال های آتی، برای افراد بسیاری، در سراسر دنیا شد.

بحث در مورد هیتلر فقط محدود به تانک ها و استحکامات نظامی و اتاق های اعدام با گازش نبود. کاری که او انجام داد این بود که قدرت و اقتدار و

حقیقت منحرف وجود خود را بت ساخته بود و در آخر یک شبان جوان آلمانی، نشان داد که هیچ کدام از این خصوصیات در هیتلر یافت نمی شود.

بن هوفر بوسیله سیم ها به دور گردنش اعدام شد اما دقیقی قبل از اعدام همراه با دوستان زندانی اش دعایی را همراه با راه رفتن آرام می خواندند. سه هفته بعد هیتلر توسط خوردن سم و شلیک به خود اعدام به خودکشی کرد و در روزهای پایانی زندگیش سخنان بی ربطی و بی معنا می گفت که جنون او آشکار می ساخت. اگر در فرهنگی جای تأثیر گذاری روحانی خالی بماند مطمئناً با شرارت پر خواهد شد. مسیح چنین گفت: "دزد (فوهرر) نمی آید مگر آنکه بکشد و بدزد و نابود سازد، اما درباره خود چنین می گوید: " من آمده ام تا شما حیات داشته باشید و آن را زیاده کسب کنید. "

در افسسیان ۶: ۱۲ آمده است: " زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاست ها و قدرت ها و جهانداران این ظلمت و فوجهای روحانی در جایهای آسمانی " پژوهشگران بر سر این آیات و آیاتی مشابه (کولسیان ۱: ۱۶ و ۲: ۱۵) بحث می کنند و موضوع آنان این است که آیا با اشاره به قدرت ها و جهانداران پولس قصد اشاره به قدرت های روحانی داشته یا نه. وی ساختار شریانه انسانی مانند رژیم های توتالیتار و یا ناعدالتی های اجتماعی را تشریح می کند و یا این که هم زمان به هر دوی آن ها اشاره می کند. آیا حکومت های مخربی که با سیستم ها و رهبرانی شریر، قدرت را در مسیر شریانه به کار می گیرند، تجسم قدرت های روحانی شرارت هستند؟ اما برای دیتیریش بن هوفر هیچ کدام از این سؤال ها مطرح نبود و مسئله کاملاً آشکار بود.

قدرت در عصر حاضر

طبیعت انسانی تغییر نکرده است. تمامی نسل ها به نوبه خود شاهد نبرد قدرت بوده اند. به چنگ آوردن قدرت، از بین بردن قدرت، استفاده مفید از

قدرت، تقسیم قدرت. اما فرقی که امروزه وجود دارد این است که ابزارهای تصاحب و استفاده از قدرت بسیار گسترده تر شده است. امروزه ما فقط با تعدادی فرد پول دار روبرو نیستیم بلکه شاهد مراکز عظیمی از ثروت و دارایی هستیم. ارتباطات گسترده توسط رسانه های جمعی باعث شده که امکان دستیابی به قدرت و تبلیغ های گسترده، چندین بار بیشتر از حتی یک نسل پیش باشد. امروزه حکومت ها به نوبت بر می خیزند و از بین می روند و تمام این توانایی ها و امکانات در دستان افرادی است که تأثیر گذاری روحانی دارند. پس سئوالی که در این جا مطرح می شود این است که امروزه، استفاده صحیح از قدرت در تأثیر گذاری روحانی، باید چگونه باشد؟

ابتدا باید در حالی که به کاوش درونی روح خود مشغولیم، هر گونه قدرت طلبی و طمع را خطری مهلک بدانیم. نمی توانیم به خود تکیه کنیم زیرا قدرت می تواند ما را مست کند. هر رهبر باید دوستان و همکاران قابل اعتمادی داشته باشد که به محض مشاهده کوچکترین نشان از قدرت طلبی، به او هشدار دهند. از سویی دیگر هر کسی که در تأثیر گذاری روحانی بر افراد دیگر نقشی دارد باید توسط قدرت روح القدس خدمت مصالحه را در دنیا به کمال برساند. افرادی که ما حتی نامهای شان را نمی دانیم امروزه در حال آماده شدن هستند که بن هوفر یا بیلی گراهام های بعدی باشند. شاید این امری مهم باشد، اما نباید همواره به دنبال مثال های شگفت انگیز باشیم و فقط بر آن ها تمرکز نمائیم. هر کس که تأثیر گذار روحانی دارد باید مشتاق آن باشد که به عنوان وسیله ای در دستان روح القدس قرار بگیرد و اجازه دهد روح القدس با قدرت در او کار کند. یک معلم مسیحی ممکن است بتواند با یک پدر و مادر سؤ استفاده گر برخورد کند. یا شبان جوانی باید با عضوی که جذب فرقه ای اشتباه شده برخورد سختی نماید. صاحب یک حرفه ممکن است علیه شریک مجرم خود اقامه دعوی کند. مدیر یک شرکت باید تصمیم بگیرد که در مقابل نبرد قدرت میان اعضا در دفترش، اقدامات لازم را انجام دهد. ایماندارانی که

اشتقاق فراوان برای انجام کارهای سیاسی دارد باید قبل از شروع هر کاری در مورد تعیین استانداردهای اخلاقی، تصمیم درستی بگیرد. رهبر یک گروه مسئول باید تعیین کند که چه انتظاراتی از افراد گروه دارد. روش های بی شماری وجود دارد که هر کدام از ما خوانده شده ایم که در آن قسمت از تأثیر گذاری روحانی استفاده کنیم.

و در آخر مهم است که ما بر منشأ اصلی قدرت متمرکز بمانیم. این منشأ پیغامی است عالی که خداوند چگونه عمل تجدید حیات الهی انسان ها را انجام می دهد. " زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چون که قدرت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد. اول یهود و پس یونانی. " (رومیان ۱ : ۱۶) زمانی که در رهبری روحانی به قدرتی نیاز داریم تا با آن کار دشواری انجام دهیم و یا شرایط غیر قابل کنترلی را مدیریت نمائیم، یا کارهای جدیدی را پایه گذاری کنیم، تنها قوت خداوند در مسیح برای احیای نسل بشر است که می تواند ما را کمک کند. قوت ما در حقیقت، پیغامی است که در این اصل نهفته است. در انجیل چنین آمده که خدا انسان های خلق شده به صورت خود را نجات داده و نجات می دهد و نجات خواهد داد. اما این انسان ها نیاز به مداخله قدرت الهی در زندگی خود دارند. رهبری روحانی قدرتی دارد که از همه قدرت های کاذب پیشی می گیرد و دیگر رهبری ها را پشت سر می گذارد و آن ها را ناکارآمد و معیوب جلوه می دهد.

پیغام احیای انسان ها توسط مسیح باعث شکل گیری نهادها، فرهنگ ها و تاریخ می شود، زیرا که باعث تغییری بنیادی و تولدی تازه در زنان و مردان بسیاری می شود. این پیغام فقط در مسیح موجود است. این مژده کاملاً عاری از هر گونه ابهامی است. " لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خدا است. " (اول قرنتیان ۱ : ۲۴) این پیغام مسیر امروز ما، به سوی پیروزی نهایی و الهی است. اما قبل از آن گناه باید مورد

داوری قاطع قرار بگیرد. " زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است لکن برای ما که ناجیان هستیم قوت خداست. " (اول قرن تیان ۱: ۱۸)

در تأثیر گذاری روحانی یک معلم زمانی می تواند مقتدر عمل کند که باور کند علم، تنها ذخیره اطلاعات نیست بلکه وسیله ای است برای شکل دهی به زندگی. رهبر شرکتی که می خواهد انجیل در زندگی و کار او تحولی ایجاد کند، باید بداند که رفتار او برای افراد پیغام امید دارد و در این پیغام قدرت واقعی نهفته است. رهبر یک انجمن می تواند از تعهدی که خداوند نسبت به احیای اجتماعات انسانی دارد قوت یافته و از آن قدرت آگاه شود. رهبران کلیسایی باید تعهدات خود را در مورد عمل بر طبق کلام خدا از سر بگیرند و بدانند که نتیجه واقعی در زندگی و عمل نمودن بر طبق کلام خدا میسر می شود. انسان ها توسط تشکیلات و سازمان ها عوض نمی شوند، بلکه آن ها توسط قدرت خدا و پیغام خدا تغییر می یابند.

مثلی واقعی وجود دارد که می گوید : " قدرت می تواند تخریب کند و قدرت می تواند نجات دهد. " امروزه بیش از هر زمان دیگری این حقیقت را می توان دید که : " قدرت فاسد می کند و قدرت مطلق، تباهی مطلق به بار می آورد. " و علت این است که ما به قدرت خالص و احیاگر خداوند در تمامی عرصه های زندگی خود نیازمندیم. همه ما در کشمکش قدرت قرار گرفته ایم. در میان این کشمکش افرادی زخمی می شوند. صلیب قبل از قیام قرار دارد و پرداخت بها همیشه قبل از پیروزی صورت می گیرد.

فصل سیزدهم

پذیرش اقتدار

« اقتدار باعث مسموم شدن افرادی می شود که از آن استفاده،
 شخص برده اند. »

گلدن میر نخست وزیر اسرائیل

هر رهبری در نقطه ای از کار خود با افرادی روبرو می شود، که او را توسط این پرسش به چالش خواهند کشید. "تو به چه حقی این کار را انجام می دهی؟" این سؤال ممکن است به خاطر چیزی باشد که گفته اید، تصمیمی که گرفته اید و یا یکسری اعمالی که انجام داده اید. اما معمولاً این سؤال زمانی مطرح می شود که رهبر در کاری که انجام می دهد به محدوده دیگران وارد می شود. اکثر مردم این دو خواسته متضاد را با هم دارند. می خواهند کسی آن ها را هدایت کند، ولی زمانی، که به آن ها بگوئید چکار باید بکنند، مقاومت می کنند. پس حتی اگر این سؤال به زبان آورده نشود، مردم همواره این سؤال را در ذهن خود دارند که دیگران چه حقی دارند که به آن ها بگویند چکار بکنند و یا چه فکری بکنند. آنانی که مخالف هدایت شدن هستند ممکن است که دهان خود را بسته نگاه دارند، اما رنجشی که در وجودشان باقی می ماند، در طول گذر زمان چرک کرده و باعث می شود رابطه آن ها با رهبر به طور جدی مخدوش شود. این واقعیت بیشتر زمانی احساس می شود که رهبر می بیند موافقت افراد با گفته های او از روی اجبار است و مخصوصاً اگر این فشار بیشتر شود، اوضاع بدتر می شود. قدرت به خودی خود پاسخ سؤال های مطرح شده در مورد اقتدار را نمی دهد. این که قدرت اختیار عمل می آورد، تنها برای پادشاهان قرون وسطی صادق بود، برای همین صرف

اعمال قدرت روشی خوبی برای انجام رهبری روحانی نیست. نباید از این سؤال افراد متعجب شویم: "آن شخص که آن جا است چه حقی دارد که بر من اقتدار داشته باشد؟" در شرایط کاری پاسخ بسیار ساده است. اگر شما در یک سازمان خاص دارای منصب خاصی هستید و بر در دفتر کارتان نشان های است که می گوید منصب شما است، پس این حق را دارید که تصمیم بگیرید، خط مشی تعیین کنید و به دیگران بگوئید که چکار کنند. در اکثر زمینه ها هیچ جای بحثی در این مورد وجود ندارد.

کلام خدا به وضوح توضیح می دهد که خداوند ساختارهای قدرتی را تعیین نموده تا در دنیا به جای هرج و مرج نظم و قانون وجود داشته باشد. در کتاب رومیان باب سوم خداوند ساختارهای قدرت مدنی را پایه گذاری نموده است. بودن پلیس، دادگاه، شهردار، فرماندار و دادرس و دیگر مقام های دولتی با وجود تمامی نقص های کاری آن ها، بهتر از نبودن شان است. اما این کافی نیست. ما به رهبران روحانی نیازمندیم. زیرا به نظم و قوانین الهی نیاز داریم. کار تأثیر گذار خداوند در بازسازی دنیای سقوط کرده اسم های متفاوتی به خود می گیرد: شالوم، مصالحه، باروری، سلامت، عدالت و نظم. مسائل آن طور که باید در دنیا از نظم و ترتیب درستی برخوردار نیستند، بنابراین خداوند به روشی قاطعانه در حال عمل نمودن و نظم بخشیدن به امور است. خداوند اختیار این کار را دارد و این اقتدار را به افرادی که کار رهبری روحانی را انجام می دهند عطا می کند. بنابراین:

. وزارت دادگستری که در صدد ریشه کن کردن قاچاق انسان است در واقع نظم را جایگزین بی نظمی هایی می کند که زندگی بسیاری از افراد را، نابود کرده است.

. شبان جوانی که سعی می کند به دانش آموزان خود بیاموزد که تحت قوانین محافظت کننده خداوند زندگی کنند.

. یک صاحب کار مسیحی سعی می کند که با شروع دوره های آموزش مشاغل، بی نظمی ناشی از بی کاری را در حد خود، سر و سامان بخشد.

. مدیر یک سازمان خدماتی نظم و ترتیب را به پروژه هایی درهم و ناتمام بر می گرداند.

. یک قانون گذار منتخب مسیحی، فرصت ایجاد قوانین برای سر و سامان دادن به جامعه را در می یابد و فعالانه عمل می کند.

زمانی که رهبران توانا مقام ها و اختیارات برتر را می پذیرند و شروع به انجام اصلاحات می کنند آن زمان است که مردم از وجود این رهبران بهره خواهند برد.

معنای اقتدار چیست؟

قدرت توانایی انجام یک کار است، در حالی که اقتدار اختیار انجام آن است. اما این دو مفهوم آن چنان بهم گره خورده اند، که مردم به محض دریافت اقتدار، قدرت را نیز کسب می کنند. " با چه اقتداری این کارها را انجام می دهی؟ " جمله ای بود که مسیح از رهبران یهودی که شاهد معجزات و شفاهای او بودند، شنید. آن ها نمی توانستند قدرت صادر شده از مسیح را انکار کنند. قدرت در پیش روی چشمان شان عمل می کرد. بنابراین فقط توانستند حق مسیح از انجام دادن این اعمال را زیر سؤال ببرند. این سؤال گاهی بسیار احمقانه به نظر می آید. برای مثال در زمانی که مسیح مفلوجی را در روز سبت شفا داد، او را مورد انتقاد قرار دادند. این خطرناکترین کاری است که یک شخص می تواند انجام دهد. یعنی در مقابل کار خداوند بایستد، آن هم بدلیل این که، در مورد اقتدار شخصی که فاعل این کار است مشکوک است. تأثیر گذاری روحانی توسط مقام تعریف نمی شود و توسط مقام نیز محدود نمی گردد. در یک سازمان باید مشخص شود که هرکس حق گرفتن تصمیم های مختلف را ندارد، اما برخی از مبتکرانه ترین تأثیر گذاری ها و دگرگون

کننده ترین کارها، زمانی صورت می گیرد که روح خداوند به شخصی الهامی می بخشد، صرف نظر از این که او دارای مقامی هست یا خیر.

چه کسی دارای اقتدار روحانی است؟

پاسخ کوتاه به این سؤال این است هر کسی که روح خدا او را انتخاب کند تا از او استفاده کند. این چیزی است که رهبری روحانی را تبدیل به تجربه ای مهیج و پویا نسبت به رهبری های دیگری می کند. در سازمان های موجود در دنیا همه کارها بر اساس ساختاری از پیش تعیین شده صورت می گیرد. در رهبری روحانی بر این باور هستیم که خداوند قادر، می خواهد ما را با به کارگیری افراد معمولی به عنوان ابزارهای مافوق طبیعی، حیرت زده کند. خداوند به جدول های سازمانی محدود نمی شود. برای رهبر بودن لزوماً احتیاج به عنوان ندارید.

یک خدمت مبتکرانه در یک کلیسا ممکن است توسط شبانی که تنها چند سال از شروع خدمتش گذشته است ایجاد شود. یک معاون اجرایی می تواند آن شخصی باشد که بتواند از لحاظ روحانی تمییز دهد که رابطه بد میان دو مدیر باعث در جا زدن کل شرکت می شود. معلم جدیدی که به روشی جدید از دانش آموزان امتحان می گیرد. دیگر معلمان نیز همانند او عمل نموده و نتایج عالی را در کلاس های خود می بینند. سؤال این جاست آیا رهبران مقدر شده آنقدر انعطاف پذیر هستند تا چیز های جدیدی بیاموزند و این سخنان را از افرادی که دارای مقام و منسبی نیستند، بپذیرند؟

اگر ما ایمان داریم که روح خدا در هر زمانی می تواند از هر شخصی استفاده کند باید با مسائل جدید روشنفکرانه برخورد کنیم. این چیزی است که رهبری روحانی را مهیج می کند. منابع موجود برای استفاده ما، محدود به نبوغ نیست و به طور واضح به ساختارهای طبقاتی ما نیز محدود نمی شود.

اقتدار روحانی گاهی بر اساس عطایا تعیین می شود. به نظر می رسد ما به مقام خاصی از رهبری نیاز داریم تا به وسیله آن مقام تعریف شده و قانونی و حق خدمت کردن به مردم را داشته باشیم تا بتوانیم آن ها را تحت تأثیر خداوند قرار دهیم. پس برخی افراد عناوینی نظیر مدیر، شبان ارشد و معاون مدیر را دارند، در حالی که برخی دیگر اقتدار روحانی دارند زیرا خداوند آن ها را با عطایای ماوراطبیعی، شخصیت و مهارت، ابتکار عمل، ایمان و حکمت پر ساخته است. اینان آن افرادی هستند که مردم به طور طبیعی از آنان پیروی می کنند. اقتدار آن ها طبیعی تر از اقتداری است که صرفاً به خاطر مقام به کسی داده می شود اما اعتبار آن ها چیزی از افراد دارای منصب کم ندارد. حیطة و محدوده رهبری روحانی بسیار گسترده تر از مقام های رسمی است و این خوب است زیرا که ما همواره به افرادی نیاز داریم، تا مردم را کمک کنند که تحت نفوذ و تأثیر تبدیل دهنده خود خداوند قرار گیرند. ما نه تنها به ژنرال ها، بلکه به سرهنگ ها، سروان ها، ستوان ها و گروه بانان و تعداد زیادی سرباز ساده احتیاج داریم که در مواقع نیاز، رهبری را در دست گرفته و هر کاری که احتیاج است، را انجام دهند. فریسیان و همتایان امروزی شان با این مسئله مشکل خواهند داشت. آن ها همیشه به دنبال آنند که چه کسی دارای چه مقامی است و چه کسی هیچ مقامی ندارد. آنان بیشتر وقت خود را صرف سرکوبی و مخالفت با افرادی می کنند که به نظر آنان رهبران شایسته ای نیستند. در بدترین حالت این داستان این نوع افراد تنها وظیفه خود را انجام قوانین دانسته و در خود حس عدالت شخصی و غرور ناشی از مقام را می پروراند و بدین ترتیب انگیزه خدمت را در خود از بین می برند. بدانید، اگر رهبران سیاسی و مذهبی سعی کردند از این طریق مسیح را محکوم کنند این کار را با هر کس دیگری نیز انجام خواهند داد.

سؤال استفاده از اقتدار

هیچ پادزهری برای اداره کارهای فریسی گرایانه وجود ندارد، که ساده باشد، چون نیروهای کنترل و قانون گذار اغلب بسیار قدرتمند بوده و تثبیت شده و مستحکم هستند. سنت ها به خاطر این که انگیزه های اولیه آن ها نیکو بوده، مقدس شمرده می شوند. نگاه داشتن حقیقت، دفع حملات و وفاداری به انگیزه اولیه ارزشمند است ولی به مرور زمان، می تواند از هر انگیزه خوب اولیه، فقط یک پوسته ای باقی بماند. راه جلوگیری از فسیل شدن رهبر های امروز در قلب انجیل نهفته است. مسیح پایه های قوانین مذهبی حاکم را در زمان خود به وسیله پیغام ملکوت خداوند، لرزاند. خداوند باید حکومت کند. خداوند حکومت می کند و خداوند برای حکومت اجازه هیچ کسی را نیاز ندارد. اقتدار او مطلق است. اقتدار ما از اقتدار او منتج می شود و این زمانی معنا پیدا می کند که هم راستای اهداف خداوند حرکت می کنیم.

این حقیقت برای مردم مهیج و رهایی بخش است. تأثیر گذاری روحانی به معنای الهام بخشی به افراد است تا خود را جزو جنبش بدانند و بدانند که رویای خداوند گسترده و به اندازه قلب خداوند نیکو است. قبلاً ما به جمله قصاری اشاره نمودیم: " قدرت فاسد می کند، قدرت مطلق، تباهی مطلق به بار می آورد." این جمله برای اقتدار نیز صادق است. زمانی که به شخصی یک مقام خاصی بخشیده می شود وسوسه تمرکز بر آن موقعیت خاص در قلب او بیدار شده و شروع به کار می کند. این به خاطر طبیعت انسانی ما است. تخریب کننده ترین قدرت طلبی و مقام دوستی شاید در رهبران فاسد، زیاد آشکار نباشد، چون انگیزه های مخفی و زیرکانه حفظ موقعیت و قلمرو در قلب آن رهبر دارای اقتدار، پنهان می ماند. این نکته می تواند برای هر کدام از ما اتفاق بیافتد. این وسوسه به سراغ همه ما می آید، اقتدار می تواند دارویی بسیار قوی باشد.

در آزمایش مسیح در بیابان شریر او را به مکانی مرتفع برد و در یک لحظه تمامی پادشاهی جهان را به او نشان داد. و پیشنهادی را مانند طعمه دروغین بر قلاب به او نشان داد: " جمیع این قدرت و حشمت را به تو می دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می خواهم می بخشم. پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهند شد. " (لوقا ۴ : ۸،۷) شریر همواره ادعای اقتدار می کند. همیشه قدرت و مقام را به شما وعده می دهد و همه آنانی که اسیر طعمه او شوند، را به پائین می کشد. مسیح در پاسخ به او می گوید: " ای شیطان، مکتوب است خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما. " و این پادزهری بود که مسیح علیه سؤ استفاده از قدرت استفاده کرد. پرستش نظم را به خلقت باز می گرداند. خداوند در قدرت و اختیار کامل است و ما خادمین او، تنها متناسب آن خواندگی و کاری که، خداوند از طریق ما می خواهد انجام می دهد، از اقتدار برخوردار هستیم.

عمل نمودن بر اساس اقتدار

خدمات پولس رسول، پنجره ای از پیچیدگی های موجود در رهبری با اقتدار را به روی ما می گشاید. به همراه خواندگی، به پولس اقتدار نیز عطا شد. اقتدار او همواره زیر سؤال برده می شد. به گفته برخی، او مانند پطرس و یعقوب و یوحنا رسول واقعی نبود. برخی می گفتند که انگیزه های او کاملاً اشتباه است. گاهی در تعجبم که این مرد شب ها چگونه می خوابید؟ و سپس زمانی که مشکلاتی در کیسای قرن تس آغاز شده بود او به آن ها نامه می نویسد و یادآوری می کند که: " زیرا هر چند زیاده هم فخر نکنم درباره اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا و نه برای خرابی، شما به ما داده خجل نخواهم شد. " (دوم قرنتیان ۱۰ : ۸) وی نامه ای جدی، پر از غم و درد به آن ها نوشت و این چنین گفت: " از این جهت این را در غیاب می نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سعی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند به جهت بنا نه برای

خرابی به من داده است. " (دوم قرن‌تین ۱۳ : ۱۰) ایمان شجاعانه پولس به او اجازه می داد که اقتدار خود را به کار گیرد و تواضع مطلق او را از مسمومیت بوسیله قدرت، محافظت می نمود. پس خداوند چنین اقتداری را می بخشد. در این مثال، موضوع گفتن حقایق به یک کلیسای بیمار است. اما این اقتدار حد و مرزش بوسیله انگیزه های صحیح مشخص می شود. مثل هر کودکی که زمان توبیخ احساس ضعف می کند، کلیسای قرن‌س نیز زمانی که پولس رسول با مشکلات آن ها برخورد می کرد احساس عجز و ناتوانی می کردند اما این برخورد باعث بنای آنان می شد. اگر پولس مردی بود که می خواست از اقتدار خود سو استفاده کند باید در ارتباطش به دنبال سودی شخصی می بود که حتی این کار را هم می توانست انجام دهد. اما بجای زندگی مرفه و راحت او زندگی ای پر از گرسنگی و تشنگی، ناراحتی های فیزیکی، طرد شدگی را انتخاب کرد. همان مردی که قبلاً در زندگی خود به عنوان یک فریسی از کاهن اعظم اجازه زندانی نمودن پیروان مسیح را دریافت کرده بود. (اعمال ۲۶ : ۱۰) اما اکنون که تحت فرمان و اقتدار مستقیم خداوند کار می کرد می توانست مجرای برای جاری شدن فیض و راستی در زندگی مردم باشد. پس در تأثیر گذاری روحانی ما تحت اقتداری که خداوند به ما بخشیده است عمل می کنیم و این حق و این اقتدار را خداوند به ما بخشیده است. ما اقتدار را بوجود نمی آوریم، آن را به چنگ نمی آوریم، یا آن را حق مسلم خود نمی دانیم بلکه آن را محتاطانه می پذیریم.

اهمیت سبک های مختلف

افراد با شخصیت های مختلف به سبک های مختلفی رهبری می کنند. برخی از رهبران بیشتر به مردم می گویند که دقیقاً چه کاری انجام دهند و چه کاری را نه. برخی دیگر بوسیله گذاشتن حدود و قوانین به مردم اجازه می دهند که خود انتخاب کنند. هیچ سبک صحیح و مطلق برای رهبری

وجود ندارد و این شرایط است که به ما می گویند کدام سبک در وضعیت فعلی مفید تر است. تصور کنید که در یک جاده در حال رانندگی هستید و یک صخره بزرگ در یک طرف است و دره ای در طرف دیگر جاده، سمتی که صخره است، نماینده رهبری با قدرت و با نفوذ است که هیچ انعطاف پذیری ندارد، هیچ جای بحث و هیچ نرمشی وجود ندارد. اگر شما بوسیله نشانه های آن سوی مسیر به جلو بروید و یا این که بر صخره تکیه کنید فرقی نمی کند. اما گاهی مردم به دنبال رهبری قوی هستند و حتی گاهی دوست دارند که رهبر سخت گیر را پیروی کنند. اگر چه با این کار متوجه این نمی شوند که رابطه خود را با خداوند محدود می کنند. تنها خدا صخره واقعی است و نه هیچ رهبر انسانی. در آن سوی جاده دره است که نشان دهنده رهبری است که کاملاً منفعل است. هیچ راهنمایی نمی کند، هیچ ابتکار عملی و هیچ قانونی ندارد. این نوع رهبرها در امتداد جاده حرکت می کنند، در جای خود نشسته و منتظر این هستند که ببینند چه اتفاقی می افتد.

در جاده بین این دو افراط و تفریط جایی است که حرکت رو به جلوی رهبری اتفاق می افتد. یک رهبر که پشت فرمان نشسته است شاید رهبری دیگر نقشه را می خواند و چند رهبر راننده که در صندلی پشت نشسته اند، نظراتی را ارائه می دهند. (هیچ رهبر مطمئنی نباید از این پیشنهادات احساس خطر کنند تا زمانی که این افراد سعی نکرده اند که فرمان را در دست گیرند.) حتی در آن جاده هم روش های رانندگی گوناگونی وجود دارد. برخی رانندگان تهاجمی تر از دیگرانند. گاهی شرایط تو را به رانندگی محتاطانه تری مجبور می سازد. آنچه مهم است حرکت در طول جاده است. ما باید شخصیت خود را بشناسیم تا از آن در راه های سازنده و گاهی برای جبران کردن شرایطی که در آن ها باید فراتر از طبیعت خود عمل کنیم، آماده باشیم. ما همچنین به افراد پیرامون خود، مافوق خود، زیر دستان و آنانی که ما را می شناسند و از توانایی های ما آگاهند، نیاز داریم.

مسئله اقتدار در عصر حاضر

در دنیای امروز مسئله اقتدار موضوعی بحث انگیز و پیچیده است. معمولاً بین مردم و یک رهبر سخت گیر واکنش های شدیدی اتفاق می افتد که باعث می شود مردم نسبت به رهبر بی اعتماد گردند. این همان احساسی است که بسیاری از مردم کشورهای جهان نسبت به حکومت های خود دارند. این همان احساسی است که بسیاری از مردم درباره سازمان ها و نهادهایی که عضوشان هستند دارند. زمانی که این شک و تردید ها موجه باشد باید به آن ها اهمیت داد و احترام گذاشت. آنچه امروزه بدان نیاز داریم رهبرانی هستند که پذیرای آن اقتداری باشند، که از آن ها نشأت نمی گیرد، بلکه از سوی خداست و متعلق به خداوند. انگیزه های آنان باید این باشد، که ببینند خداوند بر زندگی انسان ها سلطنت می کند و سازمان ها و نهادها را تغییر می دهد. ما به رهبرانی که مشتاق اقتدارند نیاز نداریم بلکه به آنانی که با احترام دعوت خداوند را برای داشتن اقتدار پذیرفته و برای تحقق یافتن اهداف خداوند شادمان می شوند. به رهبرانی نیاز داریم که در پی اجر آسمانی اند، نه پاداشی زمینی. اینها روشهایی کاربردی هستند که توسط آن ها می توان از اقتدار به شکل صحیح استفاده کرد:

- هر رهبر باید روشهایی برای پاسخ گویی به دیگران داشته باشد، به این معنا که باید به صورت ممتد درباره فعالیت های خود و الویت هایش با افراد قابل اعتماد، صحبت کند.
- شفافیت باید اصل مکالمه بین رهبر و افراد معتمد باشد. حتی این افراد می توانند دوستان و خانواده رهبر باشند.
- رهبری گروهی باید اصل باشد. حتی اگر یک سازمان توسط ساختار طبقاتی و هرمی شکلی اداره می شود رهبرانی که در رأس یا نزدیک به رأس هرم قرار دارند باید از همکاران و فرایندهایی استفاده کنند که مانع از تصمیم گیری های عجولانه و غیر منطقی وی شوند.

• باید همواره به خدمتی که مسیح بر دوش ما گذاشته وفادار بمانیم. هدف رهبران مسیحی بدون در نظر گرفتن ساختار کلیسای شان باید این باشد که افراد بیشتری را تحت پادشاهی مسیح در آورده و از این طریق برای منفعت مردم کار کنند. در واقع زمانی ما موفقیتی کسب کرده ایم که مردم تحت اقتدار نیکوی مسیح قرار گیرند. تأثیر او آن تأثیری است که جاودانه باقی می ماند.

و در آخر، استفاده صحیح از اقتدار بر اساس محبت و حس مسئولیت پذیری است. سباستین جانکر روزنامه نگار معروف به مدت یک سال به همراه گروهی از سربازان به قسمتی خطرناک از افغانستان فرستاده شد. او از نزدیک شاهد آن بود که سربازان چگونه به همدیگر تکیه دارند و چگونه حتی چیزهای بسیار کوچک در آن جا می تواند مرگ آور باشد. در یک چنین شرایطی هر کس می تواند تأثیر گذاری مقتدرانه ای داشته باشد.

جانگر در کتاب خود به نام " جنگ " (صفحه ۶۰) چنین می نویسد :
 " مرزها بسیار باریک بود و اشتباهات کوچک پتانسیل تبدیل شدن به یک فاجعه بزرگ را داشتند. تا حدی که هر سرباز دارای اقتدار و اختیاری غیر رسمی برای توبیخ دیگران بود. حتی در برخی از شرایط سربازها، افسران را نیز توبیخ می کردند. بخاطر این که در نبرد مسائل بسیار جزئی می توانستند تأثیر گذاری بسیاری داشته باشند. هیچ چیزی از برنامه روزانه هر سرباز از دید کل گروه نباید مخفی می ماند. آیا بند کفش هایتان را محکم بسته اید، یا اسلحه خود را تمیز کرده اید، یا به اندازه کافی آب خورده اید و یا وسیله دید در شب خود را تنظیم نموده اید یا خیر؟ همگی مسائلی بودند که به کل گروه مربوط می شد و مورد بازرسی عمومی قرار می گرفت." هر چقدر که موضوع جدی تر باشد به افرادی بیشتری نیاز است تا مقتدرانه درباره حقیقت سخن بگویند. قدرت و اقتدار و حقیقت همگی با یکدیگر ارتباط دارند.

فصل چهاردهم

ترویج حقیقت

"امروزه حقیقت بسیار کم رنگ و دروغ پر رنگ شده است، بنابراین نه زمانی که حقیقت را دوست نداشته باشیم، نمی توانیم آن را بیاییم." "

بلیس پاکال قرن ۱۷، فیلسوف فرانسوی

قدرت، اقتدار و حقیقت نیروهایی پویای عمل خداوند در این دنیا هستند. نیروهای پویایی برای تأثیر گذاری یک رهبری صحیح. در این بخش به مبحث حقیقت می پردازیم.

یکی از اصلی ترین وظایفی که در تأثیر گذاری روحانی وجود دارد کمک به مردم برای نهادن بنیاد حقیقت در زندگی شان است. این به معنای رهبری و هدایت مردم به سوی حقیقت است. تلاش برای دست یابی به حقایق روحانی به معنای گرد آوری اطلاعات بسیار سخت نیست، بلکه آشنایی با واقعیت وجودی هر موضوع و هر چیزی در زندگی است که نتیجه شناخت این واقعیت زندگی بهتر است. در دنیای امروز شک های بسیاری در مورد حقیقت وجود دارد. آیا اصلاً چیزی به نام حقیقت وجود دارد؟ چطوری می توانیم بفهمیم که آن موضوع خاص حقیقی است؟ آیا اعلام این که یک شخصی حقیقت را می داند برای او غرور به بار می آورد؟ در مقابل تاریخی که افراد با ادعای دانستن حقیقت، توانسته اند دیگران را کنترل کنند، آیا چیزی برای گفتن داریم؟ چطور می توانیم به رهبرانی که حقیقت را تغییر می دهند، اعتماد کنیم؟ آیا سیاستمداران هر چیزی که می گویند کاملاً واقعیت دارد؟ با واعظینی که به دور از ذره ای حقیقت در موعظه خود رویا پردازی می کنند،

چه باید بکنیم؟ چه زمانی باید سخن رهبری که از ما می خواهد سخنان او را بپذیریم، باور کنیم؟ به این مسائل منابع اطلاع رسانی امروز را نیز اضافه کنید. اطلاعات کدام وب سایت قابل اعتماد است؟ اخبار کدام شبکه تلویزیونی موثق است؟ آیا اتحادی بر سر حقایق کتاب مقدسی وجود دارد؟ چرا این همه فرقه در جهان مسیحیت وجود دارد؟

اگر مسیح بارها و بارها باید اشاره می کرد که حقیقت را به شما می گویم، هیچ جای تعجبی نیست که ما نیز باید همان کار را انجام دهیم. نباید فکر کنیم که مردم هر چه را می گوئیم، باور می کنند، حتی زمانی که جملات مان را با کلمات " حقیقتاً " و " صادقانه " آغاز می کنیم. البته این مسئله خوب است زیرا که تنها خدا حقیقت است. ما حقیقت را توسط ذره بین ناقص زندگی خود شناخته و آن را به دیگران منتقل می کنیم. رهبرانی که همیشه هر چیزی را که می گویند بقیه باور می کنند، در واقع موفق به پیرو کردن افراد، مثل موش صحرایی به دنبال خود شده اند. حقیقت چیزی فراتر از یک سری گزاره است. ما دوست داریم که از حقیقت لیستی تهیه کرده و آن را طبقه بندی کنیم و چنین فکر کنیم که حقیقت همین لیست است. شناخت حقیقت به این روش به معنای گرد آوری یکسری از مسائل و استدلال ها است که این استدلال ها می توانند هر روزه افزایش یابند. با این وجود تعریف کتاب مقدس از حقیقت، یک پرده نقش دار است، که اولاً بر شخصیت خود خداوند که حقیقت است بنا شده است و دوم موضوعات مختلفی که در تار و پود این پرده قرار بگیرند حقیقت هستند.

پشت این پرده نقش دار خداوند قرار دارد، حقیقت مطلق. در عهد عتیق کلمه عبری " emeth " دارای معنای نزدیک به کلمه وفاداری است. خدا همان طوری که است حقیقت او نیز همان گونه است. حقیقت وی محکم، قطعی، قابل اعتماد، قابل تصدیق، استوار، مسلم، محرز، موثق، بی چون و چرا، دائمی، ابدی و بدون تغییر است.

آیا بر سر این موضوع که امروزه به حقیقت نیاز داریم شکی وجود دارد؟ خیر! اما هر کسی به بینشی قوی، قابل اعتماد و صحیحی از حقیقت نیاز دارد. حتی اگر از آن حقیقت احساس خطر کند.

حقیقتی که همه بدان نیازمندیم.

کمک به مردم برای زندگی در حقیقت یک امتیاز خاص است. جمله قصار مسیح که گفت: " حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت. " صرفاً یک شعار نیست. همه حقیقت حتی سخت ترین حقایق درباره دشوار ترین واقعیت ها، هنگامی که درک می شوند باعث آزادی ما از جهالت و خود فریبی می شوند. روش های بی شماری برای هدایت مردم به سوی حقیقت وجود دارد. این هدایت می تواند به معنای قانع کردن شخصی باشد که به نیکویی خداوند شک دارد و خدا را مسئول گناهان انسان ها می داند. یا آگاه ساختن یک فرد ملحد نسبت به این موضوع که واقعاً می توان به حقیقت وجود خداوند که به ما حیات و امید می بخشد، اطمینان داشت.

سخن گفتن از حقیقت می تواند به شکل آگاهی دادن به مردم و آموزش روشهای مقابله با مشکلات باشد یا یک موعظه درباره بخشش و روش های عمل کردن به آن و روشننگری ذهنی نسبت به آن موضوع. و یا تعلیم درباره اخلاقیات و تصویر آن به عنوان حقیقتی از یک زندگی درست.

رهبری بر اساس حقیقت به معنای توضیح داوری خداوند و دادن ضمانت به افراد که روزی برای همه اعمال ما پاسخ گوئی وجود خواهد داشت. از طرفی حقیقت می تواند ترسیم چارچوبی حقیقت در مرز بین خلقت نیکو و نجات ابدی باشد. در حالتی کاربردی تر سخن گفتن از حقیقت به معنای داشتن ارزیابی صادقانه درباره نقاط ضعف و قوت یک سازمان و رهبری آن باشد که باعث پیشرفت سازمان می شود و آن زمانی است که یک رهبر اشتباهات و نقص های خود را می پذیرد و شخصیتی کاذب از خود ارائه نمی دهد.

ریشه دواندن در حقیقت و آموزش و پذیرش حقیقت یک فرایند بی پایان است، اما نتایج آن بسیار عظیم است.

باز سازی اعتماد مان

حقیقت چون سرمایه ای در کلام خدا وجود دارد و به همین خاطر ما هرگز به یک ایمان دائمی به حقایق کلام نمی رسیم، بلکه همواره احتیاج داریم که اعتماد مان را بازسازی کنیم. دانستن حقیقت یک رابطه است زیرا به معنای شناخت خداست. یک رابطه هرگز در حالت سکون قرار ندارد. قوی ترین ایمانداران کتاب مقدسی نیز باید مطمئن شوند که آیا قلب شان در برابر تأثیر خداوند نرم است یا سخت؟ فریسیان به خاطر دانستن علوم کتاب مقدسی به خود می بالیدند زیرا که آن ها مهارت قابل توجهی در حفظ شریعت داشتند. اما مسیح به آن ها چنین گفت : " گمراه هستید از این رو که کتاب و قوت خدا را در نیافته اید." (متی ۲۲ : ۲۹) دریافتن و شناختن چیزی فراتر از حفظ کردن است. حقیقت چیزی فراتر از کلمات است.

رهبران مسیحی که رابطه خوبی با کلام خدا نداشته اند، از ایده های عملی کتاب مقدس در رهبری و قانون گرایی، سوء استفاده کرده و با تفسیر های شخصی، از آیات کلام خدا را به نفع خود بهره جستند. هیچ کدام از این دو روش صحیح نیست و گاهی هم آن ها تئوری رهبری را از عمل نمودن به رهبری جدا می کنند. قدرت واقعی تأثیر گذاری روحانی زمانی حاصل می شود که مفاهیم کتاب مقدس دیدگاه، ارزش ها و نظرات دائمی ما را شکل دهند، این به معنای تکرار مصنوعی آیات و باب ها در هر کاری نیست. چون می تواند بسیار ریاکارانه جلوه کند و الگویی برای استفاده ناصحیح از کلام باشد.

اما یکی از مهمترین دلایلی که ما باید دائماً توسط کلام خداوند تازه شده و مکاشفات کلام را دریافت کنیم این است که اشتیاق رهبر برای درک حقیقت می تواند مُسری باشد. یکی از بهترین روش هایی که می توان به مردم کمک

کرد تا جذب کلام خداوند شوند این است که ما خود نیز مجذوب آن بوده و آن را به دیگران نشان دهیم و این به معنای آن است که مردم بدانند ما نیز در مورد خداوند و حقایق کلامش، مشتاق بوده و توسط قوانین کلام استوار شده، پیروز می گردیم. پیروزی ما از مطالعه کلام خدا حاصل می شود و مجذوب آن هستیم. نمونه ای عالی از این مسئله در جمله قاطعانه مارتین لوتر وجود دارد که در دادگاه اعلام کرد: " وجدان من اسیر کلام خداست. " ما می توانیم با سخن گفتن درباره اشتیاقی که تأثیر گذاری کلام خدا در زندگی مان می تواند ایجاد کند، بر دیگران تأثیر مثبتی بگذاریم. این که ما نمی توانیم زندگی را بدون کلام خدا تصور کنیم، این که مشتاق درس دیگری از کلام هستیم، این که ما مشتاقانه دوست داریم آنچه را آموخته ایم با دیگران نیز در میان بگذاریم و در آرزوی دیدن افراد زیادی هستیم که چشمه هایی از حقایق خدا از طریق آن ها جاری می گردند، همگی تأثیر گذاری رهبر را افزایش می دهد.

واضح است که مهم ترین انضباطی که باعث تجهیز دائمی افراد، برای تأثیر گذاری بر دیگران می شود این است، که کلام خدا را دائماً مطالعه کرده و درباره آن تفکر کنند. فکر ما باید از کلام پر شده و توسط آن شکل بگیرد. غرایض ما باید طوری آموزش ببینند که در یک آن، زمانی که باید واکنشی نشان دهیم، پاهای مان بر بنیاد حقیقت کلام خداوند، استوار باشد. " چنانکه آهو برای نهر های آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد. جان من تشنه خداست تشنه خدای حی که کی بیایم به حضور خدا حاضر شوم. " (مزامیر ۴۲ : ۲،۱) خدمت ما نشان دهنده تشنگی ما است و ما از خدا تأثیر پذیرفته و با ایجاد تشنگی در مردم بر آن ها تأثیر می گذاریم.

رشد مهارت‌های ارتباطی

امروزه در تأثیرگذاری روحانی همواره نیازمند آن هستیم که توانایی خود را برای انتقال حقایق کلام خدا گسترش دهیم. همان طور که زبان ما در طول زمان تغییر می کند، روش های ما نیز باید برای توضیح حقایق جاودانی کلام خدا تغییر کند. باید از هر روش ارتباطی که در اختیار داریم، استفاده کنیم. این روش ها می توانند نوشتن باشد مثل نامه ها و وبلاگ ها، کتاب ها و یا پست های الکترونیکی یا روش های دیگر نوشتن. برخی از رهبران قادرند، که از رسانه های اجتماعی به صورتی خاص و شخصی استفاده کنند، ولی هیچ روشی موثرتر از مکالمه رو در رو با افراد وجود ندارد. همواره باید وقتی را برای بحث های آزاد و فی البداهه اختصاص دهیم. سخنرانی های عمومی یکی دیگر از روشهای ارتباطی است که اکثر رهبران باید از آن استفاده کنند و یا واضح تر بگویم چون امتیاز استفاده از آن را دارند پس به خوبی و درستی از آن استفاده کنند. فرقی نمی کند که مناسبت یک سخنرانی کوتاه باشد یا یک سمینار آموزشی، یک سخنرانی یا یک موعظه، چون همواره استاندارد هایی وجود دارد که برای داشتن یک سخنرانی مؤثر می توان از آن ها استفاده کرد.

- هر فرصتی که برای شما ایجاد می شود و می توانید در مقابل گروهی از مردم سخن بگوئید آنرا یک الویت بدانید. این فرصتی برای شما است که در قلب ها و افکار دیگران بذر فیض و حقیقت خداوند را بکارید. این بذر می تواند نقطه عطفی در زندگی آن ها باشد.
- در زمان توضیح حقایق کتاب مقدسی از کلیشه ها دوری کنید. زیرا کلیشه ها روشی مصنوعی و کسل کننده در ارتباطات هستند.
- در مورد عبارات و جملات قصار زیبایی که در ذهن های مردم می ماند فکر کرده و آنان را بکار بگیرید.

- واضح و شیوا سخن بگوئید. یک موضوع واحد و اصلی را دنبال کنید. مخاطبان شما باید بتوانند به این سؤال که سخنرانی درباره چه موضوعی بود، به راحتی پاسخ دهند.
- بوسیله مثال های واقعی حقیقت را به تصویر بکشید. از مقایسه های نا به جا بپرهیزید. از فیلم هایی که دیگران هرگز ندیده اند، مثال نزنید.
- سخنرانی شما صحیح و معتبر باشد. اما سعی کنید مصنوعی نباشد. افراد حساس و باهوش صحت سخنان شما را در سخنرانی درک می کنند. لحظاتی پیش خواهد آمد که شما جمله ای را اشتباه بگوئید، این امری عادی است. مهم این است که خودتان باشید و صادق باشید.
- بنیاد سخنرانی خود را بر حقایق کتاب مقدس بنا کنید.
- کاملاً درباره موضوع بحث، مطالعه کنید و خوب آماده شوید. اگر مخاطبین شما بدانند که آنقدر برای شما مهم بوده اند که وقت مناسبی برای آماده کردن سخنرانی اختصاص داده اید، نزد آن ها از اعتبار خوبی برخوردار خواهید شد.
- پر کردن وقت با سخنرانی فی البداهه تنها برای خود گوینده لذت بخش خواهد بود.
- برای وقت دیگران احترام قائل باشید. بیش از زمان تعیین شده سخنرانی نکنید. این کار در واقع به معنای نداشتن نظم است. هیچ گاه از بهانه این که برای انتقال موضوع خود به وقت بیشتری نیاز دارید استفاده نکنید. (عاداتی که بسیاری از واعظین آن را تکرار می کنند)

در مورد هر موضوعی می توان چیزی ارزشمند در پنج دقیقه یا پنج ساعت گفت. مأموریت به عهده شما است. کنترل زمان دست شماست. استدلال و نظم دقیقی را برای سخنرانی خود طراحی کنید.

- سعی کنید بتوانید از روی چهره افراد فکر شان را بخوانید. آن ها توسط حالات صورت شان به سخنان شما واکنش نشان می دهند. مکالمات دو طرفه از سخنرانی یک طرفه بهتر است. اگر می بینید چشمانشان در حال بسته شدن است انرژی سخنرانی خود را بالا ببرید، فقط صدای تان را بلند نکنید، بلکه مبحث را عوض کنید و به بحث بعدی بروید.

- هدف خود را بر فکر قلب و اراده افراد تنظیم کنید. برای فکرشان بینشی جدید ارائه دهید. برای قلب شان به عمق ها بروید و برای رشد اراده آن ها به عمل و عکس العمل ها اشاره نمایید. اکثراً در سخنرانی ها یکی از این سه هدف بیشتر در نظر گرفته نمی شود، اما در اکثر سخنرانی ها ما قادریم که به هر سه آن ها اشاره نمائیم.
- کاری کنید ارزش آن مطلب به همان اندازه که برای شما مهم است برای آن ها نیز مهم بگردد. اگر خود شما تحت تأثیر حقیقتی که درباره اش سخن می گوئید قرار نگرفته اید، نمی توانید دیگران را با این موضوع تحت تأثیر قرار دهید. سخنرانی را لغو کنید یا دعا کنید که حقیقت در شما به صورت قانع کننده ای جا بیافتد.
- اگر با گروه خاصی طبق یک زمان بندی خاص سخنرانی می کنید. مبحثی گسترده انتخاب نمائید. آتش را روشن کنید و هر جلسه آن را تعالی ببخشید. از نمونه سخنرانی هیچ کس برای شروع آتش بازی در سخنرانی تان استفاده نکنید.

نکته اصلی این است: " به حقیقت خداوند احترام بگذارید. به مردمی که با آنان صحبت می کنید احترام بگذارید. در اعمال محبت آمیز همیشه پیشرو

باشید. تأثیر گذاری تان را تبدیل به نوعی از تأثیر گذاری کنید، که در آن حقیقت به سوی شما جاری و از طریق شما به سوی دیگران جاری شود و این که منبع این حقیقت خود خداوند است و نه شما را حتماً اعلام نمائید. "

یک روز مقاله نویس روزنامه نیویورک تایمز دیوید بروکس مقاله ای تحت این عنوان نوشت " جان استات کیست؟" بروکس در این مقاله اظهار تأسف کرد که رسانه ها همواره افراد اشتباهی را به عنوان نماینده مسیحیان انجیلی برگزیده اند و همواره میکروفن در اختیار افرادی قرار می گیرد که به عقیده این مقاله نویس دلقک هستند. بروکس می گوید اگر گزارشگران باهوش بودند به دنبال جان آردبلو به عنوان صدای مسیحیان انجیلی می رفتند. صدایی که دوستانه، شجاعانه و طبیعی است. فروتن و انتقاد پذیر است اما درعین حال مطمئن. شاد و مثبت اندیش است. بروکس ادامه می دهد که چرا این واعظ انجیلی برای او چنین جذاب است و پاسخ می دهد چون وفاداری متفکرانه و عجیبی به کلام خدا دارد. بروکس چنین نتیجه گیری می کند. " مهم تر از همه او بر این باور است که حقیقت واحد است. او ایمان دارد که نیکی و بدی نسبی نیستند. هر ایمانی به خودی خود با ارزش است. حقیقت چیزی نیست که انسان ها با تلاش به آن برسند، بلکه حقیقت باید مکاشفه شود. "

جان استات برای سال ها در لندن شبان بوده و به تدریج با چندین کشوری که برای خدمت و موعظه اش سفر می نمود، مشهور شد. او هرگز سعی نکرد چیزی تازه ای ابداع کند و انگیزه او و اعتراف او بر اساس حقیقت خداوند در مسیح بود. این هسته اصلی خدمات او را تشکیل می داد و باور داشت که ایمانداران نیز باید این کار را انجام دهند. او هرگز از این حقیقت که کشیش سلطنتی ملکه انگلیس است به خود نبالید و از منسب های زیادی که دریافت نمود مغرور نشد.

او تا حد ممکن ساده زندگی می کرد در کابین ساده ای در ولز کتاب های خود را می نوشت. هرگز ازدواج نکرد و توسط صدها جوان که وی استاد شان بود عمو جان خوانده می شد.

استات در جایگاه مخصوصی که از آن سخنرانی های خود را ایراد می کرد صاف می ایستاد. صفحات کوچک دفترچه خود را که در آن یادداشت هایی برای حفظ روند سخنرانی نوشته بود را ورق می زد. او هرگز روی سن راه نمی رفت. به سختی ژست می گرفت. اما صدای او بسیار قاطع بود و در جاهایی که نیاز بود در عبارات و جملات مختلف مکث هایی به جا استفاده می کرد. موضوعات وی قربانی و حقیقت مصلوب شدن مسیح، خدمت جهانی نجات و از همه مهمتر خود مسیح بود. او توجه مردم را توسط تصویر سازی های خیالی جذب نمی کرد، بلکه بوسیله موضوع اصلی حقیقت، این کار را انجام می داد. او درباره موضوعات مختلف سخنرانی نمی کرد، بلکه در مورد حقیقت سخنرانی می کرد. ترتیبی که وی در تحلیل های خود داشت بسیار جالب بود و در پس همه این خصوصیات وی دارای روحی صلح جو بود که صرفاً به خاطر انگلیسی بودنش نبود، بلکه به خاطر فیض مسیح بود که او را فردی بسیار مؤدب و متین ساخته بود. فیض و آرامش کلمات کلیدی در احوالپرسی پولس بودند و این ارزش ها بود که باعث شد درهای اعتماد به سوی هزاران انسان گمشده گشوده شوند.

استات رهبری روحانی انجام می داد نه به خاطر این که سازمان یا نهادی را تأسیس نموده بود. او این کار را توسط کاشتن بذر حقیقت انجام می داد. برای ده سال به طور گسترده، عمیق و مداوم این کار را انجام می داد. در آخرین سخنرانی عمومی خود استات سئوالی را مطرح کرد: "هدف از خدمت مان چیست و می خواهیم چه کاری انجام دهیم؟" در فکر او پاسخ این سئوال واضح بود به مردم کمک کنیم که شبیه مسیح شوند. به خصوصیات بنیادی رهبری بر اساس حقیقت گویی استات لحظاتی نگاه بیاندازیم، ما باید:

- الویت اصلی مان تسلیم بودن به خداوند در عیسی مسیح باشد.
- همواره در کمال زندگی کنیم در مقابل وسوسه محبوب ساختن شخصیت اجتماعی خود مقابله نمائیم.
- نظم و ترتیب را در زندگی خود ایجاد کنیم. مثل خواندن کلام، تفکر، دعا، کار و استراحت.
- به حقایق تغییر ناپذیر کلام خدا اعتماد داشته باشیم و این حقایق را عمیقاً مطالعه کنیم.
- سخنرانی عمومی خود را با تمرکز بر یک موضوع خاص آماده کنیم. به دنبال ارتباطات و نظم‌های حاکم بین ایده‌هایی باشیم که درباره اش سخن می‌گوئیم.
- برای ارتباط با دیگر رهبران ارزش قائل باشیم. بدون این که استاد خوانده شویم. استاد دیگران باشیم. از الگویی طبیعی پیروی کرده و نظم و ترتیب را تبدیل به یک برنامه‌ای مصنوعی نکنیم.
- حقیقت خداوند را در طبیعتش دریابیم. استات یک پرنده شناس مشتاق بود. دانسته‌های او از وی متخصصی جهانی ساخت. پرنده شناسی برای او یک سرگرمی و عملی برای پرستش بود. مثل بسیاری از رهبران مسیحی دیگر سعی می‌کرد که از حضور و کار خداوند آگاه شود و این کار را توسط مشاهده خلقت او در جانوران و افزایش حیرت و احترام خود درباره خالق آن‌ها انجام می‌داد.

گفتن حقیقت در عصر حاضر

در میان بحث‌های فلسفی که در مورد طبیعت حقیقت وجود دارد نباید موقعیت خود برای کمک به مردمی که حقیقتاً محتاجند را از دست بدهیم. تأثیر گذاری روحانی فرصتی است که باید مردم را به سوی حقیقت به گونه‌ای

هدایت کنید که زندگی خود را بر اساس حقیقت بنا کنند. این نیاز واقعی انسان ها است. ما در قرن بیست و یکم نیاز داریم که بدانیم مردم چگونه حقیقت را دریافت و تست می کنند و خود را با آن وفق می دهند.

اولاً؛ ما باید سخن درباره حقیقت را تا حد ممکن به صورت یک مکالمه دو طرفه انجام دهیم. فکر خوبی است که به مردم نشان دهید که تنها شما نمی خواهید سخن بگوئید. مردم نیز می خواهند به سخنان شما پاسخ دهند. گاهی این پاسخ در صورت افرادی که به سخنرانی گوش می کنند مشخص است و گوینده باید نسبت به حالت چهره آن ها واکنش نشان دهد. مردم همیشه از مصاحبه خوش شان می آید و دوست دارند مصاحبه ها را بخوانند. در تلویزیون آن ها را تماشا کنند و در اینترنت نیز آن را پیگیری کنند. در مکالمه دو طرفه پویایی خاصی وجود دارد. یونانی های باستان از روش سقراطی (دیالکتیک) در بحث و مکالمات برای تقویت ذهن نقادانه خود استفاده می کردند. توماس اکویناس الهیات گسترده ای را در قالب سؤال و جواب ارائه کرده است و این لیست ادامه دارد. سخن درباره حقیقت به صورت سؤال و جواب و مکالمه یک روش قدیمی یا جدیدی نیست، بلکه روشی کلاسیک برای تقویت قدرت درک واقعیت در افراد است. سطح کاربردی این کار، به معنای تشکیل کلاس ها، جلسات تمرینی و مکالمات تعاملی است. همچنین به معنای تشخیص افکار مردم از روی صورت شان توسط واعظ است. ما باید از رسانه ها نیز به عنوان روشی برای مکالمه، استفاده کنیم. استفاده از آن ها اعلام صریح و ساده حقیقت را نفی نمی کند، بلکه می تواند سخنان نبوتی را نیز شامل شود. مثلاً " این آن چیزی است که خداوند می گوید ! " اما سؤال این جاست که بعد از این چه اتفاقی می افتد؟

دوماً؛ این که ما باید مفسرین کلام خدا باشیم. خواندن و ارجاع دادن به کتاب مقدس خوب است. اما در دنیای امروز مردم نیاز به توصیف و تجسم این کلام ندارند. آن ها به افرادی نیاز دارند که بتوانند حقیقت آن را دریافت نموده

و آن را به زبانی شیوا و امروزی توضیح دهند و نه صرفاً کلیشه ها را تکرار کنند. یکی از بهترین روش ها این است که قسمت هایی از کلام را برای تفسیر انتخاب کنیم، که درک شان برای مردم راحت باشد. در برخی از فرهنگ ها مثالها به راحتی درک می شوند. برخی همواره حاضرند، که داستان هایی از زندگی مسیح را بشنوند. بسیاری از افراد در مقابل مثال های مسیح که به زبان های مختلف ترجمه می شوند اظهار علاقه می کنند. آیا می خواهید نجات را برای کسی تشریح کنید؟ مثل پسر گمشده بسیار مناسب است.

سوماً باید اعتماد خود را نسبت به آن حقیقت نشان دهیم. امروزه بسیاری بی تفاوت و عیب جو هستند. به ندرت پیش می آید که به رهبری اعتماد کنند. نتیجه آن است که افراد هیچ اعتمادی به رهبران نداشته و از جستجو برای حقیقت که می تواند ساختار زندگی آن ها را دگرگون کند، دست کشیده اند و هر کسی را که سعی کند، پیشنهادی بر اساس حقیقت به آن ها ارائه دهد، را رد کنند. زمانی که سخن گفتن درباره حقیقت به بن بست رسیده و راه به جایی نمی برد، گزینه دیگر، زندگی بر اساس خودِ حقیقت است. کاری که در هر صورت ما باید آن را انجام دهیم. زندگی بر اساس حقیقت یعنی این که باید با حقیقت در اصول روابط جنسی آشنا باشیم، مدیریت مالی بر اساس حقیقت را بشناسیم و نحوه سخن گفتن اداری را بر اساس حقیقت را بلد باشیم. زندگی بر اساس حقیقت به معنای آن است که بدانیم چگونه درباره سیاست و سیاستمداران صحبت کنیم. درباره تاریخ جهان نظر دهیم و چه تئوری هایی را درباره آینده از خود ارائه دهیم. و این به معنای داشتن اعتماد به حقیقت است. صادقانه بگویم که، این می تواند روش زندگی ای باشد که ما به افرادی که در زندگی شان به دنبال تأثیر گذاری سالم روحانی هستند، ارائه دهیم.

در شش فصل گذشته ما به مبحث رفتن به عمق ها نظری انداختیم، زیرا تأثیر گذاری روحانی با طبیعت انسانی سر و کار دارد. ما باید تمیز را در خود گسترش دهیم. حکمت را بهرورانییم و عمیقاً تفکر کنیم. در پیوند الهی، باید عمل و عکس العمل بسیار محتاطانه ای داشته باشیم زیرا که رهبری الهی و رهبری انسانی با یکدیگر در ارتباط هستند. قدرت را برداریم، اقتدار را بپذیریم و حقیقت را گسترش دهیم.

برای رهبران این سؤال مطرح است که تأثیر گذاری آن ها می تواند تا کجا پیش رود؟ اما اگر می خواهیم به ماندگاری تأثیر گذاری مان فکر کنیم، باید این سؤال را از خود بپرسیم که می توانیم با چه عمقی تأثیر بگذاریم؟ در سطحی ترین حالت، رهبران افراد را مثل گله شبانی می کنند. آن ها برای کسب هیچ چیز عمیقی تلاش نمی کنند، برای این که به مسائل عمیق اهمیتی نمی دهند. هدف آن ها این است که مردم را به کاری وا دارند، به مکانی بروند، محصولی را بخرند، ثبت نام کنند یا در یک ملاقات شرکت کنند و پولی را هدیه بدهند. نوعی عمیق تری از رهبری وجود دارد که به فراتر از ظاهر مسائل می پردازد. این نوع رهبری به شناخت انگیزه ها، ارزش ها و ماهیت مسائل می پردازد. این نوع رهبری عمیق است که گاهی با تأثیر گذاری عمیق الهی که از سوی خداوند است همراه می شود.

عمیق ترین نوع تأثیر گذاری، طبیعت روحانی انسان ها را درک کرده و سعی می کند که در آن قسمت از روح افراد، سازمان ها و گروه ها که اصلی ترین قسمت وجود آن ها است، تأثیر بگذارد. زیرا که تغییر واقعی در آن جا صورت می پذیرد. این نوع رهبری به مسائل عمیقی که از سوی خداوند در ما جاری شده و از ما به سوی دیگران جاری است، اهمیت می دهد.

بخش چهارم

مقابله با مشکلات

فصل پانزدهم

انتظارات را مدیریت کنید.

« برای تحقق انتظاراتی که مردم دارند، زندگی نلنید برخاسته و کاری
قابل توجه انجام دهید. »

وندی واسر استین، نمایش نامه نویسی آمریکایی

شش ماه از زندگیش در حدود ۱۰۰۰ مایل دورتر از خانه گذشت. به آن جا رفته بود تا برای شغلی که مناسب توانایی ها، آموزش ها و علایقش باشد استخدام شود. بر روی کاغذ کار او عالی بود. مصاحبه ها عالی پیش رفت. زمان بندی مشخص بود. پاداش به اندازه کافی بود. اما شش ماه گذشته بود و تام به خاطر کارش تحت فشار بود و حتی بیشتر از آن در روابطش با مدیران و افرادی که به مدیر گزارش می دادند، دچار مشکل شده بود. در ظاهر همه چیز خوب پیش می رفت. موارد ظریفی که در قرار داد ذکر نشده بود مشکل ساز بودند. در واقع انتظارات از چپ و راست بر سر او ریخته می شد. رئیس تام به محض اشتباه او به سرعت از وی انتقاد می کرد و همیشه در مورد این که در واقع تام چه کار درستی انجام می داد، دچار ابهام بود. همیشه در خواست ارزیابی و منتظر گزارش کارش بود. کار سختی بود زیرا این چنین به نظر می رسید که تام به دنبال تائید او است در حالی که او در واقع اصلاً هیچ آگاهی از روند کلی کار نداشت.

او همواره درگیر انتظاراتی بود که مردم از او داشتند. هر شخص در انتظاری که داشت بسیار متفاوت از دیگری بود، یکی همواره در شک و تردید بود و به دنبال تائید گرفتن. دیگری بسیار از خود راضی بود و از دیگران فاصله می گرفت. آنانی که چندین سال بود در آن شرکت کار می کردند، گویی هر

حرکت تام را موشکافانه بررسی می کردند، در حدی که انگار می خواستند بدانند او در آزمون آن ها موفق خواهد بود یا خیر. از میان همکارانش یک نفر همواره درگیر بحران های خانوادگیش بود و سر کار حاضر نمی شد. دیگری دائماً برای صحبت در مورد مسائل و مشکلات شخصی نزد او می آمد و درباره موضوعی که به هیچ وجه به محل کار ارتباطی نداشت صحبت می کرد. زمانی که تام شب سر خود را بر بالش می گذاشت و چشماش را می بست چهره مدیر و تیمش را می دید که به او خیره شده اند و منتظر هستند که تام چیزی بگوید تا آن ها آن را رد یا قبول. بالاخره کار به جایی رسید که، اگر تام راهی برای مدیریت انتظارات آن ها پیدا نمی کرد به طور حتم کار خود را از دست می داد.

عنوان این فصل را می توانیم " گمراه کردن " نیز بنامیم چون به این حقیقت اشاره می کند که در واقع هرگز نمی توانیم انتظارات را صد در صد مدیریت کنیم. بدان معنا که در نهایت ما نمی توانیم انتظاراتی که دیگران از ما دارند را کنترل کنیم و این امر حتی نباید الویت مهمی برای ما باشد. هر چقدر هم که سخت تلاش کنیم همه افراد پیرامون ما دلایل شخصی خود را ارائه می دهند که چرا از ما چنین انتظارات خاصی دارند.

یک رهبر می تواند به خاطر تلاش برای مدیریت و انجام انتظارات دیگران فرسوده شود. تماشا کردن، گوش کردن، عکس العمل، توضیح دادن عذرخواهی با هر سازی رقصیدن، اندازه گرفتن و استراق سمع، کاوش، معذرت خواهی دوباره رقصیدن، دوباره پریدن از روی موانع بزرگ، موانع کوچک گاهی بلند، گاهی کوتاه، گاهی آتشین، اگر بازبچه انتظارات شویم اکثر نیروی خود را از دست داده و تمرکز مان از موضوع اصلی منحرف می شود.

مشکل اینجا است، که همه افرادی که از یک رهبر خاص انتظاراتی دارند، نمی دانند که دیگران چه انتظاراتی از همان رهبر دارند. آن ها فقط می دانند که خود چه می خواهند و اصولاً از فشاری که از جوانب دیگر بر رهبر وارد

می شود، اطلاعی ندارند. بدتر از همه این که ما مهم ترین قسمت رهبری روحانی را که همان انتظارات خداوند از ما است را فراموش خواهیم کرد. از سویی دیگر، هر رهبر برای چندین انتظار پاسخ گو است. رهبران نباید و نمی توانند چنین فکر کنند که باید تمام انتظارات را بر آورده نمایند. اگر ما حدودی صحیح و منطقی برای پاسخ گویی نداشته باشیم، نیروی محرکه ما انتظاراتی خواهد بود که ما بر دوش می کشیم و نباید آنقدرها هم به خود مطمئن باشیم که می توانیم همه این انتظارات را برآورده کنیم.

چرا انتظارات پیچیده هستند؟

در اینجا به چند دلیلی که چرا ما با مسئله انتظارات دچار مشکل می شویم اشاره می کنیم. مردمی که ما آن ها را خدمت می کنیم، انتظاراتی از ما دارند که اغلب جنبه خصوصی دارد. آن ها ما را از زاویه دید خود می نگرند، این زاویه دید همواره محدود است. یک همسر انتظارات مشخصی دارد، که از انتظارات بچه ها متفاوت است. رئیس ما انتظارات مشخصی دارد، که می تواند از انتظاراتی که رئیس قبلی و یا بعدی از ما دارند بسیار متفاوت باشد. جماعتی که رهبر به آن ها خدمت می کند ممکن است انتظارات مختلفی داشته باشند. و در آن جماعت زیر مجموعه هایی وجود دارند که آن ها هم انتظارات متفاوتی دارند. درباره این که رهبر باید چه کسی باشد و چکار کند هر کسی تفکر خاص خودش را دارد. وقتی همه این انتظارات را با هم جمع کنیم هرگز موفق به انجام شان نخواهیم بود.

انتظارات اغلب انتزاعی بوده و حاصل یک عقیده یا خیالی خام هستند. خیلی از مردم دارای عقایدی هستند، فقط به خاطر این که عقیده ای داشته باشند. همه این نظرها انعکاس قضاوت مردم است حتی اگر ما متوجه این مسئله نشویم. در نتیجه زمانی که کسی رهبر است این بدان معناست که تحت رگبار قضاوت دائمی افراد است. انتظارات دو جانبه هستند. رهبران در مقابل

انتظارات دیگرانی قرار گرفته اند در حالی که خود آن ها نیز از دیگران انتظاراتی خاص دارند، زیرا که این انتظارات قسمتی از رهبری آن ها است. اگر ما در انتظاراتی که از دیگران داریم منفعل و غیر واقع بینانه عمل کنیم، به سختی می توانیم در مقابل انتظارات مشابهی که دیگران بر دوش ما می گذارند اعتراض کنیم. راه حلی برای این مسئله وجود دارد.

جد و جهد کنیم که به هر صورت ممکن تمییز دهیم، که انتظار خدا از ما چیست؟ و این را به مردمی که آن ها را رهبری می کنیم، منتقل کنیم. تأثیر گذاری روحانی می تواند ما را نجات دهد. به بیان دیگر این روش ما را از گیر افتادن و کنترل توسط دیگران نجات می دهد و در حقیقت، هدف این است که اراده خدا را دریابیم، موضوعات دیگر مهم نیست.

مردم فکر می کنند که انتظار داشتن حق آن هاست. تنها افراد بالغ دارای انتظارات سنجیده ای از دیگران هستند. آن ها در مورد منطق انتظارشان فکر می کنند، سعی می کنند طرف مقابل را درک کنند و فرض را بر این نمی گذارند، که حق دارند انتظاراتی را بر دیگران تحمیل کنند. چقدر زندگی آسانتر بود اگر از خداوند، در ارزیابی و انتظاراتی که از دیگران داریم، به عنوان دستاویز استفاده نمی کردیم. این نوع حکمت به سختی یافت می شود. این نوع حکمت مهربان و با گذشت است. اغلب افراد به یکدیگر نگاه کرده و این سؤال را می پرسند: "اخیراً تو برای من چکار کرده ای؟" و حتی از خود خواهی خود در آن لحظه بی خبرند. آن ها فقط تماشا کرده و بررسی می کنند، اندازه گیری می کنند و می سنجند و سپس با بی خردی در مورد ارزیابی شخصی خود از دیگران سخن می گویند.

ریشه همه انتظارات می تواند فرهنگی باشد. اکثر افراد در مورد انتظاراتی که از دیگران دارند فکر نمی کنند. آن ها فقط انتظار دارند، که دیگران بر اساس تعریفی که در فرهنگ شان از انتظارات وجود دارد، عمل کنند. مدیران ژاپنی انتظارات بسیار متفاوتی از مدیران سازمان های فرانسوی دارند. انتظاراتی

که از معلمان مدارس عمومی وجود دارد، با انتظاراتی که از معلمان مدارس خصوصی است، بسیار متفاوت است. شبانان کلیساهای کوچک نسبت به شبانان کلیساهای بسیار بزرگ قطعاً انتظارات متفاوتی را تجربه می کنند. (لزوماً کوچک بودن سازمان نشان دهنده ساده بودن انتظارات نیست.) انتظارات همچنین ریشه در تجربیات شخصی افراد دارد. افرادی که یکی یا هر دو والدین آن ها سخت گیر بوده اند ممکن است تمامی انتظارات خود را از دیگران حذف کنند و یا خود تبدیل شوند به افرادی که دیگران را با انتظارات شان کنترل کنند و داروی تلخی که خود مجبور به خوردنش بودند را به دیگران بخورانند.

مدیریت انتظارات یک چالش بزرگ است. یک شبان کهنه کار می گوید :

" یک رهبر باید فکر یک عالم و قلب یک کودک و پوست کرگدن داشته باشد. " برخی از رهبران با انتظارات ده نفر سر و کار دارند و برخی صد و برخی هزار و برای رهبران یک کشور هزاران نفر وجود دارند. که البته نیروی وارد شده از این انتظارات بسیار زیاد است و رهبران باید در تعادل بین حساسیت بسیار در بر آورده کردن انتظارات و بی تفاوتی و عدم تأثیر پذیری گام بردارند.

معکوس کردن انتظارات

گاهی زندگی تبدیل به کشمکش خستگی ناپذیری بین انتظارات و کنترل ها می شود. برخی رهبران فکرشان بر این است که کار آن ها کنترل دیگران و در نتیجه تحمیل انتظارات خود به آن ها است. رهبران حکیم تر می دانند که هدف والاتر از آن است و این که آن ها باید مردم را برای کسب دستاورد های جدید، یعنی تبدیل شدن به فردی بهتر، برانگیزانند. اما حکیم ترین رهبران باور دارند که وظیفه آن ها این است که به مردم کمک کنند تا در خواندگی خود توسط خداوند و بر اساس انتظاراتی که خداوند پیش روی آن ها قرار می دهد، زندگی کنند. این یک تغییر کامل و معکوس شدن روند انتظارات است و از حالتی که " اخیراً برای من چه کار کرده ای؟ " به " خداوند از تو

چه می خواهد تا انجام دهی؟" تغییر می کند. افرادی که نسبت به دعوت آسمان متعهد هستند بهترین کارایی را بر زمین دارند. زمانی که افراد را در راستای اراده خداوند هدایت می کنیم و نه اراده خودمان، آن ها انگیزه بیشتری خواهند داشت تا به سختی تلاش کنند و در نتیجه بیشتر می شود به آن ها اعتماد کرد و بازدهی کارشان نیز افزایش می یابد. زمانی که افراد تنها به خاطر این که رئیس را راضی نگاه دارند کار می کنند، نتیجه کار آن ها هرگز از تصویری که رئیس از کار دارد فراتر نمی رود. اما زمانی که آن ها به صورتی کار می کنند که خدا را راضی نگاه دارند، نتیجه از تمام انتظارات نیز فراتر می رود. اما ما چگونه می توانیم به این هدف دست یابیم؟ چطور انتظارات را طوری تغییر دهیم که تنها بر انتظارات خداوند متمرکز شده و به طور مصنوعی روحانی نما هم نباشیم؟ با این حقیقت که برخی از افراد انتظار بسیاری از ما دارند و دیگران کمتر و برخی اصلاً انتظارات اشتباهی دارند، چه برخوردی بکنیم؟ مدیریت انتظارات یک فرایند مهم و دائمی است. در اینجا به چند روشی که می توانیم به این هدف برسیم اشاره می کنیم.

گهگاهی انتظاراتی که خدا از شما دارد را به دیگران بگوئید و اجازه دهید از آن ها اطلاع داشته باشند. این بدان معنا است که شما هر چه در توان دارید را صرف انجام آن موضوع خواهید کرد البته واضح است که باید آن اراده را قبلاً تمییز داده باشید. قلبتان را تفتیش نموده، دعا کرده، از مشورت افراد حکیم بهره بجوئید، با افرادی که به آن ها پاسخ گویی دارید صحبت کرده و از آن ها تأیید بگیرید و آنچه در زندگی تان انجام می شود را بررسی کنید. پس نزد افرادی که تحت تأثیر شما هستند بروید و با آن ها در مورد اهداف تان صحبت کنید و به نکاتی چند از مراحل که شما را در رسیدن به آن هدف کمک خواهند کرد، اشاره کنید. در این صورت شما الگویی برای دیگران خواهید شد که با نگاه کردن به شما آن ها نیز در مورد انتظارات خود تجدید نظر خواهند کرد.

کمتر قول دهید و بیشتر عمل کنید.

اتفاق نا امید کننده ای که برای افراد می افتد این است که رهبران شان به آن ها وعده هایی را می دهند، سخنان بزرگ و باعث به هیجان آمدن آن ها می شوند و سپس به آن وعده ها عمل نمی کنند. جمله قصاری وجود دارد که چنین می گوید: "مسیر جهنم توسط مقاصد خوب فرش شده است." رهبران حکیم از سخنرانی های بزرگی که باعث تهییج مردم می شود اجتناب می کنند. (از مبالغه کردن اجتناب می کنند.) آن ها تنها وعده هایی می دهند که قادر به تحقق شان باشند و در زمان عمل به آن وعده ها سعی می کنند دو برابر آنچه قول داده بودند را تحقق ببخشند. واکنش مردم، زمانی که چیزی فراتر از انتظار شان حاصل می شود، بسیار خوب است.

واکنش های به جایی نسبت به مسائل مختلف نشان دهید. اگر قادر نیستید به پست های الکترونیکی پاسخ دهید این را به افراد بگوئید. اگر نمی توانید در مراسم تقدیری شرکت کنید سریعاً آن ها را در جریان گذاشته و عذر خواهی کنید. هرگز به دعوت نامه هایی که باید از قبل حضورتان را اعلام کنید، بی توجهی نکنید. نه گفتن به این دعوت ها بی احترامی نیست اما بی توجهی به آن ها بی احترامی است. به مردم بگوئید چه انتظاراتی نباید داشته باشند. اگر به مردم بگوئید که کارهای مختلف و زیادی هست که می توانید انجام دهید اما سه چیز مهم است که باید انجام شان دهید، مردم تمرکز شان را بر آن سه کار معطوف خواهند کرد. اصولاً مردم درک می کنند و به هدفمندی رهبران شان احترام می گذارند و این بدان معنا است که شما تنها بر آنچه برای تان لذت بخش و آسان است تمرکز نمی کنید. اگر یک رهبر از موقعیت خود سوء استفاده کند، هیچ سودی نصیب کسی نمی شود.

تطبیق داده ها و اطلاع رسانی

انتظارات خداوند از ما در گذر زمان تغییر می کند. باید متناوباً موقعیت خود را بررسی کرده و زمانی که خود را با الویت های جدید کاری مان تطبیق می دهیم، به مردمی که آن ها را رهبری می کنیم، اطلاع رسانی کنیم تا آن ها دچار سر در گمی و ناراحتی نشوند و بدانند که چیزهایی تغییر کرده است. آن ها نباید از تغییرات بی اطلاع باشند. سعی کنید که موضوع انتظارات و خانواده را به درستی مدیریت کنید. یکی از بزرگترین موضوعات فشارزایی که با آن روبرو خواهیم شد، کشمکشی است که میان کار و زندگی خانوادگی مان بوجود خواهد آمد. این موضوع به مدیریتی دائمی نیازمند است. همه این موضوع ها باید همواره بر سر میز مباحثه باشند. یک رهبر باید در عین حال به انتظاراتی که اعضای خانواده اش از او دارند نیز رسیدگی کند. قانون کتاب مقدسی وجود دارد که بر اساس آن باید به امور خانه رسیدگی شود. زیرا هر گونه بی توجهی به این مسئله می تواند تمام تأثیر گذاری ما را در بیرون از خانه بی اعتبار سازد. (تیتوس ۱: ۶ و اول تیموتائوس ۳: ۴-۵) گاهی اتفاق می افتد که در خانواده های رهبران چنین سخنانی بیان می شود: "می دانیم که رهبری کار سختی است و می دانیم مسائلی که با آن ها دست و پنجه نرم می کنی، همیشه در ذهنت هستند، اما تا آن جایی که از لحاظ توانایی بشری امکان پذیر است زمانی که در کنار ما هستی با ما باش. تنها حضور فیزیکی تو را احساس نکنیم در حالی که فکرت کاملاً جای دیگری است."

خدا از ما چه می خواهد؟

در نهایت انتظاری که اهمیت دارد انتظارات خدا از ما است. اگر زندگی خود را برای تحقق آن انتظارات صرف کنیم با کمک خداوند قادر خواهیم بود تمامی انتظارات منطقی که دیگران از ما دارند را تحقق ببخشیم. اما قبل از

تفکر درباره تمام الویت های کوچک و عملی، باید بر انتظارات خدا متمرکز شویم و با انتظارات کلی کارمان را شروع کنیم. همان طور که میکای نبی می گوید: " ای مرد از آنچه نیکو است تو را اخبار نموده است و خداوند از تو چه چیزی را می طلبد؟ غیر از این که انصاف را به جا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمائی؟ " (میکا ۶ : ۸) خداوند آنچه که نیکو است را به ما نشان داده است. او ما را در تاریکی رها نکرده. نیازی نیست که خدمتی که خدا به ما می دهد را خود اختراع کرده یا در آن نوآوری ایجاد کنیم. ابتدای همه چیز نیکو و بسیار نیکو بوده است. (پیدایش باب اول) انتهای همه چیز خلقتی جدید است که خداوند در آن همه چیز را نو می سازد. در این بین در تأثیر گذاری روحانی ما باید بر آنچه خدای نیکو می خواهد، تمرکز نماییم. او این چیزها را نه فقط به عنوان یک حکم از ما می خواهد بلکه خداوند به این طریق خلقت را احیا می کند و نظم صحیح را به آن باز می گرداند.

میکا درباره سه انتظار خداوند سخن می گوید. انصاف را به جا آوردن رحمت را دوست داشتن و در حضور خداوند با فروتنی سلوک نمودن. انصاف را به جا آوردن : کلمه انصاف بیش از ۴۰۰ بار در عهد عتیق تکرار شده است. انصاف و یا عدالت زمانی اتفاق می افتد، که همه چیز صحیح باشد و یا صحیح چیده شده باشد. عدالت عمل از بین بردن هرج و مرج و ایجاد نظم است. به معنای دفاع از افرادی است که ستم دیده هستند، آنانی که مورد سوء استفاده قرار گرفته اند، یا درباره آموزش زندگی بر اساس نظم الهی است. مشاوره با افرادی است که زندگی شان در تشویش است. هدایت افرادی که از لحاظ اخلاقی سر در گم هستند. تحلیل بی عدالتی های موجود و گسترش انصاف است. عدالت آرامش، امنیت و زندگی است. کاربرد آن ها برای رهبران ساده است. آن ها باید به معنای خاص کلمه عمل کنند و شعار دادن اجتناب کنند. مردم از رهبرانی که مشتاق هدایت هستند الهام می گیرند، آنانی که به

جا آوردن عدالت را برای خود یک الزام می دانند. مردم بیش از همه به رهبرانی که در ذهن و عمل شان عادلانه عمل می کنند ارج می نهند و از دیدگاه پیروان، زمانی که رهبران در اجرای عدالت حق پیروان را نیز مد نظر می گیرند، بیشتر پذیرفته می شوند.

دوست داشتن رحمت

کلمه عبری hesed در انگلیسی رحمت، محبت، نیکویی و فیض ترجمه شده است. این توصیف اصلی ذات خداوند در عهد عتیق است. " و خداوند پیش روی وی ندا در داد که یهوه، یهوه خدای رحیم و رئوف و دیر خشم و کثیر الحسان و وفا نگاه دارنده رحمت برای هزاران و آمرزنده خطا و عصیان و گناه، لکن گناه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران ایشان را تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت. " (خروج ۳۴ : ۶، ۷) اگر ما نیز بخواهیم انتظارات خداوند را در این نکته انجام دهیم اشتباهات و نکات ضعف اعضای خانواده خود را بخشیده و از آنان چشم پوشی می کنیم، فرزندان مان را با رحمت و عدالت بزرگ می کنیم و به مردم شانسی دوباره می دهیم و برای کمک به افراد ستمدیده که نیاز به حمایت دارند وارد عمل می شویم. اما میکا فراتر از عمل عادی بر اساس رحمت رفته و در کلمه دوست داشتن (عاشق بودن) رحمت سخن می گوید. باید به دنبال فرصت هایی باشیم که رحمت را بکار گیریم نه تنها زمانی که بدان نیاز است. در این جا قطعاً افرادی خواهند بود که به ما بگویند این اندازه رحمت هم درست نیست. آنان از این نگرانند که این صفت باعث ضعف ما بگردد و باعث تکیه کردن دیگران بر ما شود و چشمان ما را از کاری که باید انجام دهیم منحرف سازد. اما کاری که باید بکنیم این است. به جا آوردن عدالت و دوست داشتن رحمت. اگر ما خود را کاملاً برای اجرای عدالت متعهد بدانیم غیر ممکن است بتوانیم سرشار از رحمت باشیم. عدالت مانع از تبدیل شدن رحمت به تسامح (که در

واقع یک تنبلی اخلاقی است.) می شود و رحمت، عدالت را تعدیل نموده و آن را طبق طبیعت پر از فیض خداوند تعریف می کند.

در حضور خداوند فروتنانه سلوک نمودن : بدون فروتنی هیچ تأثیر گذاری روحانی وجود نخواهد داشت. این عبارت کوتاه تصویری بزرگ از معنای فروتنی به ما ارائه می دهد. فروتنی نحوه سلوک است، بدین معنا که روش زندگی است، یک حالت است، و یک حرکت به سوی جلو است. همانند راه رفتن. فروتنی نیز زنجیره ای دائمی از فرصت های مختلف در زندگی است. هر رفتار هر تصمیم و هر مکالمه ما با آن در ارتباط است در باید هر ارتباط ، هر پست الکترونیکی و هر خرید ما وجود داشته باشد. فروتنی بر اساس ارتباطی که با خداوند داریم تعریف می شود. سلوک فروتنانه در حضور خداوند. یک نکته عالی در اینجا آشکار می شود اگر با خداوند راه رویم، یعنی در آگاهی دائمی از حضور و اقتدار خداوند در هر زمینه ای از زندگی مان باشیم، در آن زمان است که هرگز ادعای خدایی نخواهیم کرد و این دقیقاً معنای فروتنی است. فروتنی شامل پذیرش اشتباهات و گناهان است و حتی چیزی فراتر از آن. فروتنی به معنای زندگی به عنوان مخلوق است، همان گونه که آفریده شده ایم. اگر بشر هرگز گناه نمی کرد باید فروتن باقی می ماند. زمانی که رهبران در حضور خداوند با فروتنی سلوک می کند در واقع طبق ذات واقعی انسان قبل از سقوط رفتار می کند.

در آخر ممکن است که حتی به فراتر از انتظارات مردم نیز جامع عمل پوشاند، اما این چیز تنها با تمرکز بر آنچه خداوند از ما انتظار دارد اتفاق خواهد افتاد.

فصل شانزدهم

مداومت و پایداری

« خداوند شرایط ما را می داند، او ما را طوری داور می کند که گویند هیچ مشکلی در زندگی نداشته ایم. آنچه مهم است صداقت و مداومت در تصمیم برای پیروزی بر مشکلات است. »

سجاس لوبیس

بعد از ظهر یک روز آفتابی در بیابانی در شمال شیلی :

همه چیز در حالت عادی بود که حادثه ای ناگوار در اعماق زمین رخ داد. سی و سه معدنچی ۲۳۰۰ فوت زیر زمین و سه مایل در عمق یک راه سرایشی و پیچ در پیچ بودند که ستون های معدن فرو ریخت. هیچ کس نمی دانست آیا آن ها نجات پیدا خواهند کرد یا خیر؟ هفده روز بعد کاوشگری که به داخل گودال معدن فرستاده شده بود به بیرون کشیده شد و یادداشتی بر آن نوشته شده بود : " ما خوبیم ... ۳۳ "

واقعیتی که در مورد وضعیت موجود وجود داشت، این بود که حتی اگر آن ها، کار حفاری را آغاز می کردند تا بتوانند راه فراری برای معدنچی ها درست کنند، آن کار نه تنها روزها و هفته ها بلکه ماه ها به طول می انجامید. افرادی که در داخل گیر افتاده بودند تنها چندین روز آب و غذای اضطراری همراه خود داشتند. شرایط ناامید کننده به نظر می رسید. اما انجام ندادن هیچ کاری هم گزینه درستی محسوب نمی شد. شرکت معدن شروع به حفاری سوراخ هایی به قطر شش اینچ نمود تا بتواند از طریق آن غذا و آب به داخل حفره بفرستد. و سپس شروع به آماده نمودن امکاناتی نمود که بتواند از طریق آن سوراخ هایی به بزرگی بیست و یک اینچ را ایجاد کند تا کپسول هایی را برای

افراد داخل حفره بفرستد. چنین تخمین زده بودند که این حفاری طولانی و کسل کننده ماه ها طول خواهد کشید تا این که بتواند راه را برای رسیدن به کارگران باز کند. متخصصین این را می دانستند، که در زیرزمین در تاریکی مطلق و هوای نامطبوع، افراد در چه وضعیتی قرار دارند. روشی که امداد گران کار می کردند این چنین بود که صخره ای را حفاری می کردند یک اینچ یک اینچ و هر روز این کار را انجام می دادند. طریقی که بوسیله آن کارگران معدن نجات می یافتند، مستلزم کاری هر روزه بود. اگر چه گذر روزها در تاریکی هیچ مقیاسی برای اندازه گیری نداشت ولی آن ها با یکدیگر به عنوان یک گروه همکاری می کردند. وظایف را بین خود تقسیم کرده بودند.

یکی از کارگران گیر افتاده در معدن به نام لویز اوروزا، به سرعت به عنوان رهبر گروه انتخاب شد و سر زندگی و شوخ طبعیش باعث شد روحیه افراد بالا نگه داشته شود و تمرکز آن ها بر عملیات نجات باشد. او بعد ها چنین اظهار کرد که تصمیم گیری دست جمعی باعث بالا نگاه داشتن روحیه افراد می شد. بگفته وی " باید در مورد حقایق سخن گفت و به دموکراسی باور داشت. " بعد از گذشت شست و نه روز از فرو ریختن معدن، سی و سه کارگر معدن نجات یافتند. یکی یکی بوسیله یک کپسول تنگ آن ها را نجات دادند. این بحران در اوایل ماه آگوست اتفاق افتاد، نجات آن ها در اوایل اکتبر بود.

آن ها از لحاظ فیزیکی نجات نمی یافتند اگر روحیه آن ها بالا نمی ماند. در آن هفته ها که زیر زمین بودند، آن ها مراسم کلیسایی برگزار می کردند در آن از صلیب و کتاب مقدس و مقالات روحانی، که برایشان به پائین فرستاده می شد، استفاده می کردند. در واقع همه آن ها نجات شان را کار خدا می دانستند، اما آن ها منتظر ماندند و روزها و هفته ها مداومت نشان دادند. ما زیاد از کلمه مداومت استفاده نمی کنیم. شاید به این خاطر که کلمه دوام در این عبارت وجود دارد و یا شاید هم کلمه ای قدیمی به نظر می رسد. خواه ناخواه آن افراد می دانستند که کار طول خواهد کشید، از سختی های

پیش رو آگاهی داشتند، فاصله را تا اتمام کار نمی دیدند، که آیا خط پایان و اتمایی وجود خواهد داشت یا نه. اما آن ها به مداومت خود ادامه دادند. قدم به قدم جلو آمدند. هر دفعه تنها یک اینچ پیشرفت می کردند. هر روز فرصتی تازه برای شروعی تازه داشتند. افرادی که مداومت به خرج می دادند بر این باور بودند که حرکت به سوی جلو باعث خشنودی خداوند است. حتی اگر هیچ کس فوراً برای آن ها دست نمی زد و هیچ پاداشی نصیب شان نمی شد.

مداومت یکی از قوی ترین نمونه های تأثیر گذاری روحانی است. مردم به آن کسانی که به دل مشکلات می روند، نگاه می کنند. زیرا مردم افرادی که ایمان شان را حتی در زمان ناامیدی نگاه می دارند و کاملیت خود را در بدرفتاری ها، حفظ می کنند، با ارزش می دانند. زیرا اکثر مردم هر از گاهی نیاز دارند که یکی باشد که جواب این سئوالات را بدهد: "یکی لطفاً به من بگو چطور می توانم از این مشکل عبور کنم؟" افرادی که مداومت دارند افرادی تأثیر گذار هستند، آن ها رهبران واقعی اند. حتی اگر عنوان رهبری را رسماً با خود حمل نمی کنند.

اکثر ما بر جملات معروفی که در ابتدای رساله یعقوب وجود دارد تاکید می کنیم. "ای برادران من وقتی که در تجربه های گوناگون مبتلا می شوید، کمال خوشی دانید." منطقی است که کلام خدا ایمان و شجاعت را به مشکلات مربوط کند. اما خوشی؟ آن هم کمال خوشی؟ بسیار عجیب است.

اگر در زندگی مان تنها این چنین فکر کنیم که خوشی در زندگی ما همان لذت و شادمانی است در واقع ما آن را محدود کرده ایم. خوشی همان لذت نیست. خوشی حسی است که به والدین کمک می کند تا در سال های سخت، برای بزرگ شدن و بالغ شدن فرزند شان زحمت بکشند. لذت در زمان های کوتاه و بر اثر زحمات کوتاه مدت حاصل می شود. پس در رهبری روحانی خوشی زمانی حاصل می شود که به آنچه انجام می دهیم عمیقاً معتقد باشیم. تعلیم و تدریس، مدیریت یک سازمان، رهبری یک گروه کوچک همه در مقابل

چشمان خداوند مهم و صحیح هستند و بر اساس توانایی های شما شاید مدت زمانی زیادی طول بکشد، تا بتوانید نتایج کارتان را مشاهده نمایید. این امری طبیعی است، زیرا که بهترین دستاورد ها به آرامی کسب می شوند. هیکل یک روزه بنا نمی شود. هیچ چیز پیش ساخته ای در کار خداوند وجود ندارد. خوشی قادر است رو در رو با مشکلات مواجه شود زیرا خوشی باعث بوجود آمدن امید در زمان مشکلات می گردد. یعقوب به ما این چنین می گوید :

" ای برادران من وقتی در تجربه های گوناگون مبتلاً شوید، کمال خوشی دانید چونکه می دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می کند لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید. " (یعقوب ۱ :

۲-۴) مشکلات باعث شخصیت سازی می شود، البته اگر در مشکلات صبوری کنیم. اگر در حال حاضر مسئولیت رهبری سخت شده است و ما از هدف اصلی منحرف شده و برگشته به سوی راهی دیگر می رویم، در آن صورت نه تنها کار را رها کرده ایم بلکه فرصت را برای رشد خودمان به عنوان یک رهبر از دست داده ایم. هر رهبر باید پایداری را یاد بگیرد به جرقه هایی برای پرواز و تیغ هایی برای خراش خوردن، هر کسی هر از گاهی به آن ها نیاز دارد. تنها روش تغییر وضعیت موجود این است که گاهی هم گنج شویم. گاهی هم پایداری این معنا را می دهد که باید مسیرتان را تغییر دهید. پایداری تنها به معنای سر سختی و ماندن در یک کوچه بن بست نیست، بلکه به معنای ماندن در مسیر است زمانی که می دانیم آن مسیر اگر چه سخت اما مسیر صحیحی است. پایداری، مداومت و استواری، مقاومت و حفظ قدرت است. هدف پایداری امید است. امید نیروی محرکه ایمان است و انگیزه ایمان محبت است. آیه ای معروف در اول قرن تیان باب ۱۳ وجود دارد به " چیزهای ماندگار ". " محبت در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید، در همه حال امیدوار است و هر چیز را متحمل می باشد. " (اول قرن تیان ۱۳ : ۷)

دلایلی وجود دارد که گاهی عمل کردن به پایداری به معنای مرگ و زندگی است، که به خاطر همین موضوع باید، مهارت پایداری را در خود افزایش دهیم. باید این کار را حتماً انجام دهیم. شرایطی وجود دارند که در آن خدا می خواهد کار اصلی آن رهبر پایداری باشد تا بتواند به افراد دیگر هم بیاموزد که پشتکار داشته باشند. زیرا آن ها می بینند که رهبرشان نیز با پشتکاری ادامه می دهد. کلمه " تجربه " در رساله یعقوب که در جاهای دیگری از عهد جدید نیز به کار رفته است کلمه ای با دو معنا است.

بنا به متنی که در آن استفاده شده است، می تواند به معنای مشکلی باشد که بوسیله آن، کسی لغزش می خورد (پس معنای وسوسه می دهد.) و یا سختی ای باشد که به منظور غالب آمدن بر چیزی متحمل می شویم. (تست و آزمایش) شریر وسوسه می کند خداوند می آزماید و معمولاً زمانی که از تجربه ای عبور می کنیم نمی دانیم که با کدام یک از این دو حالت روبرو هستیم. وقتی هم برای تشخیص وجود ندارد. پس برنامه ما فقط حرکت به سمت جلو و استقامت است. چرا برخی از مردم استقامت می کنند در حالی که دیگران بسرعت دست های خود بالای سر برده و تسلیم می شوند؟

شجاعت، برای پایداری از اعتقاد راسخی که آن شخص درباره صحت هدف خود دارد بر می خیزد و این که او ایمان دارد، خداوند پشت آن هدف است. این اعتقاد باید فروتنانه حفظ شود. زیرا گاهی اعتقادات ما بر چیزهای اشتباه استوار می شود. زمانی می توانیم پایدار بمانیم که به پاداش های بلند مدت و نه کوتاه مدت چشم بدوزیم. هر تلاشی می تواند در دوره ای باعث صعود شود و یا بشدت نزول کند. ما در صورت پایداری و استقامت در جنگ های سخت، می توانیم پیروزی نهایی را رغم بزیم. زمانی که می دانیم هدف نهایی نیکو است و از پستی و بلندی مسیر حرکت آگاهیم، می توانیم به جلو حرکت کنیم. بهترین شانس زمانی نصیب ما می شود که افق واقعی که بر آن تمرکز نمودیم خود آسمان باشد. این تنها یک تئوری و کلیشه نبوده بلکه کیفیت

زندگی و رهبری ماست. اگر عمیق ترین اشتیاق ما این باشد که روزی این جمله را از مسیح بشنویم "آفرین غلام نیک متدین!" رهبری ما متفاوت خواهد بود.

مسئله ای که می خواهیم در ادامه درباره اش صحبت کنیم این است که اهداف و نگاه ما باید به مسیحی باشد که در دست راست خدای پدر نشسته و با عدالت و رحمت حکومت می کند و تأثیر گذاری ما تنها زمانی معنا خواهد داشت که بر اساس این مسیر طرح ریزی شده باشد و نهایتاً کار ما این باشد که مردم را به سوی همان هدف هدایت کند.

اگر ما به حاکمیت مطلق خداوند ایمان کامل داشته باشیم بهتر می توانیم پایدار بمانیم. این که بدانیم خداوند توسط اشتباهات ما غافلگیر نمی شود باعث آسایش خاطر ما می شود. اما به همان اندازه مهم است که به یاد داشته باشیم خداوند تحت تأثیر موفقیت های ما نیز قرار نمی گیرد. خداوند توانایی های ما را می شناسد زیرا که خود او ما را آفریده است. زمانی که کارها را به درستی انجام می دهیم مانند این می ماند که نتی صحیح نواخته شده و در فضا طنین انداز شود.

می توانیم پایداری بهتری داشته باشیم با این شرط که منتظر ستایش و تبریک نباشیم. به محض این که بر تحت تأثیر قرار دادن دیگران تمرکز کردیم توجه ما از انجام وفادارانه کاری که بر عهده داریم برداشته می شود. پایدار می مانیم اگر کار هر روز را همان روز انجام دهیم. به خصوص زمان هایی که دوره ای از آزمایش های سخت را در پیش رو داشته باشیم. خداوند نمی خواهد که در گذشته زندگی کنیم. و زندگی در آینده نیز غیر ممکن است. لحظه حال زمانی است که می توانیم فرصت ها را در نظر گرفته و از آن ها استفاده کنیم.

می توانم پایدار بمانم

ویلیام کری کار ساختار شکن خود را در سال ۱۷۹۸ با غیرت در هند آغاز نمود. استقامت نیاز بود تا در جایی که اصلاً هیچ فرهنگ صحیحی وجود ندارد ارتباط فرهنگی ایجاد شود. آموختن زبان های بومی، نوشتن و چاپ گرامر و فرهنگ لغات و ترجمه کتاب مقدس به زبان سانسکریت.

در یک روز در ۸ مارس ۱۸۱۲ سال ها کار و تلاش از بین رفت. مغازه چاپ کری آتش گرفت و تمام کتابخانه وی دیکشنری کامل شده سانسکریت، قسمتی از دیکشنری بنگالی، دو کتاب گرامر و ترجمه ای از کتاب مقدس در آن آتش سوزی از بین رفتند. همچنین منابع زیادی از روزنامه های انگلیسی، دیکشنری ها اسناد و دفاتر حساب نیز در آتش سوختند. هفده سال تلاش وی بر باد رفته بود. دستاورد اصلی خدمت او از بین رفته بود. سالها پیش ویلیام کری تلاش کرد تا به پدر بی ایمان خود توضیح دهد که باید کاری بنیادی را به دور از خانه در هندوستان به اتمام رساند. هیچ کس تا به آن زمان چنین کاری نکرده بود و به همین خاطر کری را پدر خدمات مدرن می نامند. او نمی توانست به پدر خود بگوید که طبابت می خواند زیرا که دکتر نبود. نمی توانست بگوید که برای رفع احتیاجات سیاسی هندوستان، برای کمک آن ها خانه را ترک می کند زیرا که هیچ علاقه ای به موضوعات سیاسی نداشت. کری به پدر خود یک چیز ساده گفت چیزی که ریشه در سادگی شخصیت وی داشت. او در باره خودش به پدرش گفت "می توانم دوام بیاورم!". بعد از آتش سوزی، کری می دانست که چه باید بکند. علی رغم دردی که در قلب داشت و ناامیدی هایش او می دانست که او و همکارانش می توانند کار را از سر گرفته و دوباره از صفحه اول فرهنگ لغات، گرامر ها و ترجمه های کتاب مقدس شروع کنند و بعد به صفحه دوم بروند. به این ترتیب مسیر کار مشخص شد. کری گفت که راه رفتن برای بار دوم در یک مسیر آسان تر است و آن دقیقاً کاری بود که انجام دادند. سال ها طول کشید، اما او آنچه را که آتش از او

دزدیده بود را از نو ساخت. تا آخر زندگی کری کتاب مقدس به صورت کامل به ۴۴ زبان متفاوت ترجمه شد.

او می توانست دوام بیاورد و دوام هم آورد. قدم در پی قدمی دیگر. صفحه ای پس از صفحه دیگر. به ندرت پیش می آید که هر کدام از ما در سخنان مان چنین اظهاراتی کنیم. هیچ کدام از ما امروزه در مصاحبه ای شغلی زمانی که درباره توانایی های مان از ما سؤال می کنند به رئیس نخواهیم گفت: " خب می توانم دوام بیاورم! " حتی زمانی که این کلمه را بکار می بریم جمله دارای بار منفی است و کمی بی ادبانه به نظر می رسد. در نگاهی دقیق به کتاب مقدس می بینیم که بزرگترین رهبران آنانی بودند که دوام آوردند و به سختی کار کردند. موسی بیابان گردی کرد و چند دهه به طول انجامید. داود که از دشمنانش می گریخت. مسیح که از یک روستا به روستایی دیگر پیاده روی می کرد. پولس که به مسافرت های پر پیچ و خم می رفت و دائماً با همان حسادت ها و انتقادات و شک و تردیدها روبرو می شد و همه این فشارها از سوی دوستان مسیحی اش بر او وارد می شد. آنانی که دوام آوردند توانستند باعث خلق چیزهایی جدیدی شوند. آن ها با سختی های متفاوتی دست و پنجه نرم کردند و زمانی که آموختند پایدار بمانند و تسلیم نشوند تبدیل به افرادی قوی تر، حکیم تر و پر از انرژی تر شدند و توانستند که چشمان خود را بر افق های صحیح بدوزند. این راز پایداری و مداومت است وقتی حتی امروز یک قدم در مسیر صحیح برداشته اید، کار بنا کننده ای انجام داده اید و خداوند از آن راضی است. " چونکه می دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می کند. لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و به هیچ چیز نباشید. " (یعقوب ۱: ۳-۴)

پایداری در عصر حاضر

در فرهنگ معاصر ما، کسب نتیجه ای سریع، از صبوری با ارزش تر است. (که نهایتاً باعث ضعف شدید فرهنگی می شود.) طمع لاتاری ها و شرکت های هرمی باعث ورشکستگی بسیاری از افراد گشته است. ورزشکاران مکمل های استروئیدی مصرف می کنند. دانش آموزان از آفتماین (نوعی مسکن) استفاده می کنند. غذاهای حاضری جای غذاهای خانگی را گرفته اند. ما جستجوی اینترنتی را جایگزین تحقیقات جدی کرده ایم. در کسب و کار مردم بر دستاوردهای کوتاه مدت بیشتر از بلند مدت متمرکز شده اند. رهبران سیاسی حتی درباره طرح های اصلاحی که سی سال طول می کشد اصلاً فکر هم نمی کنند.

رهبری روحانی، جنبشی بر ضد فرهنگ امروزه ماست. زیرا که بهترین رشد را رشد طبیعی و پیشرونده می داند. شاگرد سازی کاری آنی نیست. شخصیت ما در روبرو شدن با سختی ها و مواجهه به مشکلات مختلف شکل می گیرد. شناخت خداوند از صفحه ویکی پدیا بدست نمی آید. در تأثیر گذاری روحانی مردم را به روش های مختلفی به آرامش دعوت می کنیم تا اجازه دهند حقیقت آشکار شود، و روابطی که باعث گسترش بینش آن ها نسبت به مسائل است گسترش یابند. این به معنای کندی یا تنبلی نیست بلکه سنجیده عمل کردن است.

پایداری یک دید دوراندیشانه است. ایده آل ترین کاری که ما می توانیم انجام دهیم آنقدر مهم و آنقدر الهامی است که رسیدن به آن در طول عمر یک نفر امکان پذیر نیست. افرادی هستند مانند بنیادگذاران شرکت ها که می دانند کار آن ها چندین دهه طول خواهد کشید که آن شرکت کاملاً بنا شود. فعالان اجتماعی که موضوع گرسنگی و بیماری را بر می گزینند و می دانند که افقی نهایی و واقعی برای آن ها وجود ندارد. اما در کار آن ها هر اتفاق خوبی که امروز بتواند رخ دهد، ارزشمند است. هستند شبانانی که می دانند احیای

زندگی انسان ها هرگز در این جهان کامل نمی شود. بهترین رهبران این تضاد و کشمکش ها را می پذیرند که : من امروز خود را متعهد به کاری می کنم که هرگز در طول زندگیم تکمیل شدن آن را نخواهم دید. اما چرا باید به چیز کمتری راضی باشم؟ اهداف والا ارزش آن را دارند، که بر آن ها تمرکز کنیم، حتی اگر خود قادر به اتمام آن ها در زندگی مان نباشیم.

" ایمان اعتماد بر چیز های امید داشته شده است و برهان چیز های نادیده. " این ها خطوط متحیر کننده آغازین باب یازده عبرانیان هستند. سپس به لیست بزرگان ایمان در عهد عتیق می پردازد. ابراهیم و دیگران به عنوان افرادی معرفی می شوند که پایداری نمودند، حتی در زمانی که پاداش بسیار دور از دسترس بود و آنان نمی توانستند آن را در زندگی زمینی خود کسب کنند. " در ایمان همه ایشان فوت شدند، در حالی که وعده ها را نیافته بودند بلکه آن ها را از دور دیده و تحیت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین بیگانه و غریب بودند " (عبرانیان ۱۱: ۱۳)

گاهی به جای این که بپرسیم آیا دید و رویای ما به اندازه کافی بزرگ است یا خیر باید بپرسیم که آیا به اندازه کافی دور هست؟

فصل هفدهم

پیش بینی جراحات

« خدشه دار کردن نام نیک یک شخص، وقتی خود آن شخص در آن جا حضور ندارد تا از خود دفاع کند، نشانه اشتیاق به فادو و خائنکاری است. »

جان کلمون، الهی دان و شبن اصلاح طلب

در ارتش کلمه ای وجود دارد که برای جراحات هایی استفاده می شود که توسط همزمان شخص به وی وارد می شود، که می تواند شلیک منحرف شده یک خمپاره باشد و یا هدفی اشتباه از طرف توپخانه باشد یا تنها شلیک یک گلوله که بسوی شخص اشتباهی در میدان پر از گرد و خاک، نشانه رفته باشد. این بزرگترین توهین در یک جنگ به حساب می آید و به شلیک دوستانه معروف است. اما هیچ چیز دوستانه ای در آن دیده نمی شود. شلیک دوستانه در جنگ یک جراحات ناآگاهانه را در پی دارد. اما گفتن این مطلب غم انگیز تر است که : رهبران مسیحی، رهبران مسیحی دیگر را مجروح می کنند. خیلی خوب می شد اگر که، می توانستیم بگوییم این اتفاق همیشه نا آگاهانه رخ می دهد. اما گاهی مسئله بدتر از آن است، حتی اگر نا آگاهانه هم اتفاق می افتد نشان از بی توجهی شدیدی است که در نحوه سخن گفتن برخی از رهبران در مورد دیگران یا نحوه رفتارشان وجود دارد و شاید بهتر باشد همان صفت آگاهانه را در این مورد بکار ببریم.

ما از این واقعیت پنهان می شویم، سکوت اختیار کرده و تظاهر می کنیم که این چیز واقعیت ندارد. اما هزاران رهبر وجود دارند که دست از کار کشیده

اند تنها به این خاطر که از همکاران خود زخمی شده اند و ما هنوز هم در مورد آن صحبت نمی کنیم.

بدترین نوع زخمها

پولس رسول در رسالات خود از سخن گفتن در مورد زخمهایش اجتناب نمی کند. در یک پاراگراف کوتاه او لیستی از زندان ها، چوب خوردن های بی شمار، پنج بار سی و نه ضربه شلاق خوردن، سه بار کشتی شکسته شدن، یک شبانه روز را در دریا بسر بردن ارائه می دهد. وی در سفرهای خود بارها در مقابل خطراتی از جانب دزدان، قوم خود و امتهای قرار گرفت. خطرات در شهر و بیابان و دریا را پشت سر گذاشت ولی خطراتی از سوی افرادی که ادعا مسیحیت می کردند نیز وی را تهدید می کرد. بر همه این چیزها بی خوابی، گرسنگی و تشنگی و رویارویی با مسائل مختلف را نیز اضافه می کنیم. (دوم قرننیا ۱۱ : ۲۳ - ۲۷)

پولس رسول جراحات را پیش بینی می کرد. او می دانست که، انجیل مسیح خبر خوش برای همه انسان ها است، اما داشتن مسیح به عنوان خداوند زندگیش، به معنای تغییر زندگی او بود و مستلزم از دست دادن چیزهایی بسیاری بود. در افسس تاجران نقره هم او را خطری برای کسب و کارشان احساس کردند چون تقاضا برای ساخت بت ها کاهش یافته بود و همان باعث شد که بلوایی در آن جا بر پا شود.

اما در میان همه این چیزها به نظر می رسد که پولس از دوستان ایماندار خود بیشتر آسیب می دید. آنانی که انگیزه شان با انگیزه پولس فرق داشت. پولس درباره رهبران می نویسد که از روی حسادت با کینه توزی موعظه می کردند تا باعث نا امیدی پولس در زندان شوند. از همان ابتدا در میان رهبران مسیحی رقابتی آغاز شده بود. آنان می گفتند که پولس گستاخ است و مامور دولتی و برای رسیدن به اهدافش بسیار پر سر و صدا عمل می کند. آن ها از فرصت سوء استفاده کرده و زمانی که وی به حاشیه رانده شده بود، علیه او

موعظه می کردند و قلب او را جریحه دار می نمودند. و آن هم جراحاتی عمیق. تنها یک جا وجود دارد که درد و ترس را از می توانیم در پولس احساس کنیم و آن هم در رساله قرن‌تیان است. یکی از پر محبت ترین رسالات در عهد جدید. در این رساله پولس درباره زخمی که شاید در رساله قبلی اش در مورد برخورد با شخص خطا کار از خود به جای گذاشته بود سخن می گوید. او در مورد مشکلاتش در ارتباط با چند نفر در کلیسای قرن‌تس سخن می گوید. او نیش انتقادات آن ها را احساس کرده بود. اعتراف می کند که او سخنور قابلی نیست و جزو رسولان اصلی مسیح هم نیست. پولس اعتراف می کند که از بودن با آن ها می ترسد به خاطر این که اخیرا کشمکش هایی به خاطر عدم پذیرش وی در آن جا وجود داشته است. با وجود پیش بینی ملاقاتی دیگر با آن ها پولس صادقانه سخن می گوید. " زیرا می ترسم که چون آیم شما را نه چنانکه می خواهم بیابم و شما مرا بیابید چنانکه، نمی خواهید. که مبدا نزاع و حسد و خشم ها و تعصب و بهتان و نمایی و غرور و فتنه ها باشد. و چون باز آیم خدای من مرا نزد شما فروتن بسازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که بیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند توبه ننمودند. (دوم قرن‌تیان ۱۲ : ۲۰ - ۲۱) مردی که سختی های طاقت فرسای فیزیکی را تحمل کرده بود اعتراف می کند که از آمدن به حضور خواهران و برادران منتقد می ترسد. تحمل زخم های ایمانداران آشنا بسیار سخت تر بود.

رابطه پولس با کلیسای قرن‌تس خوب نبود و از ابتدا تا به انتها پر از زخم و آسیب است. اما در آخر نامه پولس بهترین ها را برای آن ها آرزو می کند. " فیض عیسی خداوند و محبت خدای پدر و شراکت روح القدس با جمیع شما باد. " (دوم قرن‌تیان ۱۳ : ۱۴) اینان کلماتی تو خالی نیستند. پولس در چالش سخت رهبری گرفتار بود، کلیسایی که با آن روبرو بود مشکلات بسیاری در رابطه با اخلاقیات و الهیات و پرستش داشت و از سوی دیگر رابطه ای نزدیک اما پر از مشکل و جراحت با خود پولس.

منتظر کار خداوند باشید.

رویکردی که پولس داشت صادقانه، باز و کاربردی بود. او قرار بود که ایمانداران را در قرن‌تس ملاقات کند و آن‌ها با هم بنشینند و مسائل را بررسی و حل کنند. او انتظار بهترین‌ها را داشت، اما در عین حال خود را برای بدترین چیزها نیز آماده کرده بود. اما مهم‌ترین نکته این بود که او بر خداوند به عنوان رهبر تکیه داشت. فیض مسیح، محبت پدر و "koinonia" (مشارکت) روح القدس. به اندازه کافی مجرب بود که بداند جراحات‌ها اجتناب ناپذیرند. نجات از این جراحات‌ها تنها با تکیه بر خداوند امکان داشت. زمانی که ما آسیب می‌بینیم یا این که باعث جراحات دیگران می‌شویم، خواه این زخم‌ها هنوز تازه باشند و در حال خونریزی و خواه از گذشته‌های دور باشند، تنها امید ما برای شفا خداوند است.

ما بدون خدا به اندازه کافی پر از فیض نیستیم، محبت کافی نداریم و اشتیاقی هم برای اصلاح رابطه‌های خراب شده خود نخواهیم داشت. جراحاتی که ایمانداران بر یکدیگر وارد می‌کنند بسیار تأسف انگیز است. هزاران رهبر کلیسا هر ساله از کار خود کناره‌گیری می‌کنند و این تنها به آن خاطر است که آن‌ها از رفتار ایمانداران نزدیک خود سرخورده شده و دلسرد گشته‌اند. افرادی که حس رقابت شدیدی در خود دارند، اغلب نمی‌فهمند که جاه‌طلبی روحانی آن‌ها شکل رقابتی شدیدی علیه رهبران را گرفته و همین کار باعث بی‌اعتبار شدن انگیزه‌های اصلی آن‌ها شده است.

تعصب‌ها و تمایلاتی که در ذات ما نهاده شده‌اند و غالباً هم فکر می‌کنیم بر آن‌ها پیروز شده‌ایم بر عملکرد ما تأثیر گذاشته و خود را نمایان می‌سازند. سخن گفتن بر ضد شخصی که تفکراتی علیه زنان دارد، یک موضوع است، اما آزاد شدن کامل از هر تعصب و تردید در مورد زنان موضوعی دیگر.

آسان است که بگوئیم شخصی نژاد پرست نیستیم، اما در عین حال راه‌های زیادی وجود دارد که، بوسیله آن ما می‌توانیم فاصله خود را با افرادی از

نژادهای دیگر، حفظ کنیم. برای رهبران عادی است که بگویند به افرادی که کارهای کوچکی انجام می دهند احترام می گذارند اما اغلب کاری که ما انجام می دهیم این است که تاکید ها و توجه مان را بر کارهای بزرگ و پر سر و صدا قرار دهیم. ممکن است بگوئیم روش های مختلف و صحیحی در رهبری وجود دارد اما نا آگاهانه، کار رهبرانی که به غیر از روش ما عمل می کنند را بی ارزش بشماریم و تنها افرادی را به تیم خود دعوت کنیم که روش کار آن ها با روش ما هم خوانی داشته باشد.

ممکن است بگوئیم که ایمان داریم " زمانی که ضعیفم، آنگاه قوی ام. " اما رهبرانی که ضعیف و زخمی شده اند را گناهکار و در اشتباه بدانیم و برای بیرون گذاشتن آن ها از کار، به دنبال راهی بگردیم. این که ما گاهی حتی به سوی افراد زخمی دوروبر خود شلیک می کنیم، امری تأسف آور اما واقعی است. زمانی که رهبری از تیم ما با مشکلی برخورد می کند و دچار ناراحتی شدید می شود و نیاز به فیض و شفا دارد، افراد دیگری که جزو رهبران ارشد هستند، شروع به کم کردن نقش آن رهبر در خدمات می کنند. رهبری اشتباه می کند و رهبران دیگر شایستگی و مسح او را زیر سؤال می برند. واضح است که رهبری ممکن است در مورد مسئله ای نقطه ضعف یا نا آگاهی داشته باشد و رهبران دیگر به جای آموزش، اصلاح و تعلیم وی حتی به خود زحمت فکر کردن در مورد این مطلب را هم ندهند.

ما در عصر وسایل یک بار مصرف زندگی می کنیم. دوربین های عکاسی یکبار مصرف، فندک های یکبار مصرف، خودکار یکبار مصرف، رهبران یک بار مصرف.

اغلب وسائل آشپزخانه را طوری طراحی و تولید می کنیم تا تنها برای چند سال کار دهند و تاریخ مصرف داشته باشند. نمی خواهیم که برای تعمیر آن ها وقت بگذاریم، کهنه ها را دور می اندازیم و نو را جایگزین آن ها می کنیم. امروزه تمایلی گسترده در مورد این مطلب وجود دارد که اگر مسائل

آن طوری که باید پیش بروند، نروند، به دنبال یک رهبر جدید می گردیم. اما نکته غم انگیز در اینجاست که هدف کلی تأثیر گذاری روحانی این است، که نظم سقوط کرده خلقت را، بر آنچه خداوند در ابتدا قصد بر قرار کردنش را داشت بر گرداند. بنابراین خداوند چیزها را با تاریخ انقضا نمی آفریند. او آسیب دیده ها را از بین نمی برد. زمانی که ما مردم را کنار می گذاریم و باعث عمیق تر شدن زخم و آسیب شان می شویم، در حقیقت به خواندگی خود برای عمل به عنوان مأمورین شفا و مصالحه و احیا خیانت نموده ایم.

روش برخورد با آسیب در عصر حاضر

امروزه عاداتهای اجتماعی خاصی وجود دارند که افراد را بیشتر در معرض جراحات قرار می دهند. یکی از روش های پیش پا افتاده رهبری این است : مثلاً شرکتی که تنها انگیزه اش افزایش آمار سالانه است بدون در نظر گرفتن وضعیت پرسنل خود، که این هدف بسیار آسیب زننده است.

شرکت ها باید سودآور باشند. اما سؤال واقعی این است، که آیا ارزش های سیستم می تواند فراتر از سود آن اهمیت داشته باشد یا خیر؟ اگر سازمانی به پیشرفت انسان ها بیش از کسب سود اهمیت دهد، هرگز نمی تواند از افراد استفاده کند و بعد از مدتی آن ها را دور بیاندازد. روند زندگی و ازدحام جمعیت، ما را از صبوری و پیشرفت های بلند مدت بازداشته است. احساس می کنیم که به اندازه کافی وقتی برای مداوای مجروحین نداریم. ما کاری با آن ها می کنیم که یک بیمارستان هرگز با آن ها نمی کرد. فرد زخمی را در خیابان ول کرده و آرام به پشتش می زنیم و به او می گوئیم، موفق باشی.

گاهی در انتشار مسائل مختلف با استفاده از ابزارهای ارتباط الکترونیکی خویشتن داری لازم را نداریم. بنا بر دلایل عجیبی افراد زمانی، که می خواهند یک ایمیل پر آب و تاب را بنویسید و یا پستی در وبلاگ قرار دهند، خویشتن داری خود را از دست می دهند. (و بعضاً ایمیل به همه ارسال می شود یا

سهواً به شخص مورد انتقاد، و افراد شوکه می شوند. (بر اساس غرایض اولیه، وقتی که ما خشمگین یا ناراحت هستیم، نوشتن ایمیل های کنایه آمیز یا توهین کردن یا نوشتن در یک وبلاگ حس خوبی به ما می دهد. چیز های در آنجا می گوئیم که هرگز رو در روی آن شخص نخواهیم گفت و هرگز چنین نامه ای را شخصاً برای او نمی فرستادیم.

تعجبی ندارد که امروزه، فراخوان های زیادی در مورد احیای نزاکت و رفتار خوب وجود دارد. این کار بسیار وسیع است و دست یابی به این هدف آنقدر سخت است، که ما باید از تمام منابع خود به خصوص منابع انسانی استفاده کرده و آن ها را حفظ نمائیم، تا بتوانیم نجات و احیا را به جوامع خود بازگردانیم. اکثر رهبران مسیحی مجروح هستند و بسیاری باعث جراحت دیگران شده اند. ما به تأثیر گذاری قدرتمند خدا نیاز داریم تا افکار و جملات و اعمال مان را آرامی دهد.

اگر با خداوند صادق باشیم با او چه می گوئیم؟

" خداوند، فکر می کنم قصد همه ما خوب است، اما نمی دانم چرا این قدر باعث به هم ریختگی اوضاع شده ایم. زمانی که زندگی در جریان است به دور و بر خود نگاه کرده و تعجب می کنم که چرا ما این چنین همه چیز ها را پیچیده می کنیم. چرا اینقدر بی توجه هستیم؟ چرا خوب بودن افراد پیرامون خود را، تنها چیز مهم برای تو نمی دانیم؟ ما رهبران با یکدیگر همکاری نکرده ایم. به یکدیگر احترام نگذاشته ایم. ما متهم به مقایسه کردن، فخر فروشی و حذف یکدیگر هستیم. ما از صرف انرژی خود در این کارها خسته شده ایم. از این که چطور دیگران را زخمی کرده ام شرمند هستیم و خود از زخم هایی که دارم نالانم، این زخم ها هنوز خونریزی می کند. کمک کن تا بتوانم دیگران را ببخشم و از دیگران هم بخشش بطلبم، آنانی که در حق شان اشتباه کرده ام. کمک کن تا بتوانم از چیزهای کوچکی که آزارم می دهند بگذرم. به من دیدی وسیع تر و بالاتر عطا کن تا بتوانم آنچه را می خواهی از طریق قوم خود انجام

دهی را، دریابیم. حسادتم را بردار و احترام را جایگزینش کن. تلخی درونم را بردار و آرامشت را به من عطا نما. زخمهایم را بردار و شفایم ده. بی توجهی هایم را بردار و آن را به نیکویی تبدیل نما. خداوندا کلام تو می گوید : که نبرد ما با جسم و خون نیست، بلکه با نیروهای تاریکی این دنیا و نیروهای شریری که در صدد نابودیمان هستند. کمک کن تا این نبرد را جدی بگیرم. کمک کن تا باورش کنم. به من و تمام افرادی که افتخار خدمت کردن به آن ها را دارم، کمک کن شریر را به عنوان دشمن خود ببینیم.

خداوندا، حقیقت و فیض خود را جاری ساز و بگذار این حقیقت و فیض از

ما نیز جاری شود. آمین

فصل هجدهم

رسیدگی به انتقادات

« می‌توانید در بین میخیان ظاهرش، صدها منتقد پیدا کنید، اما تمامی انتقادات، حتی باعث هدایت یک نفر هم بسوی میخ نمی‌شود. »
 ری‌ال موری

انتقاد، حسی مانند فرو رفتن چاقو در شکم و باقی ماندن آن در همان جا است. روزها، ماه‌ها، سال‌ها در همان جا باقی می‌ماند. گوئی برای دیگران نامرئی است. حتی برای فردی که چاقو را فرو کرده نیز نامرئی است، زیرا که او فکر می‌کند انتقاد او مفید واقع شده و او صادقانه عمل کرده است.

حسی دیگری که انتقادات وارد شده، می‌تواند در رهبر ایجاد می‌کند، مانند تیرهای کوچک و ظریف دارت در بدن او بنشیند و ایجاد سوزش کند. در واقع هیچ انتقاد بزرگی نشده است. هیچ خنجری از روی بدخواهی از پشت به وی زده نشده. اما رهبر احساس می‌کند که از روز اولی که نقش رهبری را پذیرفته انگار که تی شرت با طرح سیبل دارت پوشیده است. تقریباً همه افراد در اطرافش نظر شخصی خود را ارائه می‌کنند که با چه چیزی مخالف اند و با چه چیزی موافق. و دردآور تر این که کدام خصوصیات رهبر را دوست دارند و کدام را خیر. اظهار نظر درباره وی دائمی است و این موضوعات، او را بی‌اراده نموده، به عقب می‌راند.

رهبری جوان و پر انرژی ای بود که براحته کار خود را با روحیه ای خوب انجام می‌داد. بندرت مردم سر راه او قرار می‌گرفتند و از او انتقاد می‌کردند، زیرا نمی‌خواستند با فردی که دائماً پیروز است رودرو شوند.

نیرویی که رهبری وی را به جلو می راند، نیروی توجیه خود بود و با آن اهداف را جلو می برد و نسبت به هر انتقادی حتی سازنده نیز بی توجه بود. برای او معادله بسیار ساده بود، یا با من هستی یا بر ضد من. تصمیم بگیر آیا درون کشتی من هستی یا خارج از آن؟ یا روش من یا هیچی. مشکل خود انتقاد نبود، بلکه مشکل این بود که تمام راه های تشخیص های ارزشمند، ارزیابی ها و نقطه نظرات بسته شده بود و بدتر از همه این بود که رهبر این روش را الگویی به عنوان روش موثر رهبری به دیگران تعلیم می داد. وی با تمام قوا این کار را انجام می داد و بیچاره مردمی که قرار بود او را متابعت کنند. نباید تعجب کنیم که تحمل انتقاد، کار بسیار دشواری است. رهبری که از او انتقاد شده باید تمیز دهد، که آیا چیزی که دیگران درباره او می گویند صحیح است یا خیر؟ اینجا است، که چاقوهای کالبد شکافی با یکدیگر برخورد می کنند. عطای تمیز گاهی برای انتقادهایی که آن ها را انتقادهای سازنده می نامیم بکار می رود، اما وقتی انتقاد افراد مخرب باشد، همان چاقوی جراحی تبدیل به خنجر می شود.

کلمه انتقاد از کلمه یونانی " krino " گرفته شده است که به معنای بریدن است، همه ما مورد تحت انتقاد خداوند قرار می گیریم. " زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر از هر شمشیر دو دم و فرو رونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیتهای قلب است " (عبرانیان ۴ : ۱۲) این اتفاق خوب است، چون عمل جراحی، کاری بنیادی است، که قسمت های بد را می برد و جدا می کند و جا را برای رشد قسمت های مفید، مهیا می سازد. مشکل این است که انسان ها در عمل جراحی روحانی ضعیف هستند. مشکل اینجا است که مردم به خود اجازه می دهند انتقاد هایی بکنند، که حتی ذره ای با حقیقت هم خوانی ندارد، و مشکل ما زمانی اوج می گیرد که مردم خط مشی را در پیش می گیرند، که تنها با کلمه "روح انتقاد" تعریف می شود.

درک روند انتقادات

کاری که اصولاً در مقابل انتقاد انجام می دهیم این است که، به جای درک روند انتقاد، در مقابل آن واکنش نشان می دهیم. رهبران باید پوست کلفتی داشته باشند و یکی از بهترین روش های دست یافتن به این چیز، بدست آوردن درکی واقعی و متفکرانه و کتاب مقدسی از، انتقاد مردم است. گاهی مردم از رهبران انتقاد می کنند تا بتوانند تشخیص دهند که به چه کسی می توانند اعتماد کنند. زمانی که شخصی به رهبری اعتماد می کند تا بتواند بر زندگیش تأثیرگذاری داشته باشد، ریسک بزرگی را می پذیرد. اگر رهبر اشتباه کند، تکلیف چیست؟ یا اگر اشتباه هدایت کند چه؟ یا اگر رهبر انگیزه های اشتباهی داشته باشد؟ یا اگر بخواهد سوء استفاده بکند؟ همه مردم درباره این چیزها نگرانند. زیرا همه مردم تجربیات بدی با رهبران مختلف را پشت سر گذاشته اند. پس نباید جای تعجب باشد که مردم در زندگی رهبر کنجکاوی می کنند، سرک می کشند و ارزیابی می کنند. این چیز نباید برای رهبر تهدید آمیز تلقی شود. رهبر باید بتواند بگوید : " من درک می کنم که چرا مرا مورد بررسی قرار می دهید. می دانم که باید اعتماد شما را جلب کنم. پس به تمیز خود ادامه دهید. " اما همیشه بدترین حالت را فرض نکنید. من خود این را از قبل به شما می گویم که من اشتباهاتی خواهم داشت، اما کاری که همه ما باید انجام دهیم این است که با یکدیگر کار کنیم، تا اشتباهات را اصلاح کنیم.

در مواقع دیگر مردم از رهبران انتقاد می کنند زیرا دوست دارند احساس مافوق بودن داشته باشند. انتقاد می تواند یک بازی قدرت محسوب شود. صاف و ساده بالای سر افراد ایستادن در حالی که ذره بین در دست داریم به معنای این نیست که مشکلات آن ها را بزرگ کرده ایم، بلکه نشان دهنده کوچکی آن ها است. (این مسئله درباره کسی که ذره بین را در دست گرفته نیز صدق می کند.) پس مردم می آزمایند و تحقیق می کنند. آن ها با این کار احساس قدرت می کنند و یا این که در مقابل قدرت رهبر از خود محافظت می کنند.

گاهی به این خاطر که رهبران تمام طرح های کار را تعیین می کنند، روش رهبری آن ها خدمت نبوده، بلکه تبدیل به دفاع از خود می شود. داستان می تواند بارها در یک رابطه مخدوش شده تکرار شود و دور باطل انتقاد دو جانبه که چیز جز بازی قدرت نیست، همواره ادامه یابد. مردم زمانی که بدنبال حقیقت می گردند، از رهبران انتقاد می کنند. گاهی مردم چاقوی جراحی را برداشته و همه چیز را می شکافند، زیرا بدنبال حقیقت می گردند. پس از یادداشت سخنرانی یا موعظه شما، آن ها می خواهند هنر سخنوری و ژست سخنرانی را حذف کنند. می خواهند حقیقت را کشف کنند. انتقاد سالم روشی برای دست یابی به حقیقت است. به همین دلیل است که منتقدین حرفه ای حمایت می شوند. منتقدین سینما، منتقدین غذاها، بازرسان گوشت، مدیران کنترل کیفیت و انبیا.

گاهی مردم از رهبران انتقاد می کنند، زیرا کار بهتری برای انجام دادن ندارند. انتقاد به خاطر این که حوصله مان سر رفته، یکی از خجالت آور ترین دلایل انتقاد است. بی کاری باعث غیبت می شود و حکم انگل برای یک میزبان را دارد. افرادی که اجازه می دهند زندگی شان بی معنا باشد، همواره معنای زندگی خود را در مشغولیت با زندگی دیگران می دانند. مردم از رهبران انتقاد می کنند، زیرا بر این عقیده هستند، که رهبران به نیازها و انتظارات آن ها پاسخ نمی دهند. وقتی که به بی ثباتی طبیعت انسانی فکر می کنیم، می بینیم که دائماً در حال پرسیدن این سؤال هستیم: "اخیراً برای من چه کار کردی؟" که این در مورد انتظارات مردم از رهبران شان نیز صدق می کند.

افراد نוע دوستی هم وجود دارند، که برای رهبران شان دست می زنند. حتی در زمان هایی که کار صحیح رهبر برای مردم، پرداخت بها و قربانی از سوی افراد بسیاری را می طلبد. اما رهبران حکیم همیشه به یاد دارند که واکنش اولیه مردم همواره بر اساس منافع آن هاست، خواه این منافع صحیح باشد خواه غلط. مثال های دیگری هم وجود دارند، اما نکته اصلی این است که،

رهبران هرگز نباید در زمان رو به رو شدن با انتقاد شوکه شوند و احساس رسوایی نکنند. انتقاد همواره در قلمرو رهبری، همراه او خواهد بود. افرادی که نمی توانند هیچ انتقادی را تحمل کنند، هرگز نباید رهبر شوند. یک الگوی زیگ زاگی از انتقاد و عمل و عکس العمل ناشی از آن وجود دارد که می گوید یک انتقاد می تواند برای هر کسی مشکل آفرین باشد. واکنش سریع و افراطی به جهت جبران، در مقابل یک انتقاد، عملکرد واقعی رهبر را از بین می برد. یک رهبر نباید در زمانی که مورد انتقاد قرار می گیرد، غمگین شده یا از ترس خم شود. باید ارزیابی صحیح و هوشیارانه ای از خود داشته باشد، این چیز به مرور زمان کسب می شود و در نتیجه گوش کردن به سخنان افراد قابل اعتماد، که حقایق را از روی محبت به او گوشزد کرده اند، بدست خواهد آمد. مهمتر از همه این که در رهبری روحانی باید با تمام وجود ایمان داشته باشیم که تنها دیدگاه خدا در مورد ما، واقعاً مهم است. ممکن است که این واقعیت ما را بترساند، اما ترس خداوند ابتدای حکمت است. ترسی که به معنای احترامی عمیق است. اما این چیز در واقع ما را آزاد می سازد. خنجرها و تیرهای دارت دیگر اهمیت نخواهند داشت. ممکن است که برای لحظه ای دردناک باشند اما می شود آن ها را خارج کرد و ما به چاقوی جراحی خداوند خوش آمد می گوئیم. به تمییز و انتقاد الهی برای این که همیشه آنچه بیمار است را قطع خواهد کرد و به ما اجازه می دهد که شفا یابیم و قوی تر از گذشته گردیم.

کلید روبروایی با انتقادات

ماه ها است که از خانه دور هستید از سرزمین های ناهموار و دریاها ی پر تلاطم گذشته اید و به مقصدی که در آن به مجموعه ای از نتایج استراتژیک دست خواهید یافت، رسیده اید. بی وقفه پیغام خود را اعلام نموده اید یک به یک جان ها را برای مسیح صید کرده اید، قسمتی از یک جنبش حقیقی هستید. بر بالاترین نقطه موج این جنبش قرار دارید و بارزترین رهبر این

جنبش شما هستید. اما در این جنبش افرادی وجود دارند که همواره شما را نقد می کنند. آن ها با پیغام شما مخالفت می کنند و در تلاش اند که اعتبار شما را بین افرادی که با آن ها کار می کنید خدشه دار کنند و حتی انگیزه های شما را زیر سؤال ببرند. " او یک طبل تو خالی است، اقتدار درست حسابی ندارد. این کار را برای پول انجام می دهد." این انتقادات از رهبران نزدیک به شما صورت می گیرد. آنانی که خود نیز عضو این جنبش بودند. این ها انتقادات بی اهمیتی نیست بلکه دشمنی هایی است که بوی خون می دهد.

این قسمتی از تجربه واقعی زندگی پولس رسول بود. در حالی که او با مسافرت های سخت بشارتی خود، یکی یکی دست و پنجه نرم می کرد، منتقدان وی تلاش می کردند کار او را خراب کرده و نام او را در اورشلیم خراب کنند. آنچه پولس را به ادامه دادن و می داشت طرز تفکر اصلی او بود که کاملاً بر خداوند معطوف بود، او در عین حال همواره فروتنی خود را در ارزیابی که از خود ارائه می کرد، حفظ نمود. او ایمان داشت که خدمت او توسط منتقدانش شکل نمی گرفت اما نباید خدمتش هم به طور مغرورانه بر نفس او متکی باشد. مرزی بسیار باریک در اینجا وجود دارد. آیاتی از عهد جدید که هر رهبر مسیحی باید آن را حفظ باشد. (اول قرنطیان ۴ : ۱-۵). این نتیجه ای است روحانی که پولس درمورد تلاش ها، انگیزه ها و وجدان خود بدان دست یافته بود. این آیات طرز تفکری که یک رهبر باید برای استوار ماندن در برابر انتقادات اشتباه داشته باشد را مشخص می کند و همچنین می گوید که یک رهبر چگونه باید در مقابل ارزیابی همیشگی خداوند انعطاف پذیر باشد.

" هر کس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد و دیگر در وکلا بازپرس می شود که هر یکی امین باشد. اما بجهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم بلکه بر خود نیز حکم نمی کنم زیرا که در خود عیبی نمی بینم لکن از این عادل شمرده نمی شوم. بلکه حکم کننده من خداوند است. لهذا پیش از وقت به چیزی حکم مکنید تا خداوند

بیايد و خفايای ظلمت را روشن خواهد کرد و نيتهای دلها را به ظهور خواهد آورد آنگاه هر کس را مدح از خدا خواهد بود. " (اول قرن تيان ۴ : ۱-۵)

پولس با تلاش و مشقت زياد به اين نتيجه گيري ها رسيده بود، اين ها اصولی هستند که توسط هر کسی که از سوی خداوند خوانده شده اند تا تأثیر گذاری داشته باشند بايد رعایت شود. خدمت اعتماد و وفاداری دعوت ما است. (هر کس ما را چون خدام مسيح و وکلای اسرار خدا بشمارد) نبايد بيش از اندازه به قضاوتی که ديگران در مورد ما انجام می دهند اهميت دهيم. (اما بجهت من کمتر چیزی است که از شما يا از يوم بشر حکم کرده شوم.) ما نبايد زياد هم مشغول خود باشيم (بلکه بر خود نيز حکم نمی کنم) و نبايد فکر کنيم که ارزیابی که خودمان از خود داريم بی نقص است. (زيرا که در خود عیبی نمی بينم لکن از اين عادل شمرده نمی شوم) تنها قضاوت خداوند است که مهم است. (پيش از وقت به چیزی حکم مکنيد.) زمانی که همه چیز در روشنايی قرار بگيرد، حتی مخفی ترين مسائل مانند انگيزه ها هم، روشن می گردد (تا خداوند بيايد و خفايای ظلمت را روشن خواهد کرد و نيتهای دلها را به ظهور خواهد آورد) در آینده خواهيم دانست که چه اشتباهاتی انجام داده ايم. همچنين برای خدمات وفادارانه ای که انجام داده ايم تشويق خواهيم شد. حتی اگر ديگران اين خدمات را در زمان حال نبينند. (آنگاه هر کس مدح از خدا خواهد بود.)

آياتی نظير اول قرن تيان ۴ : ۱-۵ هديه پر فيض خداوند هستند که ما را از موشکافی های زياد آزاد کرده و در عين حال ما را مقيد به هدايت الهی می کند. اين یک طرز تفکر کامل است.

قدهای کاربری برای روبه رو شدن با انتقادات

زمانی که احساس می کنید با یک انتقاد ناعادلانه زمين خورده ايد، بايد

چکار کنيد؟

مهم است که واکنش شخصی خود را در زمان انتقاد ارزیابی کنید. اگر انتقادی که صورت گرفته را درک نکنیم خونریزی حاصل از زخم متوقف نمی شود بلکه فقط شرایط را بدتر می کند. حقیقت را در مورد سخن گفته شده بپذیرید. با خداوند در مورد آن مشورت کنید. در مورد آن با یک فرد قابل اعتماد نیز صحبت کنید. اگر واکنش شما خشم است، آنرا تشخیص دهید و سعی کنید که این مشکل را حل نمایید. خشم تان را به دیگران منتقل نکنید. حالت دفاعی به خود نگیرید. به خصوص در زمان انتقاد، یک واکنش خونسردانه، انتقاد آتشین را خلع سلاح می کند و پاسخی آرام به شما اجازه می دهد که انتقادات صحیح و عادلانه را بپذیرید. خود را درگیر بحث های طولانی نکنید. اگر این چنین احساس کنید که باید تفکر منتقدان را عوض کنید نیروی خود را از دست داده و امکان دارد از ادامه کارتان پشیمان شوید. آنچه احتیاج است را بگوئید و به کار خود ادامه دهید. گوینده مسئول نظر خودش است.

اگر تقریباً مطمئن هستید که انتقاد تخریب کننده است، سعی کنید پاسخی قوی صادقانه و مستدل ارائه دهید. گاهی نیاز است که رهبران از افراد دیگر (نه فقط از خود) در مقابل انتقادات مخرب حافظت کنند. اما پاسخ ما نباید به صورت چشم به عوض چشم باشد. ما دیگر آن دوران ها را پشت سر گذاشته ایم. قبل از پاسخ به انتقادات کمی صبر کنید. ممکن است که پاسخ شفاهی و حتی سریع احساس خوبی به ما دهد اما اعتبار شما را به عنوان یک رهبر زیر سؤال می برد زیرا تأثیر گذاری شما در یک شرایط چالش بر انگیز در گرو پاسخ دقیق، سنجیده و آگاهانه شما به انتقادات است. دقت کنید این مسئله مهم است. در شرایط بحرانی پاسخ مکتوب گاهی می تواند مفید تر باشد زیرا که شما با دقت و عاقلانه آن را می نویسید. پاس ختان را بنویسید. آن را مختصر بنویسید. اما قبل از فرستادن آن ۲۴ ساعت صبر کنید. اکثر مواقع شما به این نتیجه می رسید که آنچه را نوشته اید اصلاح کرده یا اصلاً نفرستید. در

مقابل وسوسه فرستادن کپی از ایمیل تان به دیگری بایستید زیرا این روشی است اشتباه، که برخی برای کسب امتیاز به کار می برند. زمانی که رهبران با عصبانیت و بی توجهی به انتقادات پاسخ می دهند تخریب چند برابر می شود. و زمانی که این پاسخ دست به دست دیگران می گردد واکنش به آن انتقاد موضوع اصلی شده و کل مسئله به مانند سگی خواهد بود که دنبال دم خود می دود.

منشأ انتقادات را درک کنید. بسیاری از انتقادات شخص در واقع نمایانگر درد های درونی و شخصی آن فرد منتقد است، پس به آرامی بپرسید. " چرا این کار را کردی؟ " چه اتفاقی دارد اینجا می افتد؟ " فرصتی وجود خواهد داشت که فیض و حقیقت خداوند جنگ را قبل از شروع شدن خنثی کنند. این خوشبینانه ترین حالتی است که اتفاق می افتد، اما ارزش آن را دارد که آن کار را امتحان کنیم. از دوستان معتمد و کلام خدا برای ارزیابی انتقادهایی که در مورد مسائل مهم می شود، استفاده کنید. ممکن است به نتیجه برسید که آن انتقاد ناعادلانه است و یا این که واقعاً پرده از یک مشکل واقعی برداشته است. اغلب به این نتیجه می رسید که حقایقی هم در پس هر انتقادی وجود دارند. در رهبری روحانی ما باید حقیقت را حتی اگر در ظاهر زشت ارائه می شود، نادیده نگیریم.

در اینجا به نکته آخر درباره برخورد با انتقاد می پردازیم. اگر ما هر گونه کار مهمی انجام می دهیم، به خصوص کار روحانی، کار ما واکنشی در بر خواهد داشت. این چیز به ما کمک می کند که به تجربه خود در زمان انتقاد به طور جدیدی نگاه کنیم. ما این انتقادات را می توانیم به عنوان نشانه ای بپذیریم که خداوند به ما اجازه داده است تا قسمتی از کار مهمی باشیم، که مردم را تکان می دهد، کاری که باعث تحریک آن ها می شود و گاهی واکنش های تدافعی سریعی را در بر دارد. اگر در زندگی تان تحت فشار قرار دارید، بدانید که در تحمل انتقادات تنها نیستید.

نکات زیر را بخوانید :

مردی که مهمترین الهی دان آمریکا است، جاناتان ادواردز، باعث بزرگترین بیداری در آمریکا شد. تا آن زمان آمریکا شاهد چنین بیداری را به خود ندیده بود. وی با پایانی ناخوشایند در خدمات شبانی خود در نورتمپتون روبرو شد. زمانی که جماعت او را به خاطر خیانت در امان در ده یک ها از خدمت کنار گذاشتند.

وینستون چرچیل کسی که رهبر انگلستان بود و در روزهای تاریکی که انتظار می رفت حکومت آن کشور توسط نیروهای هیتلر سقوط کند، یک سال مانده به آخر جنگ جهانی دوم از مقامش بر کنار شد.

استیو جابز مخترعی که اختراعاتش در شرکت های بزرگ به او رتبه ای در حد توماس ادیسون بخشید. توسط مدیران شرکت کامپیوتری اپل درست در زمانی که انقلاب دیجیتالی خود را آغاز می کرد اخراج شد.

هر کدام از این شرایط، شرایط پیچیده ای بودند و شخصیت های قوی بر این شرایط چیره شدند. اما این را به ما آموختند که همواره در رهبری نبرد هایی وجود خواهد داشت. منتقدان صدای اعتراض خود را بالا خواهند برد. افرادی که مورد انتقاد قرار می گیرند مستحکم تر می شوند و در این شرایط اغلب تصویر کلی نامفهوم است. اینها دلایلی هستند که ما باید، چاقوی جراحی تیز را جایگزین شمشیر کند انتقادات نموده و از خداوند بخواهیم این جراحی را در ما انجام دهد.

فصل نوزدهم

بنا کردن شکست های گذشته

« پیروزی به معنای رفتن از یک شکست به شکست دیگری است بدون آنکه اشتباه همان را برای کار از دست بدهیم. »

وینستون چرچیل

جمله ای که پس از خزخز زیاد از مرکز رادیویی از دویست و پنجاه میلیون مایل دورتر از زمین پخش شد، در ظاهر جمله ای ساده بود، حتی جمله ای روزمره که می گفت: "هیوستون ما مشکل داریم." سه خدمه سوار بر فضا پیمای آپولو ۱۳ که در مدار ماه قرار داشتند، می دانستند که یک جای کار در فضا پیمای آن ها به شدت ایراد دارد. زیرا که صدای انفجاری را شنیده بودند و دیدند که سوختی که باعث تولید انرژی الکتریکی می شود از بین رفته است. این قطعاً یک مشکل بود. برنامه ای که برای فرود به ماه داشتند لغو شده و خدمه به صورت اضطراری باید فضاپیمای خراب خود را برای حرکت به سوی زمین برنامه ریزی می کردند. سه روز بعد کپسول فضا پیما به داخل اقیانوس آرام افتاد و شرکت ناسا این مأموریت را موفقیت در شکست نامید.

فرمانده جیمز لاول در یک کتاب به نام "از دست دادن ماه" که عنوانی مایوس کننده ای دارد، داستان اتفاق را بازگو می کند. جمله ای دیگر مخابره شده از ماه در حدود ده ماه پیش نیز به همان اندازه به یاد ماندنی بود. "هیوستون آرامش پایگاه برقرار شده. عقاب فرود آمد." نیل آرمسترانگ فرمانده آپولو ۱۱ فضا پیما را به طور دستی برای فرودی امن بر روی سطح ماه هدایت کرد. در آن زمان بیش از هر واقعه دیگری مردم از روی زمین منتظر

مشاهده آن لحظه بودند. برای اولین بار جشن و هیجان بر تمامی انسان ها بوجود آمد. دو مرد جعبه نازک عنکبوتی شکلی را بر سطح دیگری غیر از زمین فرود آورده بودند و این موفقیت فراتر از تصور بود. یکی از این وقایع "موفقیت" و دیگری "موفقیت در شکست" بود. ده ها سال از پروژه آپولو می گذرد. فیلمی که داستان "موفقیت در شکست" آپولو ۱۳ را روایت می کند تحسین های بسیاری را به خود جلب نموده است. در فیلم ران هاواردز داستان را چنین بازگو می کرد، که چگونه سه مرد در فضاپیمایی شکسته و کوچک، صدها هزار مایل دورتر از زمین گیر افتاده اند و چگونه بر مشکل کمبود اکسیژن، آب و الکتریسیته پیروز شدند تا بتوانند به زمین باز گردند. آن ها سوخت راکت ها را طوری اصلاح کردند که بتوانند در مسیر صحیح به سوی زمین باقی بمانند و سیستم های مکانیکی داخل فضاپیما را تعمیر کردند. این فیلم بسیار جذاب است به خصوص به خاطر این که نشان می دهد چگونه ده ها مهندس جوان، برنامه نویس و متخصص هوانوردی و افراد دیگر در تکاپوی حل مشکل فضا پیما هستند.

خیلی از مردم امروزه حتی این را به یاد نمی آورند. مجموع شش فرود موفقیت آمیز بر سطح ماه در برنامه آپولو وجود دارد. تمام دوازده فردی که پا بر روی سطح ماه گذاشتند داستان "موفقیت در شکست" را می دانستند. رهبری روحانی انکار یا اجتناب از شکست نیست. بلکه به معنای بازسازی شکست های گذشته است. اگر موفقیت به معنای نبودن شکست باشد در آن صورت تنها راه رسیدن به موفقیت انجام ندادن هر گونه کار تازه ای می باشد پس نباید هیچ چیزی که در آن ریسکی وجود داشته باشد را انجام دهیم. بنابراین، شکست اجتناب ناپذیر است.

ممکن است نخواهیم که با شکست روبرو شویم و تنها در مسیرهایی قدم برداریم که با کمترین مقاومت از سوی دیگران روبرو شویم. اما این نوع رهبری

یک رهبری خوب نیست. چندین دلیل وجود دارد که نشان می دهد، شکست یک موضوع صرفاً منفی نیست.

پذیرش شکست به معنای زندگی در واقعیت است. رهبرانی که در رویایی زندگی می کنند که هرگز اشتباه نخواهند کرد، احمق به نظر می آیند. نزد دیگران اعتبار کمتری خواهند داشت زیرا که اکثر مردمی که به او نگاه می کنند می خواهند از او یاد گیرند که چگونه باید شکست هایشان را پشت سر بگذارند. روبرو شدن با شکست ها انحراف موقتی از مسیر رهبری نیست، بلکه معنای رهبری روحانی است. روایت اصلی کلام از داستان خلقت به سقوط و سپس به نجات و جلال اشاره می کند. زندگی در عصر نجات به معنای آن است که زندگی نبردی دائمی است، برای سرکوب گناه و شکست دادن جهالت و باز سازی ارتباطات مان. این به معنای باز سازی شکست های گذشته است.

گذر از شکستها اصلی است کتاب مقدسی که در مثال های رهبری می توان آنرا دید. موسی از روی تعصب در زمان جوانی، شخصی را می کشد. داود زنا کرده و باعث فاجعه ای در زندگی خانوادگی اش می گردد. سلیمان حکیمانه کارش را آغاز می کند اما سپس به موفقیت های شخصیش معتاد می شود. پطرس سه بار عیسی را انکار می کند. پولس در سفرهای بزرگ بشارتیش، پیروزی ها را یکی پس از دیگری تجربه می نماید. اما همیشهمردم به پیغام او پاسخ مثبت نمی داد و او باید در هر قدم با مشکلاتی که با دیگر رهبران مسیحی ایجاد می شد، دست و پنجه نرم می کرد. به جز این مثال ها و صدها مثال دیگری که در کتاب مقدس درباره شکست در رهبری وجود دارد، دروسی اساسی که در کتاب مقدس در رابطه با شکست ها وجود دارد نشان دهند این است که این شکست ها خود هدف وجود رهبری روحانی است. ما موجودات سقوط کرده ای هستیم که در دنیای سقوط کرده ای زندگی می کنیم. شواهد این مطلب نیز به صورت بیماری، جنگ، سؤ استفاده از کودکان، طلاق، اعتیاد، بی عدالتی اقتصادی و زلزله ها خود را نشان می دهند.

در مقابله با این نیروها رهبری انسانی کار به جایی نمی برد و ناقص است. اما خالق جهان به خاطر محبتش در حال نبردی برای احیای این دنیا است. خداوند تأثیر گذار واقعی است، خداوند رهبر است و او از مردم به عنوان ابزار در این مبارزه بزرگ استفاده می کند. در قبول خدمت تأثیر گذاری روحانی ما به جبهه نبرد علیه جهالت، گناه و بی عدالتی ملحق می شویم و در طول این مسیر ما خود باید با شکست هایمان روبرو شویم.

انواع شکست ها

برای این که بتوانیم با شکست های خود روبرو شویم باید ارزیابی صادقانه ای از معنای واقعی آن ها داشته باشیم. شکست های مختلف به عکس العمل های مختلفی نیاز دارند. آیا این شکستی آگاهانه بود یا نا آگاهانه؟ می دانیم که ارتکاب اشتباهات نا آگاهانه به اندازه خطاهای آگاهانه بد نیست و کار نیکویی انجام خواهیم داد، اگر از این جمله بی معنا و عامیانه زیر استفاده نکنیم : " می دانم، من هم انسان کاملی نیستم." اعتراف به این که ما که خدا نیستیم هرگز اعترافی صادقانه برای پذیرش اشتباهات عمدی ما نیست. اکثر افرادی که گرد ما هستند تا به حال به خوبی دریافته اند که ما مسیح نیستیم. تنها به این خاطر که اشتباهی نا آگاهانه بوده به معنای آن نیست، که تأثیرات آن بسیار کم باشد. اشتباه در محاسبه بودجه توسط یک شخص کم تجربه می تواند شرکتي را به ورشکستگی بکشد. یک غیبت ناشیانه می تواند جرعه ای باشد برای به آتش کشیدن یک جنگل. یک آموزه ساده انگارانه می تواند قوت کل کلیسا را از بین ببرد. دلیلی که به این نکات اشاره می کنیم این است که یک اشتباه کوچک می تواند مشکلات بزرگی را پدید آورد که اغلب ما برای تشخیص ایجاد تعادل بین احساس مسئولیت و فیض دچار مشکل می شویم. رهبرانی وجود دارند که روشی ایده آل گرایانه را دنبال می کنند. اما همچنین رهبرانی هستند که همواره زیر چتر فیض خود را مخفی کرده و در زمان انجام هر اشتباهی

شانه های خود را بالا انداخته و مسئولیت اشتباهات بی دلیل خود را در نیز بدوش نمی گیرند. خداوند صبور و بخشنده است. (این مسئله به وفور در کتاب مقدس دیده می شود.) اما اگر این مسئله را پیش فرض کارهای خود قرار دهیم در واقع رهبری خود را به مخاطره می اندازیم. آیا این شکست برای بار اول اتفاق افتاده یا بارها تکرار شده است؟ الگوهای خطا مهم هستند. اگر افرادی که به ما نزدیک هستند به خطا یا قصوری در رهبری ما اشاره می کنند و این مشکلی هست که بارها در گذشته اتفاق افتاده ، ما باید به آن ها توجه کنیم زیرا این مسئله مهمی است که اگر رهبر بارها و بارها در کار خود خطا داشته باشد، او می تواند به تلاش خود ادامه دهد. اما نتیجه کار تغییر نخواهد کرد مگر آنکه آن رهبر سطح صلاحیت و توانایی خود را افزایش دهد. راه حلی که برای رهبر وجود دارد این است که از استعداد افراد دیگر برای حل مشکل استفاده کرده یا از سمت خود استعفا دهد. اگر رهبری دائماً به خاطر ناتوانی هایش شکست بخورد همه ضرر خواهند کرد.

آیا شکست ها اخلاقی است یا عملی؟ اخلاقیات حدود و مرزهایی دارند که به طرز قابل توجهی با تغییر مخاط بان شما می توانند متغیر باشند. خیانت در مسائل زناشویی به ندرت برای یک سیاست مدار فرانسوی به قیمت از دست دادن کارش تمام می شود. فساد و اختلاس در اکثر کشورهای آفریقایی یک اصل به شمار می آید. در آمریکا بسیاری در پس پرده سرمایه داری طمع خود را پنهان می کنند. به بیان دیگر در دنیای رهبری اعمالی هستند که به طور جهانی به عنوان خطای اخلاقی محسوب و محکوم می شوند. رهبری روحانی چیزی متفاوتی است. یکی از اهداف اصلی تأثیر گذاری روحانی این است که به افراد کمک کند با خداوند و خالق خود همکاری نمایند تا چهره مخدوش شده خداوند در آن ها بازسازی شود. پس اخلاقیات چیز مهمی در این نوع از رهبری است و تنها به یک لیست بکن و نکن محدود نمی شود.

یکی از بدترین موضوعاتی که اتفاق می افتد و قلب ما را جریحه دار می کند، موضوع فسادهای جنسی است. مردم اغلب خود نمایی پر سر و صدای یک رهبر روحانی را عاملی برای عدم صلاحیت وی نمی دانند ولی داستان زمانی که حتی یک بار آن رهبر وارد رابطه نامشروع شود، بسیار متفاوت می گردد. زمانی که روابط نامشروع جنسی آشکار می شود، مردم تقریباً دو نوع واکنش از خود نشان می دهند. اول طرد کردنی که از حس خیانت نشأت می گیرد و دوم بخشش و چشم پوشی به خاطر روابط قوی که بین آن ها و رهبر وجود دارد.

رهبرانی که درگیر بحران اخلاقی آشکار شده می شوند باید به مردم کمک کنند تا فرق این دو موضوع مجزا را درک کنند. بخشش شخص و صلاحیت رهبری. الهیات کتاب مقدس به طور واضح تأکید می کند که هیچ گناه وجود ندارد که نابخشودنی باشد. مشکلات اخلاقی و جنسی ممکن است که تخلفی بسیار تخریب کننده باشد، شکستن عهد ازدواج، زیر سؤال بردن بنیاد خانواده و از بین بردن اعتماد در روابط، اما باعث محروم شدن کامل افراد از فیض خداوند نمی گردد. بنابراین افراد ممکن است که قلب شان با آشکار شدن زنای رهبر شان بشکند، اما زمانی که آن شخص فروتنانه به سوی خداوند بازگشت نموده و توبه واقعی می کند، شادمان می شوند. بخشش خداوند لزوماً به معنای بازگشت مسئولیت رهبری برای آن شخص نیست. در برخی موارد آن شخص باید برای همیشه از کار خود کناره گیری کند. (به عنوان مثال معلمی که شاگردی را مورد سوء استفاده فیزیکی و جنسی قرار داده، هرگز نباید دوباره تدریس کند، هرگز!) در مواقع دیگر آن شخص ممکن است پس از گذراندن زمان مشخصی برای احیای اخلاقی خود، به نقش رهبری خود باز گردد. (مدیر یک بیمارستان که پس از معلق شدن از کار به دلایل انضباطی به سر کار خود باز می گردد.) و باز هم شرایطی دیگر وجود دارد که آن شخص، بر سر کار رهبری باز نمی گردد اما در جایگاه و قسمت دیگری از کار مشارکت می کند.

رهبر جوانانی که وارد رابطه جنسی با یکی از شاگردان خود می شود، خدمت کلیسایی را ترک می کند، اما می تواند پس از اصلاح اخلاقی به عنوان شخصی که کمک مالی برای خدمات جوانان جمع آوری می کند مشغول به کار شود. سخت است که بدون تبدیل شدن به یک فریسی با این مسائل دست و پنجه نرم کنیم. هیچ قانون مشخصی در رابطه با شکست های اخلاقی در کتاب مقدس وجود ندارد زیرا قانون مداری هرگز باعث تقدس نمی گردد. با هر شرایط باید با جدیت و احترام و مراقبت بر خورد نمود و در هر پله فیض و راستی مسیح را طلب نمود.

کشمکش با احساس شکست

رهبران صادق شکست خود را هر زمینه ای که باشد، به خداوند و افراد مناسب اعتراف خواهند کرد. هیچ دلیلی برای عقب کشیدن از کار وجود ندارد اگر چه تقریباً همه ما پس از شکست چنین واکنشی از خود نشان می دهیم. این بدان معنا نیست که همه باید همواره از شکست های دیگران با خبر باشند. ادعای این که ما کسی هستیم به جز خود واقعی مان نه تنها راه را برای مخرب ترین شکست ها باز می کند بلکه امکان شکست های وحشتناکی که از غرور ناشی می شوند را نیز افزایش می دهند. از سویی دیگر این مشکل نیز وجود دارد زمانی که رهبران حس دائمی بی کفایتی، گناه و شکست دارند مثل این می ماند که در کار خود می لنگند. رهبران باید متواضع باشند اما یک رهبر نمی تواند کار رهبری خود را با احساس حقارت انجام دهد. شکست نباید جزو هویت یک رهبر شود.

گویا این مسائل به اندازه کافی پیچیده نیستند که برخی دیگر از رهبران با احساس شک و نا امنی، این حس را با اعتماد به نفس کاذب جایگزین می کنند. این بدترین موضوع در آسمان و بر زمین است. شخص بی کفایت در لباس پهلوان پنبه.

ممکن است این حالت بیش از تصور ما در بین افراد رایج باشد. در این جا به چند قدم عملی برای مقابله با حس فراگیر بازنده بودن اشاره می کنیم.

زمانی که می دانیم در حال بهبود از نتایج یک شکست بد هستیم باید احساس خجالت و نا امیدی را بپذیریم. ما فرایند خطایی که اتفاق افتاده را با دوستان قابل اعتماد، همکاران، استادان و یا مشاوران دیگر مطرح می کنیم. شاید خوب باشد که به این مطلب به صورت فرآیند شفا از اندوه نگاه کنیم.

کتاب جامعه ۷: ۲۴ "رفتن به خانه ماتم." برای مدتی زمانی را ضروری می داند. آنجا جایی نیست که قرار باشد تا ابد زندگی کنیم. اما همواره با روبرو شدن با شکست ها، حالت ذهنی که در فرد ایجاد می شود حس فقدان و ماتم است. زمانی که شکستی را پشت سر می گذارید، این دوره را تبدیل به زمانی برای آموختن نمائید. بهترین و حکیم ترین رهبران به جای انکار اشتباه شان از آن ها درس می آموزند. اندیشیدن به شکست می تواند دردناک باشد، مخصوصاً اگر قصورات ما در آن آشکار باشد. اما زمانی که با افرادی منصف، قابل اعتماد، حساس و باهوش آن شکست را بررسی می نمائیم در شرایط بهتری برای ادامه کارمان قرار می گیریم.

احتیاط را در زمان شکست بیاموزید. اما اجازه ندهید که این شکست شما را تبدیل به فردی محافظه کار نماید. تعادل ظریفی در این قسمت وجود دارد. برخی از شکست ها به ما می گویند که در چه جاهایی بی توجه، جاه طلب یا با اعتماد بنفس کاذب بوده ایم. پس شکست به ما کنترل نفس را می آموزد اما اگر فراتر رفته و کارمان را با محافظه کاری انجام دهیم آن زمان است که این شکست در واقع ما را از پا در خواهد آورد. زمانی که احساس شکست داریم اما افرادی معتمد به ما تضمین می دهند که این تنها حس خودمان است و بر اساس واقعیت نیست، آن زمان باید در یابیم که این احساس شک و تردید در مورد خودمان از کجا نشأت می گیرد؟ این حس ممکن است از نا امیدی هایی باشد که در ما حس نا آرامی فراگیری را ایجاد نموده اند یا ممکن است از یک

زمینه ای کاملاً متفاوت در زندگی ما ایجاد شده باشد. مثل در گیری های خانوادگی، می تواند احساس شکست را در همه زمینه ها ایجاد کند. گاهی هم احساس نا امنی می تواند یک خصوصیت اخلاقی باشد. خصوصیتی که همواره وجود داشته اما در پس ظاهر شخص، پنهان شده باشد.

رویارویی با شکست در عصر حاضر

فرهنگ امروز به ما اجازه نمی دهد که به روشی سالم با شکست ها روبرو شویم. سرعت و عجله و تفکر سطحی در فرهنگ ما، روبرو شدن با شکست را سخت می نماید. همین که بتوانیم آنقدر شجاع باشیم و صادقانه با شکست خود روبرو شویم، یک چالش بزرگ است. اما سختی هایی که در آینده با آن روبرو خواهیم شد ما را ترغیب می کند که این فرایند را کوتاه کنیم. (یا خود را برای روبرو نشدن با شکست توجیه کنیم) در اینجا به موانعی که وجود دارند، می پردازیم.

- تفکر اصلاح سریع : روند زندگی امروزه، ما را عجول نموده است. ما بدنبال راه حل های سریع برای مشکلات خود هستیم و دائم باید در دروس زندگی مردود شویم و دوباره با آن مسئله دست و پنجه نرم کنیم تا بتوانیم آرام آرام روی پای خود بایستیم.
- تفکر آمار گرایانه : زمانی که تمام تلاش ها توسط آمار و ارقام سنجیده می شوند امکان دارد برخی از مهم ترین موفقیت های خود را از قلم بیاندازیم. مانند موفقیت هایی که ملموس نیستند. بوسیله آمار و ارقام نتایج کوچک را، شکست تلقی کرده و ممکن است که شکست های مهم اخلاقی از دید ما مخفی بماند و توجه ما را به خود جلب نکند. خدمت مسیح بر روی زمین اگر قرار بود که بر روی کاغذ بوسیله آمار و ارقام سنجیده شود یک شکست تلقی می شد.

- تفکر سطحی : امروزه ما تلاش هایی خود را با نگاهی اجمالی به نتایج ظاهری می سنجیم. شکل، مارک و مقدار خریداری شده از یک محصول مهم است و در ارتباطات، ارتباط عمومی ما، جایگزین روابط شخصی شده است. بیشتر از سلامت روحانی به سلامت جسمی اهمیت می دهیم. ما پیروزی را با وفاداری معاوضه می کنیم. این مسئله هشدار دهنده است. می دانیم که این ها موضوعات مهمی هستند که رهبران در سخنرانی ها، درباره آن ها سخن می گویند.

اما صحبت درباره آن ها یک نکته است و انجام دادن کاری برای اصلاح روش های ناسالم نکته ای دیگر. متأسفانه گاهی بهای این روش ها یک حمله قلبی، رسوایی اخلاقی یا ورشکستگی است تا این که توجه ما جلب شود و روشهای رهبری خود را بازنگری کنیم. اما یک نکته مثبت در این جا وجود دارد که اگر ما تعهد خود را در رهبری روحانی مورد بازبینی قرار دهیم و به دیدگاهی تازه بر اساس اصول تفکر کتاب مقدسی دست یابیم و بپذیریم که تنها خداوند رهبر است و او تأثیر گذار واقعی و ابدی است، آن زمان ممکن است که بتوانیم با شکست های مخرب به خوبی برخورد کنیم. فصلی در زندگی ما ممکن است که بر طبق انتظارات ما پیش نرود اما خداوند است که داستان کلی زندگی ما را می نگارد.

فصل بیستم

تقدیس بلند پروازی

« بلند پروازی، رویی است با موتور ۸ سیلندر. »

الویس پرپلی

بلند پروازی نیروی قدرتمند، در پس تمام رهبری ها است. رهبرها هرگز بدون بلند پروازی به جایی نمی رسند. اما بلند پروازی بزرگ نمایی شده یا بلند پروازی که به مسیر اشتباه رفته است می تواند انگیزه اصلی تأثیر گذاری روحانی را از بین ببرد. کلمه بلند پروازی، در اکثر مردم واکنشی از ته دل را بر می انگیزد. برای برخی حس مثبت، انرژی، انگیزه و هدفمندی را تداعی می کند و برخی به طور اتوماتیک واکنشی منفی نسبت به آن نشان می دهند. آن ها بلند پروازی را تظاهر خارجی غرور و تکبر می دانند، خودخواهی و خود نمایی. مثل گاوی که به شما سواری داده و یک دفعه شما را بر زمین می کوبد. در محافل مسیحی با طرز تفکرهای متناقضی درباره بلند پروازی روبرو می شویم. برای برخی این چیز رویا و اشتیاق الهی معنا می دهد و برای برخی دیگر طمع و رقابت شرم آور. واکنشی که ما در برابر این کلمه از خودشان می دهیم به تجربه ما از رهبرانی با بلند پروازی های تقدیس شده بر می گردد، یا رهبرانی با بلند پروازی خود خواهانه. واقعیت این است که اکثر ما هر دو نوع از این رهبری ها را تجربه کرده ایم.

قوی ترین نیروی محرکه در مبحث تأثیر گذاری از جوهره طبیعت انسانی سر چشمة می گیرد. پس هیچ جای تعجب نیست که قدرت طلبی احساسی باشد خلق شده در طبیعت انسانی. انسانی که به شباهت خدا آفریده شده است

میل به تعالی دارد به این خاطر که خدا نیز متعال است. چون خدا کار می کند ما نیز کار می کنیم. ما مشتاق تعالی هستیم زیرا خداوند نیز این چنین است از وضع موجود راضی نیستیم زیرا خدا نیز راضی نیست. اما باز هم گناهی که در نفس انسان وجود دارد باعث می شود که بلند پروازی غالباً به چیزی ابتدایی و تاریک بدل شود. برج بابل داستان بلند پروازی انسان، بدون خداوند است. بلند پروازی زیادی احتیاج است تا برجی ساخته شود که سرش به آسمان برسد. این بلند پروازی کورکورانه بود. بر اساس دیدی کوچک از خدا و دیدی بزرگ نمایی شده از توانایی های انسان.

بلند پروازی در ذات خود اشتیاقی قوی، برای دست یابی به چیزی است. به معنای عزم، انگیزه و سخت کوشی است. آنچه مهم است نحوه کاربرد آن، انگیزه پشت آن و اهدافی است، که بلند پروازی به سوی آن متمرکز شده است. یک تاجر جوان مسیحی نزد مشاور روحانی برای حل مسئله دشواری می رود. چنین توضیح می دهد که او اشتیاقی سیر نشدنی برای توسعه شرکت خود و درآمدزایی دارد. او می گوید که می داند انگیزه او درآمدی مشخص است، اما می گوید که تنها زمانی واقعاً احساس رضایت می کند که بداند موفقیت شرکت می تواند باعث ایجاد شغلی پر در آمد برای مردان و زنان بیشتری شود. او واقعاً گیج شده است و این سؤال را می پرسد که آیا این بلند پروازی من چیز خوبی است یا بد؟

یک شبان میان سال که بزرگترین کلیسای شهر را اداره می کند از رشد سریع دو جماعت جدید دیگر متحیر شد و شروع به استفاده از روشهای جدید می کند تا افراد بیشتری را به کلیسا جذب کند، این روشها نتیجه می دهد. او باور دارد که خدمت به افراد بیشتر، باعث جلال نام خداوند می شود. اما در ته قلبش نیز می داند که او انگیزه ای از روی رقابت و احساس نا امنی دارد. او از بالا کلیسا های دیگر و رهبران شان را نگاه می کرد و به خاطر این چیز

احساس گناه می کند. ولی در عین حال این سؤال را می پرسد که آیا رقابت در نفس خود چیز بدی است؟

فردی در یک سازمان مسیحی به عنوان رهبر استخدام می شود. به زودی در می یابد که فرصت های خوبی برای رشد و پیشرفت برای سازمان وجود دارد. اما فرهنگی که در سازمان حاکم است بسیار محافظه کارانه بوده و در مقابل تغییر مقاومت می کنند. زمانی که او افق های جدیدی برای پیشرفت معرفی می کند به جاه طلبی بیش از اندازه متهم شده و به او گفته می شود که او ارزش اصلی سازمان که کار وفادارانه است را نادیده گرفته است. او در گیج شده است، می داند که انگیزه هایش نیکو هستند، پس چرا دیگران او را به گذشتن از حدود متهم می کنند؟ و چرا این اتهامات اینقدر جنبه شخصی به خود گرفته است؟

اشتیاق یا بی میلی

" این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد کار نیکو می طلبد " این سخنی است که پولس رسول برای نصیحت به همکار جوان خود تیموتائوس می گوید. کسی که منسوب شده بود تا رهبرانی را برای کلیسای شهر مهم افسس پیدا کند و به خدمت بگمارد. پولس خود سال ها آن جا کار کرده بود. به عنوان بخشی از فرایند خدمت، پولس شرایط لازم و اصلی را برای خدمت قید می کند. (اول تیموتائوس ۳ : ۱) اما در عین حال این موضوع هنوز وجود داشت که با اشتیاق بالقوه ای که در رهبران وجود دارد چه باید کرد؟ چطور می توان تشخیص داد که شخصی دارای دعوتی از سوی خداوند است یا تنها جایگاه رهبری را می خواهد؟

آسان است اگر بیاندیشیم نقطه آغاز رهبری اشتیاق برای انجام آن کار است. اما بار دیگر باید اشاره کنم که برخی از بهترین رهبرانی که دنیا تا به حال به خود دیده است در مورد پذیرفتن نقش رهبری علاقه ای نداشته اند.

اگر بلند پروازی برای رهبری یک پیش شرط باشد، پس یکی از بزرگترین رهبرانی که تا کنون در دنیا زندگی کرده است باید در انزوا زندگی می کرد و در گم نامی این دنیا را ترک می کرد. موسی، با خداوند صادق بود. "استدعا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می فرستی." (خروج ۴ : ۱۳) یکی از دلایل بی میلی موسی چهره عمومی رهبر بود. موسی می دانست که این کار به معنای سخن گفتن در جمع بود و کاملاً خود را در آن کار ناتوان می دید. "ای خداوند من مردی فصیح نیستم." (خروج ۴ : ۱۰). قرن ها بعد مردی به نام ارمیا توسط خداوند خوانده شد تا نقش نبی را بپذیرد، واکنش او این چنین بود. "آه، ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی دانم، چونکه طفل هستم."

این داستان بارها و بارها تکرار شده است. مردان و زنان بزرگی که برای جایگاه قدرت و تأثیر گذاری دعوت شده اند، اما به خاطر سخت بودن کار اعلام عجز و ناتوانی می کنند. زمانی که هری ترومن بعد از مرگ فرانکلین دلانو روزولت رئیس جمهور آمریکا شد، به طور خصوصی به شخصی گفته بود که احساس می کنم آسمان و ماه و خورشید و تمام ستارگان بر روی شانه های من سنگینی می کنند. زمانی که جراللد فورد پس از استعفای ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا شد، هیچ کس او را به خاطر تلاش برای کسب مقام و قدرت محکوم نکرد. کولین پاول رئیس ستاد مشترک و مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه خود را "ژنرال بدون رغبت" می نامد زیرا او جنگ را نتیجه شکست دموکراسی می دانست. در هر مورد زمانی که مسئولیت بر دوش این افراد گذاشته شد، آن ها این چالش بزرگ را پذیرفتند، حتی اگر بلند پروازی خودشان نبود که آن ها را به آن کار هدایت کرده باشد.

افراد توانا و حکیم، غالباً در مورد پذیرفتن نقش رهبری راغب نیستند، زیرا آنقدر دانا هستند که بفهمند بهای شخصی زیادی را باید در کار رهبری بپردازند. آن ها این بها را حساب می کنند، آن ها به هیچ بهایی حاضر نیستند

که مقام و قدرت را بدست آورند. این یکی از نکاتی است، که افراد با علاقه بسیار زیادی در کسب مقام های تأثیر گذار ، باید مراقب آن باشند. خوب است که این افراد بتوانند تشخیص دهند که رهبری توسط سختی و بها دادن به دست می آید و صرفاً به معنای شهرت و مقام نیست.

هم اکنون دوباره به آیه : " این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد کار نیکویی می طلبد. " بر می گردیم. چندین نکته است که باید به یاد داشته باشیم. کلمه " بخواهد " که در ترجمه هزاره نو " آرزوی " ترجمه شده است، به معنای اشتیاق داشتن، میل داشتن و طلب کردن است. دو بار دیگر این کلمه در عهد جدید بکار رفته است که اولی اشتیاق به وطن آسمانی است. (عبرانیان ۱ : ۱۶) و دیگری به معنای طمع است. (اول تیموتائوس ۶ : ۱۰) که به آرزوی تمول اشاره می کند. پس تمایلات قلبی می توانند خوب و نیکو باشند یا بد و فرومایه. " کار نیکو " به کاری گفته می شود که در آن صرف زمان و انرژی در راستای رسیدن به هدفی ارزشمند باشد.

پس اشتیاق برای رهبری کاری نیکو است در صورتی که این اشتیاق به خاطر هدفی نیکو باشد. حتی رهبرانی که راغب به انجام این کار نبودند، نهایتاً تصمیم گرفته اند که به این دعوت پاسخ مثبت دهند. اگر تکیه گاه رهبران خداوند باشد و آن ها به او وفادار بمانند، بلند پروازی ایشان، آن ها را به سوی کاری هدایت خواهد کرد که در نهایت باعث جلال خدا خواهد شد. ممکن است آنانی که از بیرون به قضیه نگاه می کنند، نتوانند انگیزه های رهبر را تشخیص دهند. گاهی رهبرانی که انگیزه های خوبی دارند، در چشم دیگران به عنوان افرادی خود خواه جلوه می کنند و بر عکس گاهی هم رهبرانی که دارای انگیزه های خود خواهانه ای هستند، قادرند که نقاب بر چهره گذاشته و انگیزه های قلبی خود را پنهان کنند. تنها خداوند از قلب افراد با خبر است. اما در عین حال ما باید به سخنان افرادی که دارای تمیز هستند توجه کنیم. آنانی که

هشدار های شان مثل زنگ خطری برای دیگران است تا آن ها را نسبت به افراد با نفوذی، که به خاطر جاه طلبی، چشمان شان کور شده است و مردم را به پرتگاه هدایت می کنند، آگاه سازند.

تقدیس بلند پروازی

شمعون پطرس نمونه ای از بلند پروازی با انگیزه خوب است. در هر شرایطی پطرس سعی می کرد از فرصت استفاده کرده و ابزار وجود کند. مثلاً اولین نفری باشد که سئوالی را پاسخ می دهد. اولین نفری باشد که از قایق به روی آب می آید. اولین نفری باشد که شمشیر می کشد. مسیح هرگز بلند پروازی های او را توبیخ نکرد. آن ها را تحمل کرده و به آن ها مسیر داد. زمانی که پطرس قسم خورد که مسیح را هر جا که برود پیروی کند، مسیح به او درباره روزهای سختی که پیش رو بود هشدار داد. مسیح پاهای پطرس را شست. اگر چه پطرس اول راغب نبود اما بعد از درک مفهوم آن اشتیاق عظیمی وجود او را فرا گرفت. زمانی که از بالا خانه، به جستیمانی می رفتند، پطرس به مسیح گفت که به اندازه کافی شمشیر همراه خود دارند. مسیح پاسخ داد کافی است! یعنی آرام باش پطرس، خیال بافی نکن! واقع گرا باش!

اما در مکالمه ای که مسیح پس از قیام با پطرس داشت، حقیقتاً بلند پروازی های او را تقدیس نمود (یوحنا ۲۱ : ۱۵ - ۱۷) مسیح سه بار از پطرس پرسید : " آیا مرا محبت می نمایی؟ " و پطرس مشتاقانه سه بار پاسخ داد : بله، بله می دانی که دوستت دارم و در این موقع بود که مسیح او را در مسیر صحیح تأثیر گذاری روحانی قرار داد. " پس بره های مرا خوراک بده و از گوسفندان من مراقبت کن.... " به گوسفندان من خوراک بده. " به بیان دیگر پطرس بلند پروازی تو خوب است تا زمانی که هم راستای قلب من باشد و به سوی افرادی که در قلب من هستند هدایت شده باشد.

این متن از کتاب مقدس کل تفکر تأثیر گذاری روحانی را خلاصه می کند. مسیح رهبر اصلی است و او تأثیرگذار واقعی است. او به مراقبت از بره های خودش، قوم و گوسفندانش اهمیت می دهد. او شاگردان خود را دعوت می کند تا در این جنبش فراگیر، پر محبت و نجات بخش، ابزار دست او باشند. مسیح نیز مشتاق موفقیت کامل افرادی است، که نجات شان داده و ما را نیز دعوت می کند که همین اشتیاق را در قلب داشته و او را خدمت کنیم.

هیچ چیز مبهمی در مورد مسئولیتی که بر دوش قوم خدا و رهبران شان است وجود ندارد. خیلی آسانتر است اگر اجازه دهیم اشتیاق خداوند در درون ما جاری شده و از درون ما، به سوی دیگران جاری شود تا این که سعی کنیم، خود مان انرژی لازم را برای انجام کارهای مان در خود، ایجاد کنیم. کار درست هم همین است.

نامه اول پطرس نیز همین دیدگاه را معرفی می کند. "گله خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت." (اول پطرس ۵: ۲) دعوت خداوند احساس اجبار را به رغبت تبدیل کرده و طمع را از وجود رهبر می زداید. بلند پروازی می تواند تقدیس شود و این زمانی اتفاق می افتد که تأثیر گذاری روحانی، چهره مراقبت و شبانی را به خود می گیرد.

راه رفتن با تواضع در تالار قدرتمندان

مردی که پیغام نجات مسیح را بیش از هر کس دیگری به مردم بسیاری در دنیا رسانده است. بیش از شش دهه حتی روسای جمهور آمریکا نیز خواهان ملاقات با او بوده اند. درهای فرمانداران ایالت های مختلف، رهبران صنایع و رهبران مذهبی از هر نوعی به روی او باز بوده است. صدها میلیون خانواده او را از طریق تلویزیون شناخته اند بیلی گراهام نام دارد و علت همه این چیزها این است که وی یکی از بلند پروازترین رهبران معاصر است. او هر سال به عنوان

محترم ترین فرد ایالات متحده معرفی می شد، زیرا برای همه واضح بود که او فروتن ترین رهبر روحانی است. سفر های متعدد به نقاط مختلف جهان برای او پرداخت بهایی شخصی داشت. او زندگی مجللی نداشت و مشتاق بود تا پیام نجات را به همگان برساند نه برای ارضای نفس بلکه برای جلال نام خداوند.

هیچ کس قادر نیست عمیق ترین انگیزه های افراد را درک کند اما انگیزه های ما بالاخره راه خود را برای تراوش به دنیای بیرون پیدا خواهند کرد. به وضوح می توان گفت که گراهام از هر جهت مورد احترام مردم بود. این صفت به ندرت به شخصی نسبت داده می شود. او شیفته پیام نجات بخش عیسی مسیح بود نه فقط شیفته آن بود، بلکه این پیام سراسر وجودش را در بر گرفته بود و خود را متعهد به رساندن آن می دانست و شهرتش تنها نتیجه ای کوچک از این خدمت بود. قطعاً بیلی گراهام بلند پرواز بوده است. اگر نه او برای چندین هفته متوالی برای موعظه در سمینارهای بیداری روحانی که در چادر های بزرگی برگزار می شد شرکت نمی کرد. در سال ۱۹۵۹ هرگز سخنرانی او مورد آزمایش قرار نمی گرفت و این سخنرانی تبدیل به برنامه ای در رسانه ملی نمی شد.

او می توانست صدها میلیون دلار در آمد داشته باشد. اگر بلند پرواز نبود هرگز انتشاراتی نظیر مجله CHRISTIAN TODAY، DECISION را آغاز نمی کرد. آیا ممکن است که شخصی بلند پروازی بسیاری داشته باشد و برای تحقق آن آرزوها دچار فساد شخصیتی نشود؟ داستان زندگی بیلی گراهام پاسخ این سؤال ما را به روشنی می دهد.

با بلند پروازی چه کنیم؟

پس چگونه ممکن است، افرادی که در رهبری روحانی قرار دارند آتش اشتیاق را در خود فروزان نگاه داشته ولی در عین حال آن را تحت کنترل خود قرار دهند؟

اول؛ ما باید مشتاق حقیقت خداوند در مسیح بوده و در مسیر عمل کرد روح القدس در دنیا حرکت کنیم. همواره باید با ترس و حیرت به این حرکت نگاه کنیم و خود را کشتی کوچکی بدانیم، که در دریای خروشان با طوفان ها احاطه شده ایم. باید خود را در این مسیر نگاه داریم. در آن زمان می توانیم بلند پروازی بسیاری در خود داشته باشیم، زیرا این انرژی دیگر در مسیر خدمت به خداوند قرار گرفته است.

دوم؛ بلند پروازی و اشتیاق ما برای کار می تواند توسط پیروزی ها بیشتر شود. این بدین معنا است که ما با دیدن محصول تلاش و کارمان انرژی می گیریم. احساس رضایت از کاری که به خوبی انجام گرفته است می تواند تأثیر بسیار قوی داشته باشد. باید زمانی را برای جشن گرفتن دست آوردها اختصاص دهیم و همه افرادی که در این تلاش موفقیت آمیز نقشی داشتند را در این شادی و جشن شریک کنیم. اگر ما عجلان سرخ کار بعدی برویم، فرصت را برای تقویت اشتیاق خود از دست می دهیم.

سوم؛ باید در کار رهبری روحانی با دیگران همکاری کنیم. رهبران تنها، آنانی که دور خود دیواری کشیده اند و از دیگر رهبران جدا و دور هستند در معرض این خطر قرار دارند که انگیزه های اشتباه خود را نبینند. هر چه شخصی طولانی تر کار رهبری را انجام دهد، خطر این که بخواهد در انزوا به کار خود ادامه دهد، بیشتر می شود. طبیعت انسانی باعث می شود که ما افرادی که شبیه ما هستند و ما را دوست دارند را دور خود جمع کنیم. افرادی که باعث تقویت و جلو رفتن برنامه های ما می شوند.

زمانی که ما دیدگاه های مختلف را به عنوان فشاری بر کارمان و خلاف تجربیات خودمان می دانیم، آن زمان است که بلند پروازی صحیح تبدیل به بلند پروازی کورکورانه می شود و در نتیجه همان صفتی می شود که نویسندگان رسالات بدان اشاره می کنند "جاه طلبی خود خواهانه!"

چهارم؛ بلند پروازی باید با حکمت آمیخته باشد. با رشته ای از ارزش ها که ما را بر آنچه نیکوست متمرکز می کند و ما را با فکر خداوند در ارتباط قرار می دهد. کتاب یعقوب چنین می گوید: " کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد لکن اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید فخر مکنید و به ضد حق دروغ نگوئید. این حکمت از بالا نازل نمی شود بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است زیرا هر جایی که حسد و تعصب است در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می باشد " (یعقوب ۳: ۱۳ - ۱۶)

پنجم؛ می توانیم از خداوند طلب کنیم که اشتیاق ما را بیشتر کند. اگر حواسمان را جمع کنیم و ارزشهای مان بر پایه اصول پادشاهی خداوند باشند، هیچ دلیلی وجود ندارد که مشتاق پیشرفت نباشیم و این کار را باید تنها بر پایه این انگیزه انجام دهیم، که شاهد تأثیرگذاری خداوند بر گروه های بیشتری از مردم باشیم و جلال او را آشکار نماییم.

بلند پروازی در عصر حاضر

زندگی پس از شکست سخت است. اما گاهی زندگی پس از پیروزی سخت تر است. به دلیل اخباری که برای داستان های موفقیت آمیز ما پخش می شود، با انواع نا محدودی از بلند پروازی ها در بخش های مختلف جامعه روبرو می شویم. برخی بنیانگذاران سازمان ها و شرکت ها به دنبال افرادی هستند، که به خاطر گسترش تکنولوژی در عصر حاضر، باعث شوند، که بخت به سوی این شرکت ها رو کند و در واقع دنبال مرگی هستند که برای شان تخم های طلا بگذارد. روش های ارتباطاتی موجود، مانند میکروفنی در دست مردم است که بوسیله آن می توانند پیغام شان را، حتی پیغام هایی که هیچ پایه و اساس منطقی ندارند را به سرعت پخش کرده و حتی آن را به مردم تحمیل کنند. این بدان معنا نیست که همه می توانند در یک روز معروف

شوند، اما فرصت آن امروزه وجود دارد. به همین دلیل است که امروزه انرژی زیادی صرف این کار می شود. انرژی که می توانست صرف بنا و کارهای ماندگار شود. از سوی دیگر دنیای امروز به ما فرصت های مناسبی برای کار در راستای اشتیاق الهی ارائه می دهد و از این فرصت ها می توان برای دست یابی به اهدافی که باعث گسترش ملکوت خداوند هستند، استفاده کرد.

جهانی شدن این امکان را در اختیار مان گذاشته که بتوانیم به روش های روحانی و درستی در سطحی بین المللی، بین فرهنگ های مختلف به سرعت کار کنیم. اشتیاق بسیاری برای مسافرت به نقاط مختلف جهان که در گذشته مختص طیف خاصی از اجتماع بود، امروزه می تواند عاملی باشد برای ایجاد روابط بیشتر و کسب تجارب مختلف تا بوسیله آن ها ابتکار عمل های روحانی خود را پرورش دهیم. آزاد بودن ارتباطات از طریق اینترنت این امکان را فراهم آورده که افراد بلند پرواز ارتباطات جدیدی را در دنیای مجازی ایجاد کنند. (امیدواریم که تبدیل به ارتباطی واقعی شوند.) و این کار را با مخارج کم و در مدت زمان کوتاه انجام می دهند.

تشکیلات فوق العاده ای که توسط بنیان گذاران بلند پرواز تأسیس شده اند، می توانند امروزه بدون صرف زمان، بدون ایجاد ساختارهای پیچیده تر مورد استفاده دیگران قرار بگیرند. به عنوان مثال پروژه های بشر دوستانه تأسیس شده، می توانند منابع خود را در اختیار افرادی بگذارند که با گروه های نیازمند مردمی در ارتباط هستند. بلند پروازی تقدیس شده این امکان را فراهم می آورد که بسیاری از افرادی که هرگز نام شان تبلیغ نمی شود آنانی که هرگز کتابی نمی نویسند یا سازمانی را تأسیس نمی کنند، در کارهایی که باعث تحول در زندگی انسان ها می شود شرکت کنند. کلام خدا این گونه توصیف می کند که چگونه انواع بلند پروازی در وجود یک شخص می تواند به داستانی بزرگ از تأثیر گذاری در عصر حاضر تبدیل شود.

" و حریص باشید در این که آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده به
دستهای خویش کسب نمائید چنانکه شما را حکم کردیم تا نزد آنانی که
خارج اند بطور شایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید. "
اول تسالونیکیان (۴ : ۱۱ - ۱۲)

